Yakrangiyān, Husayn

هدیه بایران عزیز و راد مردان شهید

Sarnivisht-i Īrān.

سرنوشت ایران

زندگانی سیاسی و ادبی

صدر اعظم شهید قائم‌مقام فراهانی

تألیف

سرتیپ میر حسین یکرنگیان

استاد دانشکده افسری

۱۳۳۴

کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی



محمد شاه سومین پادشاه قاجاریه

صدراعظم رشید وشهید ایران



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

دیباچه

اعتراف میکنم از کودکی عاشق خدمت سربازی بودم و برای هوا و هوس لباس مقدس سربازیرا برتن نکردم . پس از مختصر مطالعات تاریخی که دانستم انوار و اشعه افتخارات ملی تا چه اندازه‌ئی تابناك بوده وتا چه پایه ایران ، در دنیا شهرت داشته و آن روزها (۱۲۹۸ شمسی) تاچه حد تنزل کرده و پست شده خودرا موظف دانستم ، آنچه از دستم بر آید در راه اعاده شکوه و جلال از دست رفته بکوشم . بهترین راه وصول بهدف را ، خدمت سربازی تشخیص دادم و تا زمانیکه این قلب گداخته خون دارد و این دریای بی‌انتها موج میزند نه تنها این عشق باقیست بلکه هردم شعله‌های آن فروزانتر میشود ، آنروزیکه من چشم بسته خودرا بدامان این معشوق انداختم احساسات برعقلم حکومت میکرد شنیدن نام وطن طوری منقلبم مینمود که ازخود بیخودمیشدم ، شش سال تحصیلات نظامی سی سال خدمت سربازی ، مشقت‌ها ، محرومیت‌ها و هزاران بدبختی دیگررا تحمیل کردم و کوچکترین ترلزلی درارکان اراده‌ام راه نیافت و دلسرد نشدم «باور مکن که تادم مرك دست زدامن بدارمت» بیست سال از اینمدت را در رکاب شهریار عظیمی جان در کف ، آماده جانبازی بودم تا جائیکه اوضاع آشفته و ملوك الطوایفی کشور ستمدیده مرکزیت و آبروئی پیدا کرد ، افسوس که در شهریور شوم بیگانگان زورگو کاخ آرزوهای من و هرایرانی وطنخواهیرا واژگون کردند .

ای گذشتهٔ خوش سیما سلام برتو ، تو میدان وسیعی برای جولان آرزوها و خوابهای شیرین من بودی هوای تو شمیم آرزوهایم را بمشام جان میرسانند، درهوای خوش و آزادت چون کبوتران سپیدسرخوشانه در پرواز بودم ، نه شکوه واندوهی از روزگار بود و نه رنج و مشقتی را حس میکردم دشواریهای زندگی و بارهای گرانشرا بدوش میکشیدم گمان میکردم که این سفینه زیبا در دریای آرزوهایم راه خودرا دنبال کرده بمقصد خود خواهد رسیدو تندباد حوادث قادر بانحرافش نخواهد بود، امروز که برف پیری برتارکم نشسته برگذشته درخشان تأسف میخورم ، درود برتو ای جوانی سپری شده .

بازنشسته شدم اندیشه‌های سی و چند سال خدمت سربازی که خواب و آرام را از من ربوده بود از برابرم رژه میرفتند ، تا سحرگاهان چشم بآسمان و ستارگان درخشان دوخته .

« شب است و چشم براه ستاره سحرم
که تا سپیده‌دم امشب ستاره میشمرم »

این فلق سیمابگون بردامن افق حریقی در قلبم ایجاد میکرد و در این لوح فیروز فام ستاره ها حال مرده محتضری را داشتند . دیگر از ماهتاب و آفتاب و سبزه و آبشار و گل و بلبل بیزارم . نمیتوانم حالت آن روزهائیرا که از صفوف سربازان برکنار بودم شرح دهم ، رازها نکته‌ها در قلبم موج میزنند و آنچه بر زبان میآید لهیب جانسوز شعله استخوان گدازاست ، روزها بدامان البرز فرار کرده و درآغوش طبیعت مخفی میشدم ، اطراف من طبیعت غرق سکوت بود . . . یادداشت دوران خدمت راکه درآذربایجان ، کرمان ، خراسان ، اصفهان ، گیلان ، غرب

و جنوب خلاصه تمام خاك زرخیز کشورم را تنظیم کرده بودم بصورت کتاب در آوردم تاریخ تهران ، جغرافیای تاریخی مرزهای ایران، نگارشهای نظامی ، جغرافیای کشورهای همجوار ، ترورهای سیاسی بالاخره شرح حال رادمرد بزرگ صدراعظم شهید میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی .

ولی هیچکدام بپایان نرسیده بود که دومرتبه احضار شدم باشوق و شعف فراوانی حسن استقبال کردم اما دست از خدمت فرهنگی بر نداشته و آنچه برشته تحریر در آورده بودم دنبال کردم .

اینك شرح حال سیاسی وادبی شهید سعید قائم مقام تقدیم هموطنان عزیز میشود وچون خالی از نقص نیست براستادان بزرگوار و دانشمندان محترم است که مرا به نقائص واشتباهم متوجه و متذکر سازند .

اطلاع از شرح حال سیاستمداران کشور برهر ایرانی لازم است ، بویژه مردان پاکدامن و نوابغی که برما حقی داشته و تاریخ ایران بوجود آنها افتخار میکند. مرحوم قائم مقام یکی از رجال برجسته وفوق العاده ایرانست که در تمام موارد حتی در حضور شهریار مستبد خود خواهی مانند **فتحعلیشاه** هرگز از حقیقت گوئی منحرف نشده وگرد چاپلوسی و تملق نگشت ، گرچه بر اثر همین صراحت لهجه و حقیقت گوئی چند مرتبه از شغل وزارت منفصل و یکمرتبه هم تبعید شد ، ولی چه باید کرد ، اینطور تربیت شده بود و این طبیعت و خوی او بود که با خون اندرون شد و با جان بدر رفت و آنقدر در عقیده راسخ خود پافشاری کرد تا جان خودرا بر سر آن گذارد و کشوریرا عزادار کرد .

این ابرهای تیره که افق کشور مارا فرا گرفته ، ناله هائی که از درون دل صاحبدلان خارج میشود ؛ فشار همسایگان قلدر و زورگو که امروز مجمع اتفاق ملل جلوی ترك تازی آنها را سد نموده مسبوق بیك سابقه ۱۵۰ ساله است .

آقا محمد خان

آقا محمد خان نخستین پادشاه سلسله قاجاریه که انصافاً پادشاهی رشید و باهوش و علاقمند به سربلندی ایران بوده بمجرد یکه پی بمیزان دانش و درایت و کفایت حاج ابراهیم کلانتر شیرازی برد فوراً اورا بخود خواند و با اینکه اعتماد بکسی که بولینعمت خود « لطفعلیخان زند » خیانت کرده عملی خطرناك وکار مشکلی بود ، آقا محمد خان صدارت ایران را باو واگذار نمود و از وجود یك چنین مرد مدبری حد اعلای استفاده را نمود آیا راست است که به خانبابا (فتحعلیشاه) نصیحت کرده که اگر سلطنت مستقلی را خواهانی هنگام آرامش اوضاع حاج ابراهیم اعتمادالدله را از بین ببر؟ یا این انتشار هم ساخته و پرداخته بیگانگان است ، درست معلوم نیست ، آنچه محقق است پس از مرگ نابهنگام شاهنشاه قاجار فقط قدرت و تدبیر و نفوذ حاج ابراهیم خان صدر اعظم بود که فتحعلیشاه توانست بر اریکه سلطنت تکیه زد . و بر کشور پهناور هخامنشی پادشاهی کند . ولی همینکه با تدبیر اعتمادالدوله در ایران آرامش برقرار گردید ناگاه سر وکله سرجان ملکم (۱۲۱۵-۱۸۰۰) از سواحل خلیج فارس پیدا میشود ، با ایران قرار داد تدافعی میبندد و

میرود ، بلافاصله حاج ابراهیم کلانتر که خود مسبب ورود این میهمان ناخوانده بود بدیك آبجوش تحویل میشود و در همانروز کلیه برادران و فرزندان و اعوان و انصار اورا در تهران و سایر شهرستانهای ایران بدیار نیستی میفرستند ، تنها میرزا ابوالحسن شیرازی برادرزاده او باقی میماند که بتلافی خون‌عموی خدمتگذار خود با انگلستان بند و بست میکندوتا زنده بود سالیانه مقرری ازدربار بریتانیای کبیر دریافت‌میکرد وکیا و بیای‌دربار ایران میشود . اصولا پس ازشهادت میرزا ابراهیم خان کلانتر بواسطه نفوذ عمال سیاس بیگانه در ارکان کشور ، دربار ایران چنان فاسد شدکه هیچ مرد توانائی قادر نبود آنرا به محور اصلی خود بکشاند، ایران همیشه دارای مردانی بزرك وسیاستمداران سترك بود ولی مانند الماس زیرخاکروبه ها پنهان گردیده اند ، یا اگر دست به اصلاحاتی زده و شروع به کارهائی کرده اند جان خودرا روی آن گذارده وبدیار نیستی روانه گردیده‌اند .

پس از مرگ‌این مردبزرگ (که کفاره گناهان خودرا با خدمات بعدی خود شستشو نمود) دیگر ایران روی خوش ندید چند نفردیگر هم که‌جسارت کرده خواستند بوضع نکبت بار کشور سر و سامانی بدهند بسزای خود رسیدند ،

ازجمله‌این‌رادمردان ،دانشمند مرحوم میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم‌مقام بود ، این سید پاك سرشت در ۱۱۹۳ هق بدنیا آمد پس‌ازاینکه برادرش درآذربایجان فوت کرده برحسب تقاضای پدر از دربار تهران با سمت وزارت دوم بآذربایجان رفت و در کارهای پدر در دستگاه

نایب‌السلطنه عباس‌میرزا مشاغلی را عهده دار میشود و برای سروصورت دادن به ارتش آذربایجان تلاش بسیار نموده اما از آنجائیکه در ایران نباید ارتش منظم‌ونیرومندی وجودداشته باشد ، زیرا برای استعمارگران خطرناك واقع میشود ودرنابودی آن کوشش میکنند !

ملت ایران دارای استعداد ذاتی است ، روحش زوال‌ناپذیر است ناچار پس‌از آنکه‌تمام امور آذربایجان بکف باکفایت‌او گذارده میشود (میرزاعیسی معروف‌بمیرزا بزرك قائم‌مقام در۱۲۳۷ به‌بیماری‌وبا درگذشت لقب سیدالوزرا وقائم‌مقام بفرزنداو داده‌میشود مفت‌خواران وجاسوسان را از اطراف خوددور میکنند، یکسالی نمیگذردکه بدخواهان اورا بدوستی بادولت روسیه متهم‌نموده ازکار بیکار میشود .

ولی پس از ثبوت بیگناهی مجدداً به پیشکاری‌آذربایجان و وزارت ولیعهد تعیین میگردد ، اواخر همین سالست که فتحعلیشاه بقصدبرگرداندن قفقاز بایران در صدد جنك باروسیه‌است ، بآذربایجان میاید تجاوزات‌محلی‌روسیه و اذیت و آزارمأمورین آندولت رامستمسك قرار داده در محلی که کلیه علماء و اعیاق و سرداران و سران ایلات حضور داشتند درمورد اقدام بجنك‌باآنها مشورت میکنند همگی که شاه راآماده کارزار می‌بینند موافقت خودرا اعلام میدارند ، هنگامیکه شاه نظریه قائم مقام را میخواهد آن مرحوم‌بدواًازاظهار عقیده خودداری کرده ولی پس از اصرار شاه برخلاف نظریه سایرین با مقایسه نیروی نظامی‌وجمعیت روسیه‌وثروت آن‌کشوربخصوص‌نتایج حاصله ازجنگهای

دهساله مبارزه با آن دولت را اصلاح ندانسته و میگوید با فرستادن نماینده‌ای میتوان صلح را حفظ کرد و از تعدی و تجاوزات آنها جلوگیری نمود این عقیده صریح بگوش شاه گران آمده قائم مقام را معزول و به خراسان تبعید میکنند.

نزدیک دو سال این جنگ ادامه داشت پس از آنکه **گراف باسکویچ** تا تبریز پیش راند و میر فتاح مجتهدزاده آن خیانت را مرتکب شد، خلاصه بارتش ایران شکست قطعی وارد آمد، پیش بینی قائم‌مقام بوقوع پیوست، شاه ادامه جنگ را صلاح ندانست، همچنین انگلیسها که باپیش رفت روسها بطرف مرکز و جنوب ایران هندوستان را در مخاطره دیدند فوراً خودرا بمیان انداخته و دولت ایران را وادار نمودند که از در صلح درآید.

فتحعلیشاه که از کرده خود پشیمان شده بود یکی از معتمدان را برای عذر خواهی و استمالت از قائم مقام بمشهد روانه نمود، قائم مقام بطهران آمده شاه از وی دلجوئی کرده وکالت نامهٔ با اختیار تام برای پیشنهاد صلح و پیمان دوستی بنام ولیعهد نوشت و قائم مقام را سریعاً روانه آذربایجان نمود.

ضمن مذاکره، حسن تدبیر و پافشاری این مرد وطنخواه موجب شد که روسها آذربایجان را رها کرده بآنطرف ارس مراجعت نمودند و پیمان ترکمان‌چای در پنجم شعبان ۱۲۴۳ (۲۱ فوریه ۱۸۲۸) بخط آن مرحوم تنظیم و بامضاء رسید:

از این تاریخ شاه مجدداً وزارت ولیعهد و پیشکاری آذربایجان را

بقائم مقام واگذار میکنند.

در این هنگام چون نظر اجانب کاملا تأمین نگردیده و ارتش ایران کاملا نابود نشده است لذا در اطراف و اکناف ایران حوادثی روی میدهد.

ایالات خراسان گرفتار تجاوز افغانها، ازبکها و تراکمه میگردد امام و پیغمبر برای ایران تراشیدند: از آنجمله صوفی اسلام باتشریفاتی در هودجی نشانده و ۱۶۰ افغانی مرکب اورا بدرقه نموده و پنجاه‌هزار مردان مسلح افغانی از مقام الوهیت!! آن مرد حقه باز و ساخته و پرداخته بیگانه استفاده کرده بطرف ایران هجوم آورده که مرزداران خراسان کار صوفی و مریدانش را ساختند و باقیمانده آنها مانند شغال به بیغوله‌های افغانستان پناه بردند.

از طرفی **یوسف خواجه کشمیری** از بین تراکمه ظهور کرده و خودرا صاحب الزمان معرفی نمود و با ۲۹ هزار نفر به گرگان حمله کرد سربازان ایران یوسف را کشتند و مهاجمین را چنان شکست دادند که عده‌ئی هنگام فرار از شدت وحشت در رودخانه اترك غرق شدند،

مامورین سیاس انگلیس بعناوین مختلفه به ترکستان و افغانستان رفت و آمد میکردند و از شکست ارتش ایران و بی ارزشی آن جهته طوایف مختلفه نقل‌ها گفته و داستانها میساختند.

برای پایان دادن باین اوضاع ناچار عباس میرزا و قائم مقام به خراسان رفتند.

اوضاع آنحدود را باضرب شمشیر آرام کرد فقط قسمت افغانستان و محاصره هرات را نتوانست بپایان برساند نایب السلطنه بعلت شدت

بیماری سل در مشهد بستری شد محمد میرزا و قائم مقام جنگ هرات را اداره میکردند که عباس میرزا فوت کرده قائم مقام سوگند خورده بود که محمدمیرزا را بولایتعهدی برساند، عمل هرات را باپیمان موقتی پایان داد وبسرعت روانه تهران گردید، خدمات عباس میرزا را برخ فتحعلیشاه کشید و بپاس خدمات پدر پسررا بولیعهدی انتخاب و روانه تبریز شدند فتحعلیشاه در جمادی‌الاخر ۱۲۵۰ در اصفهان مرد قائم مقام بلافاصله در تبریز محمد میرزا را به‌تخت سلطنت نشاند خطبهٔ بنام او خواند و سکه باسمش زد فرمان صدارت او از طرف محمد شاه صادر شد.

با سپاه آذربایجان بطهران حرکت کردند، سلطنت بیدوام ظل‌السلطان پسر فتحعلیشاه را بر انداختند، سپس روانه اصفهان شدند، در جنوب آن‌شهرستان سپاه حسنعلی‌میرزا فرمانفرما پسردیگر فتحعلیشاه را درهم‌شکستند اورا گرفتار کرده‌ولی فرزندانش (نجفقلی میرزا، تیمور میرزا ورضاقلی‌میرزا) را انگلیسها به بغداد بردند که عندالاقتضا مؤدیانی برای سلطنت در دست داشته باشند.

سایر سرکشان و گردن کشان‌را در مدت کمی قائم مقام سرکوبی کرده و نقشه تصرف هرات و تثبیت اوضاع افغانستان را طرح میکرد، برای‌ساختن توپهای قلعه کوب دستورهائی داد، برای‌سروصورت‌دادن به خزانه کشور اقداماتیراشروع کرده بود که‌عده زیادی مفت خوار چاپلوس از او رنجیدند وکمر قتل اورا بستند.

از طرفی نسبت به‌بیگانگان مخصوصاً انگلیسها بی نهایت بی اعتنا بود، کمتر وزیر مختار انگلیس را میپذیرفت و هنگام ملاقات در برابر تهدیدات آنها تندی میکرد.

فقط میرزا آقاسی راکه دائماً نزد شاه بود از نظر دور داشت و چون در بیشتر اوقات در کاخ صدارت عظما مشغول رسیدگی امور بود کمتر فرصت ملاقات شاه را بدست میآورد و معاندین از گرفتاریهای او بخوبی استفاده کردند شاه را نسبت باو بدبین نمودند و چون شاه را پای بند سوگندش دیدند که قسم خورده بود خون قائم مقام رانریزد اورا بطریقه خوراندن قهوه قجری راهنمائی کردند، در ۲۴ صفر ۱۲۵۱ قائم مقام بازداشت شد و شب آخر صفر قهوه‌را آشامید و بدون آنکه منتظر نتیجه تدریجی آن سم مهلت شوند باآن مرد دانشمند و سیاستمدارمدبر، گلاویزشدند، سیداسیررا که‌خواه‌وناخواه بزودی تلف میشد مجروح کردند و بالاخره بافشردن شال کمر در حلقومش اورا کشتند چشم وچراغ ایران را خاموش نمودند.

مرحوم قائم مقام از اساتید مسلم شعر و از قصیده سرایان نامی ایرانست، بخصوص‌در عالم نثر نویسی انقلابی کرد و سیاق نامه نگاریرا با نوشتن نامه‌های فصیح وساده خود تغییر داد.

از آثارش آنچه باقیست یکی مجموعه رسائل و منشات اوست، و دیوان قصائدش در صد و سه‌هزار بیت جمع آوری شده است.

جانشین قائم مقام یك آخوند یا مرتاض بی اطلاع ازسیاست ویك مرد شیادی بود که‌ادعای پیش گوئی میکرده واز آینده خبرمیداده‌است، بخیال انجام نقشه قائم مقام محمد شاه راه افغانستان را پیش گرفت غافل از اینکه آن مرد مدبر در برابر هر نقش اجنبی واکنشی نشان میداد ولی بی کفایتی آقاسی موجب شدکه اردوی کیوانشکوه پس از ده ماه محاصره باکمال خفت دست از محاصره بکشد.

دوره سلطنت این پادشاه علیل و اسیر دام تزویر آقاسی ، چهارده سال بیشتر طول نکشید در اینمدت قلیل سوانحی ازعمال سیاسی انگلستان بر ایران گذشت که در تاریخ یکصدو پنجاه ساله آل قاجار بی نظیراست وایران باازدست دادن یك چنین مرد بزرگی تقریباً همه چیزخودراازدست داد.

اینجانب مدارك و اسنادی در مورد ترور بزرگان و شهادت صدر اعظم‌های شهید ایران تدریجاً جمع آوری کرده که نخستین قسمت آن جداگانه زیر چاپ است .

ولی همانطورکه برای مرحوم امیر کبیر صدر اعظم شهید ایـران «که پسر همین پدر سزای خدمات و فداکاری هـای اورا داد » کتابهائی چاپ شده است .

جا داشت دانشمندان و مورخین شرح زندگانی این مرد بزرگ را نیز در جلدی جداگانه انتشار دهند . اینجانب سالها بود که مدارکی در این خصوص جمع آوری کرده بودم و بازهم در تجسس بودم که آقای رفیع قائم مقامی پشت چهارم آن مرحوم که تاکنون بزیارت ایشان نائل نشده ام توسط آقای عبداله طباطبائی مطمئن ترین سرگذشت قائم مقام را در اختیارم گذاردند که با مختصر دخل و تصرفی در قسمت اول این کتاب بنظر خوانندگان عزیز میرساند و برای تکمیل آن شرح حوادث مهم که در زندگی آنمرحوم اتفاق افتاده است کتب واسناد مختلفه مراجعه تحفه ناچیزی آماده وتقدیم هموطنان عزیز مینمایم امیدوارم مطلعین هرگونه خطا و اشتباهی در این کتاب ملاحظه فرمودند برای روشن شدن تاریخ چشم پوشی ننموده ونگارنده رامتوجه سازند تادرچاپهای آتیه رعایت شود.

آبشار : سرتیپ یکرنگیان

فهرست

قسمت نخست ـ تاریخچهٔ زندگانی قائم‌مقام فراهانی

قسمت دوم ـ حوادث وسرنوشت ایران

قسمت سوم ـ رقابت روس وانگلیس درایران

پایان

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

بخش نخست - نسب صدراعظم شهید

کشور ایران که پس از مرگ کریمخان زند رو بانحطاط وانقراض گذاشت ودچار صدمات سلاطین قاجار شد، ازوجود خاندان ایران دوستی برخوردار بود که بدستیاری فرزندان آن خاندان توانست نیمه‌جان خود را سرپا نگاهدارد.

سرحلقه این خاندان حاج میرزا محمد حسین وزیر فراهانی است که اجداد وی ازمقربان دولت صفویه بوده ونسب آنها به‌علی ابن ابیطالب (ع) میرسد، میرزا محمدحسین فراهانی تقریباً ازسال ۱۱۸۰ هجری درخدمت زندیه واردشد وتاانقراض سلطنت زندیه بدست آقا محمدقاجار، باسمت وزارت در خدمت اولاد و احفاد کریمخان زند باقی بود، پس ازانقراض سلطنت زندیه، بفرمان آقا محمدخان مرحوم میرزا محمدحسین ازشیراز بطهران آمد ولی باوجود اصرار آقامحمدخان بخدمت دولت رضایت نداد وبه بهانه ضعف پیری اجازه خواست که بابرادر خود مرحوم میرزامحمد بعتبات عالیات برود وتاآخر عمردرآنجا بعبادت بگذراند ومیرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ برادر زاده وداماد خود را معرفی کرد که بجای وی مصدر امور وزارت باشد، آقا محمد خان مسئلت وی را اجابت کرد ومشارالیه بعتبات رفت وازروزگاراعتکاف وی خبرصحیحی دردست نیست و ظاهراً تاسال ۱۲۱۲ در حیات بوده وبا برادر خود در یکسال بدرود زندگانی گفته است.

مورخین از اخلاق و کمالات او تمجید بسیار کرده و نوشته‌اند که شاهزادگان خودکام زندیه را بعدل وداد رهبری مینمود و آنمرد که آن دوران پرانقلاب اجازه میداد در تشکیل محافل ادب و تکریم صاحبان دانش میکوشید . مرحوم میرزا محمد حسین طبع شعر هم داشت و وفا تخلص مینمود ، اشعاری از وی نقل کرده‌اند که زبده آنها اینست :

وفا مبادا افتادگان فراموشت دوروزاگر فلکت بهر امتحان برداشت

☆☆☆

ای باغبان چو باغ زمرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

☆☆☆

آشیانی دیدم از هم ریخته یادم آمد از سرای خویشتن

☆☆☆

میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ قائم‌مقام سیدالوزراء

میرزاعیسی مشهور بمیرزابزرگ بنابسفارش عمویش میرزامحمدحسین درسلك وزرای آقامحمدخان قاجار منسلك گردید و هفت سال پس ازقتل آن بادشاه (۱۲۱۱) که فتحعلیشاه درسنه ۱۲۱۸ حسنعلی میرزا فرزند خود رابحکومت طهران منصوب کرد میرزاعیسی رابوزارت وی گماشت واین اولین خدمت مهمی بودکه در دربار قاجاریه بمیرزا عیسی رجوع شد و یکسال بعد که لیاقت وکاردانی اومشهود گردید اورا بسمت پیشکاری عباس میرزای نایب-السلطنه ووزارت آذربایجان به تبریزفرستاده و(قائم‌مقام صدارت کبرای) لقب دادند واین لقب در خانواده وی باقی ماند .

در موقعی که میرزا بزرگ بوزارت آذربایجان منصوب شد دولت ایران باروسیه مشغول جنگ بود ودر اثر پیشنهاد ناپلئون درصدد برآمد که ارتش رابصورت نظام اروپا در آورد، پس افسران فرانسوی برای این منظور

بایران آمدند و کارخانه‌های توپ‌ریزی در تبریز واصفهان دایرشد ، میرزا بزرگ دراینکار مجاهدات بسیار کرد ودرسال ۱۲۲۳ که برای مذاکره درباره جنگ روس بطهران میآید یك هنك از سربازان آذربایجان راکه بنظام اروپا آشنا شده بودند باخود بطهران آورد و ازنظر شاه گذرانید ومورد تمجید واقع گردید ودر سال ۱۲۲۵ از جانب فتحعلیشاه انتخاب شدکه با سردار روسی مذاکره نماید ، در همین سال بودکه بلقب سیدالوزراء مفتخر شد شاه درطهران دویست هزار تومان باختیار وی گذاشت که در مرزایران وروس دژهای نظامی بسازد .

درهنگامیکه میرزا بزرگ در پایتخت بود تقاضا نمودکه فرزند ارشدش میرزا حسن بوزارت نایب‌السلطنه سرافراز گردد ، پس از آنکه تقاضای وی مورد قبول یافت گوشه‌گیری اختیار و بمجالست اهل ادب و دانش پرداخت تاآنکه درسال ۱۲۳۷ درسن هفتاد سالگی بمرض وبای عام درتبریزدرگذشت ، جسداورادرجوار شاه‌حمزه بخاك سپردند قبر وی اکنون زیارتگاه اهل دانش است .

میرزا بزرگ ازمردان ودانشمندان و پرهیزکار زمان خود بود و درراه خدمت بکشورما زحمات فراوان کشید ، دراثر تربیت میرزابزرگ بودکه عباس میرزا ازاقران خود ممتازگردید ولایق آن شدکه از برادر بزرگ‌خویش بسلطنت اولیتر باشد ، ژاك موریه مستشار سفارت انگلیس که در سال ۱۲۲٤ بایران آمده درسفرنامه خود ازوی تمجید بسیار میکند و اورا سرآمد مردان ایران میداند و مینویسد که از طرف سفیر برای وی هدیه بردم ولی او ازقبول آن امتناع ورزید وگفت که چون درایران معمول است که دست خالی نزد بزرگان نمیروند خوبست که این هدیه‌را از

طرف خودتان بشاهزاده پیشکش نمائید .

ژاك موریه میگوید در کشوری که تمـام مردم آن رشوه گیرند حرکت این وزیر خیلی تعجب آور و خارق العاده است و مینویسد که درضمن صحبت که از بهبود وضع آذربایجان صحبت میکردیم وزیر از شاهزاده ستایش زیاد کرد و همهٔ ترقیات را از همت وی دانست و بهیچوجه از مداخله خود سخنی نگفت .

مرحوم میرزا بزرگ دوزن داشت : یکی دختر میرزا محمدحسین وزیر که از او سه پسر بوجود آمد : میرزا ابوالقاسم - میرزاحسن - میرزا معصوم متخلص بهمحیط و دیگرزنی که از اتراك آذربایجان گرفته بود از وی یك پسر داشت بنام میرزا موسی ویکدختر بنام حاجیه .

همانطوریکه قبلا نوشته شد پس از آنکه میرزا بزرگ از وزارت کناره گیری کرد فرزند ارشدش باین مقام برداشته شد ولی مدت وزارتش بطول نینجامید و درسال ١٢٢٦ درتبریز وفات یافت ، میرزا بزرك فرزند دیگرخود میرزا ابوالقاسم را که درطهران بهنیابت وی مشغول بود برای این منصب پیشنهاد کرد .

بخش دوم

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در جهان ادب وسیاست

در سنه ١١٩٣ هجری در هزاوهٔ فراهان عراق ازصلب میرزا بزرگ فراهانی وازرحم صبیهٔ میرزا محمدحسین وزیر پسری بوجود آمد وموسوم گشت بمیرزا ابوالقاسم ، این فرزند دردامان مادری تربیت یافت که ازطرف پدروشوهر بمخزن علم وادب اتصال داشت تاسن تحصیل رسید و بترتیب آن عصر پس از آموختن خواندن ونوشتن فارسی بتحصیل صرف ونحو و

منطق ، معانی وبیان ، عروض ، لغت عرب ، عرفان ، حکمت الهی ، طبیعی و ریاضی ، کـلام ، تفسیر و اخلاق پرداخت و در بسیاری از فنون مخصوصاً املاء و انشاء فارسی ، حسن خط و سیاق از همگنان گوی سبقت ربود .

میرزا ابوالقاسم پس از اتمام تحصیلات چند سال در تهران گاهی بخوبی و گاهی بسختی روزگار گذرانید و تا درسال ١٢٢٦ هجری که برادر بزرگ وی میرزا حسن وزیر شخص نایب السلطنه در آذربایجان وفات کرد و پدرش اورا ازتهران به تبریز طلبیده با فرمان دولتی بشغل وکار برادر منصوب ساخت و پس از چندی که لیاقت و استعداد او در کار هویدا گردید پدرش تمام مشاغل دولتی خودرا باو واگذار کرده خود گوشه گیری اختیار کرده ، اوقات را بعبادت خدا وصحبت باعلما وادبا گذرانید . میرزا ابوالقاسم وزیر بدستور پدر مشغول رتق و فتق امور آذربایجان شد و در سفر و حضر ملازم خدمت عباس میرزای نایب السلطنه بود و باو تقرب تام یافت خصوصاً که در سال دوم تصدی امور دولتی او بواسطهٔ انعقاد عهدنامه معروف بگلستان کشمکش میان ایران وروس بظاهر خاتمه یافت و حواس وزیر فاضل جوان برای تنظیم امور آذربایجان مخصوصاً کار های نظامی که در درجهٔ اول اهمیت بود جمع شد و طولی نکشید که بیست و پنج هنگ سرباز مرتب با اسلحهٔ کافی و البسهٔ وطنی در آذربایجان آماده گشت و اوضاع و احوال رو به بهبود نهاد و ٩ سال مدت این آسایش طول کشید تا درسال ١٢٣٧ هق که مابین دولتین ایران وعثمانی جنگ واقع شد و قشون ایران درتحت فرمان نایب السلطنه بحسن تدبیر وزیر کشور و لشکر او قائم مقام و آموزش نظامی افسران عالم ، ارتش مهیب عثمانی را

شکست داده ارزنة‌الروم ، بایزید ، وان وغیره را بتصرف درآوردند و توپ زیادی از ارتش چهل هزار نفری عثمانی گرفتند ومیرزا ابوالقاسم وزیر این قطعه را ساخته واداشت بروی هر توپ حك كردند .

چون سال بر هزار و دوصد رفت وسی وهفت
قیصـر بشد زفتحعلـی شاه رزمخـواه
عبـاس شه بـامر شهنشه بهـرز روم
زین توپ صد گرفت بیك حمله زان سپـاه

وزیر فاضل فتحنامهٔ این جنگ را قصیده ساخته بدربار تهران فرستاد که مطلعش اینست :

نصرت واقبال وبخت ودولت وفتح وظفر
چـاکران آستـان شهریـار دادگر

اگرچه این سال بواسطهٔ فتح بزرگ وقدرت نهائی لشگر آذربایجان بایستی برای وزیر عالی مقام سالی نیکو وفرخنده بوده باشد ولی از آنجا که دنیا مانند سبزه زاری است که چون یك جانب آن سبز شد جانب دیگرش خشك میگردد دراین سال ملجاء و پناه فکری ومعلم بزرگ سیاسی و ادبی و مربی حقیقی او ازدستش رفت و بی پشت و بی پناه شد . اگرچه قهرمان خطابهٔ ما اکنون آنقدر رشد وترقی نموده است که میتواند برای یك ملت و یك مملکت پدر بوده باشد وازطرف دیگر پدر بزرگوارش بکلی ازکار افتاده ومنزوی بود ولی بازوجود آن پیر روشن ضمیر درهمان گوشهٔ انزوا برای دلگرمی این پهلوان میدان ادب وسیاست تأثیر عظیم داشت واو باوجود پدرخودرا جوان می پنداشت ، بالجمله درماه ذی الحجه سنهٔ ۱۲۳۷ هجری میرزا بزرگ قائم مقام بدرود زندگانی گفت واحوال روحی وزیر پدرمرده

را دراین فاجعه کی میتواند مانند خودش بیان نماید که عندلیب آشفته‌تر میگوید این افسانه‌را :

دو رسالهٔ شکوائیه که بزبان تازی نوشته و یکی از بهترین آثار قلمی اوست اینطور مینویسد : که ترجمه‌اش اینست « دراین احوال روزگار برما حسد برد و بما زوال رسانید و بر پدر ما مرارتهای بسیار ومصیبتهای پی دربی وارد شد اکثر اولاد او مردند وخرمی شاخه‌های او به پژمردگی مبدل گشت سال بسال و ماه بماه و روز بروز کار ما رو به سستی نهاد تا آن که پدر از دست مـا رفت و اندوه فقدان او برای مـا مانند اندوه فقدان جوانی بود و ای کاش هزار جوان را فدای جان آن پیر کهنسال کرده بودیم »

بخش سوم

زندگانی میرزا ابوالقاسم وزیر بعدازوفات پدر در ایام منصوبی معزولی - پس از مرگ قائم مقام اول تمام القاب و شئون و حقوق او از طرف دولت بفرزند بالیاقت وی تفویض گردید و ازاینجا قهرمان داستان ما قائم مقام خوانده میشود ، قائم مقام در روزگار منصوبی چه میکرد ؟ همه کار ، بلکه کار چندمرد توانا : وزارت شخصی نایب السلطنه ، پیشکاری کل مملکت آذربایجان ، اداره کردن امور لشگری ، انشاء و نگارش فرامین واحکام ایالتی ، بلکه ایالاتی که درتحت امر ونفوذ نایب السلطنه بود بخط زیبای خویش نگـارش مرقومات مهم و خصوصی نایب السلطنه بداخل وخارج ، علاوه برآنچه برای خود درعالم ادبیت مینگاشت .

قائم مقام باآنهمه مشاغل که داشت بازازتفننات شاعرانه ونگارشهای

نظمی و نثری ظریف بدوستانش و نشست وبرخاست با اهل‌حال و آمیزش با فضلا و ادبا خودداری نمیکرد .

یکسال بدینمنوال گذشت و این وزیرفعال گرم کارروائی و بروز لیاقت واستعداد ذاتی خود بود که حاسدین براوحسد برده نزد نایب‌السلطنه از وی سعایت کردند نایب‌السلطنه با همهٔ حق شناسی که نسبت بقائم مقام اظهار میداشت نگرانی خودرا ازعملیات او بشاه نوشت وتقاضاکرد اورا بطهران طلبیده آنجا معزول سازند .

قائم مقام تا در تبریز بود کدورت خاطر نایب‌السلطنه را از خود احساس نکرده بود ، چون بطهران رسید از قضیه با خبر گشت و معزولا بآذربایجان برگشته گوشه نشینی اختیار کرد ومدت این معزولی وانزوا سه سال بطول انجامید ، شرح شداید این دوران را در قصیده‌ای که یکصد وچهل وچند بیت‌است وبزودی بعضی‌ابیات آن‌را ملاحظه‌خواهید فرمود بیان کرده است .

دشمنان قائم مقام در مدت معزولی او فرصت یافته اموالش را در فراهان غارت کردند و املاکش را تصاحب نمودند و از هرگونه آزار و اذیت به بستگان وی دریغ نداشتندکه‌آن قضایا را تصریحاً و تلویحاً در ضمن نگارشهای شکوائیه وغیره شرح داده‌است .

تا درسنهٔ ۱۲۴۱ هجری بواسطهٔ اختلال امور آذربایجان دولت مجبور شد این مرد بزرگ را ازگوشهٔ انزوا درآورده شئون و مناصب نخستین وی را باو عطا نماید و باز منصوب گشت و اوضاع ملکی آن ایالات رو به‌بهبودی نهاد ولی عمراین منصوبی‌هم کوتاه بود چون‌درآخر این سال بواسطهٔ کشمکشهای کوچك که در مرز بین مرزداران ایران

و روس اتفاق میافتادفتحعلیشاه بخیال افتادکار خودرا بادولت روسیه‌یکسره نماید واین غرور برای او ازجنگ ارزنةالروم رویداده بود ، تملق گویان هم این اندیشه ویرا تقویت و اورا تشویق میکردند ، بالاخره‌برای‌جلب نظر رؤساء عشایر آذربایجان که نزدیك میدان جنك بودند شاه‌بآذربایجان سفر کرد و در تبریز مجلسی نموده سران سپاه و رؤسای عشایر و رجال آگاه و ناآگاه‌را جمع کرده قصدخودرا اظهارنمود و از آنهارأی‌خواست همه برای دلخوشی شاه از روی بی‌خبری و خودنمائی رأی بجنگ‌دادند و سخنهای لاف و گزاف گفتند تنهاکسی‌که در آن مجلس‌ساکت ومخالف جنگ‌بود قائم‌مقام بود شاه‌ملتفت‌سکوت آنمرددانشده احتمال‌داده‌مخالف بوده باشد از او رأی خواست وجواب شنید اهل قلم هستم وسران سپاه بیش از من دراظهار عقیده صلاحیت دارند شاه عذر قائم مقام را نپذیرفته جدا ازوی رأی‌خواست ، قائم‌مقام باصراحت لهجهٔ‌که از خصایص او بود گفت اعلیحضرت چه مبلغ مالیات میگیرند شاه جواب داد شش کرور .
قائم مقام گفت دولت روس چه مبلغ مالیات میگیرد شاه گفت میشنوم ششصد کرور . قائم مقام گفت بقانون حساب کسیکه شش کرور مالیات میگیرد باکسیکه ششصد کرور ؛ ازدرجنگ‌درنمیآید .

این اظهار عقیده مخالف میل شاه واقع شد و دشمنان قائم مقام هم فرصت‌یافته اورا بدوستی باروس متهم کرده‌اورامعزول‌ساختند وچون مصمم جنگ باروس بودند صلاح ندیدند که او در آذربایجان بماند از اینرو اورا بمشهد مقدس تبعید نمودند و جنگ ایران وروس‌شروع شدهمان‌جنگ منحوس بیموقع که‌تا ابدخاطره‌های ننگین آن ازلوح‌خاطر هیچ ایرانی وطن دوست محو نمیشود ویك قسمت زرخیز مملکت بـــا

جند شهر بزرگ و کوچك از دست ایرانیان رفت .

این همان جنگ منحوس است که دولت سیاست نـاشنـاس وقت بخیال خود تحصیل قوه عظیم نموده خواست سیاست و روحانیت را بهم آمیخته جنگ مسلکی و سیاسی را رنگ جهاد دینی و جنگ مذهبی بدهد و شد آنچه نباید بشود و در ماه ربیع الثانی ۱۲۴۳ هجری شهر تبریز مرکز ایالت آذربایجان بدست لشگر روس افتاد و مقدمهٔ ارتش روس تا ترکمان چای پیشرفت اینجا شاه خودرا در شرف مات‌شدن دید بخبط وخطای خود پی برد وفرخ‌خان پیشخدمت خاص‌را بعذرخواهی از قائم‌مقام وتقاضای اغماض ازگذشته بمشهد فرستاد واورا استمالت نموده بطهران بردند برحسب اصرار میرزاشفیع صدراعظم آنمرد باشهامت ومدبر بوزارت آذربایجان منصوب شد .

خلاصه‌شرح هردوجنگ‌را در آخر کتاب ملاحظه‌میفرمائید

فتحعلیشاه پس‌از شور با قائم مقام وکالتنامهٔ با اختیارات تام‌درعقد صلح با دولت روس بنام نایب‌السلطنه نوشته بدست قائم مقام داد و اورا روانه آذربایجان نمود .

نایب‌السلطنه در کوههای اطراف ترکمانچای بود قائم‌مقام نزد اورفت و باتفاق باردوی روس رفتند وعهدنامهٔ ترکمانچای که سالها اساس سیاست روس و ایران بود باهرچه در بر داشت آنجا بسته شد ، چون روسها اظهار بلیغ داشتند که تاهرکجاکه ارتش آنها پیشرفته آنجا مرز آینده روس وایران بوده باشد یعنی تمام خاك آذربایجان بروس واگذار شود قائم‌مقام کوشش بسیار کرد تا آنهارا از این خیال منصرف ساخته رود ارس‌را مرز قرار دادند ، خلاصه عهد نامهٔ ترکمانچای بخط قائم مقام نوشته‌شد و کار مصالحه در پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری بپایان‌رسید.

روسها در این مصالحه یك عده توپ بنایب‌السلطنه تعارف دادند وشش کرور تومان ازدولت خسارت جنگ نقدگرفتند ورفتند تردیدنیست که‌اگردست قائم مقام دخیل عقد این‌مصالحه نبود بدبختیهای آن جنگ برای مملکت ما بمراتب پیش از آنچه واقع‌شد میبود و شهرتبریزیکی از شهرهای روسیه شمرده میشد .

قائم مقام پس از بازگشت ارتش روس و رفتن نایب السلطنه به تبریز برای ترتیب اجرای عهدنامه بتهران رفته و ملفوفه فرمانی ازجانب شاه‌بنایب‌السلطنه‌صادر کرد و بقلم خود نوشت مشعر بر اظهار افسردگی و دلتنگی از قضایای آذربایجان و متضمن عفو و اغماض از گذشته و قول پرداخت شش‌کرور تومان غرامات جنگ‌و این ملفوفه فرمان یکی از شاهکارهای ادبی قائم مقام است و پس از انجام مقاصد بآذربایجان مراجعت نمود و مواد عهد نامه‌را اجراکرد .

از این تاریخ یکسال بیشتر نگذشت که قضیه قتل گری بایدوف سفیر روس درماه‌رمضان سنه ۱۲۴۴ هجری در تهران اتفاق افتاده حواس دولتیان را سخت‌پریشان کرد و با وجودبودن رجال بزرگ مانند میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله که کار صدارت را میکرد شاه اصلاح این قضیه مهم را از قائم‌مقام خواست و او باامپراطور روس و حاکم قفقاز نامهٔ‌نوشت از حادثهٔ غیرمنتظر معذرت‌خواست و بالاخره شاهزاده‌خسرو میرزا پسر نایب‌السلطنه بعذرخواهی بدربار روس‌فرستاده‌شد واین‌حادثهٔ عظیم بحسن تدبیر قائم مقام در سال ۱۲۴۵ هجری خاتمه یافت .

بعد از این قضیه قائم مقام در مدت سه سال باتفاق نایب‌السلطنه باصلاح امور آذربایجاو دفع سرکشان یزدو کرمان و خراسان پرداخت

که بشرح آن قضایا در آثار نظمی و نثری خود اشاره نموده است تا در سنه ۱۲۴۸ هجری که ازطرف کامران حاکم هرات بخراسان تجاوراتی شد و نایب‌السلطنه و قائم مقام مأمور تسخیر هرات شدند و محاصره شهر هرات توسط سپاه آذربایجان بطول انجامید نایب‌السلطنه در این اردو-کشی دچار بیماری سل گشت، ناچار بدواً محمدمیرزا فرزندخود و سپس قائم مقام را روانه اردو نمود وخود درمشهد بمداوا پرداخت و چون مرض او شدت یافت عباس میرزا و قائم مقام را بمشهد احضار کرد قائم مقام دستور ادامه محاصره را بافسران سپاه داده باتفاق محمد میرزا بمشهد آمد نایب‌السلطنه چون از حیات خویش نا امید بود بقائم مقام وصیت کرد که محمد میرزا را بسلطنت برساند زیرا میدانست برادران خودکه چند تن آنها داعیه سلطنت داشتند بآسانی راضی نخواهند شد برادر زاده آنها صاحب تخت و تاج ایران بگردد و ولایتعهد درخانواده عباس میرزا استقرار یابد گویند قائم‌مقام راضی نبود سلطنت بمحمدمیرزا برسد چه اورا لایق اینمقام نمیدانست و بعلاوه از صفت خون‌خواری‌او اندیشه داشت ، ازاینرو بنایب‌السلطنه گفت ؛ بهتر اینست دیگری ازاولاد خودراولیعهدنمائید ، نایب‌السلطنه نپذیرفت قائم مقام مجبور شد آنچه دردل دارد بگوید؛ گفت برمن معلوم شده است که محمد میرزا مرا خواهد کشت وکسی قاتل خودرا نمیپروراند ، نایب‌السلطنه قائم‌مقامرا در حرم مطهر امام هشتم قسم داد که ازاین بدگمانی دربارهٔ محمدمیرزا درگذرد و بمحمدمیرزا امر کرد باتفاق قائم مقام بحرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام رفته سوگند یادنمایند که محمدمیرزا خون قائم‌مقام رانریزد و تیغ‌را بروی حرام کند ، قائم‌مقام هم قسم یادکند که بمحمدمیرزا خیانت نکرده در

خدمتگذاری بوی کوتاهی ننماید ، مراسم تحلیف از دو طرف بعمل آمد وعباس میرزا دست محمد میرزا را در دست قائم مقام گذارده گفت حالا دیگر آسوده خاطرخواهم مرد ، قائم مقام و محمد میرزا باردوگاه هرات بازگشت نمودند و بکار فتح هرات مشغول بودند که شب دهم ماه جمادی‌الثانیه سنه ۱۲۴۹ هجری نایب‌السلطنه درمشهد وفات یافت ، قائم مقام بمحض شنیدن خبروفات نایب‌السلطنه با هراتیان از در صلح درآمده اردو را بی آنکه هیچ آسیب ببیند بمشهد (۱) رسانیده ازیکطرف باتمام کار صلح پرداخت و از طرف دیگر برای استحکام اساس ولیعهدی محمد میرزا باب مکاتبه‌را با دربار تهران گشود ، وآرام نگرفت تا اینکار بانجام رسید ، قائم‌مقام درماه صفر ۱۲۵۰ باتفاق محمد میرزا ازخراسان بتهران رفته مراسم ولیعهدی در مجلس جشنی که در باغ نگارستان بر پا شد بجای آمد و سپس هر دو روانه آذربایجان شدند محمد میرزا بجای پدر ولیعهد و نایب‌السلطنه و والی آذربایجان شد ، میرزا محمد پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام که بحد رشد و کمال رسیده و برای خدمات دولتی لیاقت یافته بود وزیرشخصی او گشت و قائم‌مقام فوق مقام هردو ومرجع کل امور آذربایجان بلکه مرجع حقیقی کل امور ایران .

بخش چهارم

سلطنت محمد شاه صدارت و اتابکی قائم مقام رقابت و فرصت و جنایات عظیم - فتحعلیشاه بعد از مسافرت ولیعهد بآذربایجان برای اخذ مالیات فارس روانه اصفهان شد ودر نوزدهم جمادی‌الثانیه ۱۲۵۰ هجری دراصفهان ازدنیارفت، اوایل رجب ۱۲۵۰ خبروفات شاه به تبریز میرسد قائم مقام ولیعهد را به تخت نشانیده خطبه بنام وی خوانده سکه بنام

درمورد جنگ هرات بآخر کتاب رجوع فرمائید .

وی زده میشود و محمد شاه منصب صدارت را بقائم مقام میدهد و هر دو بانهایت شتاب با اردوی آذربایجان روانه تهران میگردند .

این شتاب چرا ؟ و بردن قشون برای چه ؟

چونکه سلطنت محمد شاه برخلاف معمول است و بین اعمام او چنانکه گفته شد اشخاصی هستند که خودرا اولی و احق به تخت وتاج میدانند و مقدمتر از همه علیشاه ظل‌السلطان است که بمحض شنیدن خبروفات‌پدر ، خودرا پادشاه خوانده و عادل شاه نام گذارده است قائم مقام میخواهد قبل از آنکه کار عادل شاه نضجی گرفته باشد محمد شاه را به پایتخت برساند و اگر کار بمجادله کشید با سپاه آذربایجان محمد شاهرا باریکه سلطنت بگشاید علی یا عادل‌شاه پانزده هزار نفر لشگر تهران واطراف را جمع کرده بسرکردگی برادرش امام‌وردی میرزا بطرف آذربایجان میفرستد که از آمدن محمد شاه جلوگیری نمایند و میرزا مهدی ملك الکتاب فراهانی از بنی اعمام قائم مقام‌را مأمور میکنند بآذربایجان رفته قرار داد صلح مابین عم و برادر زاده را باین ترتیب بدهد که‌ایالات آذربایجان بدست محمد و باقی ایران بدست علی بوده باشد ملك‌الکتاب که میداند با عهد نامه روس و باقسمی که قائم مقام خورده این کار انجام پذیرنیست در رفتن تعلل میکند تالشگر مرکز و تبریز در سایدهان قزوین بهم نزدیك شده صف آرائی میکنند.

اینجا از قائم مقام سیاستی که بقدرت ادبیت اوست بروز کرده قدر و قیمت حقیقی اورا آشکار میسازد ، در دل این‌شب که همه خوابند و قائم مقام بیدار امام وردی میرزا سرکرده اردوی عادل شاه در منزل قائم مقام دیده میشود مانند عبد ذلیل در برابر مولای جلیل خودنشسته

سر تسلیم بزیر افکنده است و روز بعد بالشگر خود باردوی محمد شاه ملحق میگردد و این خبر بطهران رسیده مدعی بزرگ سلطنت درحرمسرای خود مخفی‌میشود، روز ۱۹ شعبان ۱۲۵۰ هجری محمدشاه و قائم مقام با اردوی معظم بتهران رسیده در باغ نگارستان بیرون شهر نزول اجلال میفرمایند .

ملك‌الکتاب مأمور رفتن بآذربایجان برای‌عقدصلح راهش نزدیك شد ، برای درخواست تأمین از قائم مقام از طرف ظل السلطان بباغ نگارستان میرود قائم مقام بظل السلطان تأمین داد ، عمارت سلطنتی و اثاثیه آنرا تحویل گرفته در دوم رمضان ۱۲۵۰ شاه را وارد تهران کرده در چهارم همین ماه اورا رسماً باریکه سلطنت نشانیده خود برتق و فتق امور مملکتی می‌پردازد .

قائم مقام طوری غرق امور مملکتی میشود که از شدت گرفتاری بکارهای پنج جهت از جهات ششگانه خود یعنی چپ و راست و پس و پیش و زیر پا ، ازتوجه بجهت ششم یعنی‌بالای سر که برای او توجه بدان جهت از هر کار لازمتر بوده است باز میماند .

گفتم بالای سر امانه بالای سرآسمانی زیرا قائم مقام خدا پرست و متوجه مبدء اعلی بود بلکه ازبالا سرزمینی یعنی‌خلوت محمدشاه‌مرکز فساد شیطان باطنی وظاهری غافل‌میماند .

شیطان باطنی اخلاق درباریان شاه و شیطان ظاهری وجود یك شخص‌ریاکار بود درآن‌دربار‌بنام **آقاسی** که برای معرفی‌وی بایداندکی بیراهه برویم و سرگذشت مختصری را نقل نمائیم این‌حکایت را اوخود برای یکی‌ازنزدیکانش نقل کرده است.

آقاسی میگوید در ایام جوانی در کربلای معلی در خانهٔ عارف کبوتر آهنگی همدانی خدمت میکردم روزی درویشی بر مولای من وارد شد و مدتی با او صحبت داشت وصحبت او طوری مرا جذب کرد که پس از خارج شدن او دنبال وی روانه شدم قدری راه که رفتیم برگشت بمن نگاهی کرد و گفت کجا میآئی گفتم شمارا کاملتر از مولای خود یافتم میخواهم از خدمت او دست کشیده بشما خدمت کنم جوابداد خیر برگرد بهمان کار که مشغول بودی بپرواز و بپاداش این توجه که بمن کردی صدراعظمی ایران را بتو دادم، گفتم من طلبهٔ بینوا چگونه میتوانم صدارت کنم در صورتی که صدارت سیاست میخواهد و لازمه‌اش تنبیه و تأدیب مخالفین است گفت ، مخالفین را بابدزبانی وفحش تأدیب کن تا از آبروی خود بترسند و مخالفت نکنند و بعد از آنها رضایت بطلب من برگشتم وبخدمتی که داشتم مشغول شدم ، تا اینجای حکایت را اگر راست گفته باشد شاید بشود باور کرد اما چگونه میشود پذیرفت مرد عارف وارستهٔ که از پنجاه سال پیش مقام کسی را پیش بینی میکند ویا کلامش ایندرجه خلاقیت دارد دستور بدزبانی و فحاشی بکسی بدهد درصورتی که یك سیاستمدار ممکن است از روی قانون حکم قتل کسی را صادر کند ولی هرگز فحش بزبان نمی آورد چه فحاشی کار نادان ترین اشخاص است خلاصه آقاسی میگوید بعداز مدتی مولای کبوتر آهنگی من از دنیا رفت و بمن وصیت کرد خانواده اوراکه درنهایت فقروفاقه بودند و چندطفل صغیر داشتند بهمدان برسانم منهم وصیت اورا بجاآورده همه‌راه پیاده بابدوش کشیدن اطفال کوچك در مدت طولانی آنها را بهمدان رسانیدم .

آقاسی بعد از این قسمت از سرگذشت خود مسافرت بتهران و

تبریز وداخل شدن درخدمت و رسیدن بشغل میرزائی آشپزخانه محمد میرزای قجرومعروف‌شدن نزدمحمدمیرزاومرشدومعلم ومقتدای اوشدن تا رسیدن بمقام صدارت را برای مصاحب خود نقل میکند که نه اینجا جای ذکر آن داستانست و نه اولیاقت بیش ازاین شرح حال اورا گفتن دارد . این‌شخص بدصورت ، بدسیرت بعقیده غالب‌مورخین یکی‌ازشیادان ریاکار بشمار است زیرا نه فضیلتی داشته ونه اخلاق و دیانتی چه رسد که بتصوربعضی از مورخین ابن الوقت صاحب کشف وکرامات بوده باشد و قهرمان داستان مادر رساله عروضیه اش او را نیکو معرفی نموده واگر بخواهیم ازهرحیث ظاهراً وباطناً اورا دریك جمله معرفی کنیم بایدبگوئیم نقطهٔ مقابل قائم مقام .

بلی آقاسی درخلوت محمدشاه درظاهر وباطن معاند ودشمن قائم مقام بود ومانند کرمی که زیرخاك ریشهٔ درختی را بجاود تاآندرخت را بخشکاند وبیندازد آقاسی نسبت بقائم مقام در مقابله علم وجهل وادب و بی‌ادبی همین کاررا کرد تابمقصود خودرسید .

آقاسی بمحمد میرزا درایام ولیعهدی اوخاطرنشان کرده بود که رسیدن تو بسلطنت باراده نفس رحمانی من بوده وقصهٔ درویش و وعدهٔ صدارت را باوتذکرداده اطمینان داشته است که محمدمیرزا بعدازرسیدن بسلطنت اورا بصدارت خواهدرسانید .

قائم مقام بودن این شخص نزد محمدمیرزا از ابتدا راضی نبوده وتسلط اورا بروجود این شاهزاده ضعیف الاراده جایز نمیشمرده است و وشاید یکی ازدلائل عدم رضایت او بولیعهدی وی همین مقهور بودن او بدست این شخص شیاد بوده است وبهرصورت این شخص همه وقت مورد

حملهٔ قلمی قائم مقام بوده وسوء اعمال واخلاق اورا بیان مینموده است .

آقاسی تاوقتیکه محمدشاه کاملا مالك تخت وتاج نشده و برای رسانیدن دست خود باریکهٔ سلطنت وکوتاه کردن دستهای قوی اعمام وی کمال حاجت را بوجود این وزیر فعال دانشمند دارد ، اوهم برعایت مصلحت بظاهر از وی تمکین میکنند وزخمهای زبانی راکه ازدم خنجر برنده قلم قائم مقام برقلب اورسیده وبمضمون (آنچه زخم زبان کند بامن زخم شمشیر جان ستان نکند) او را دشمن جان قائم مقام ساخته پنهان نگاه میدارد و برای تلافی کردن وغلبه باطل برحق منتظر فرصت میشود .

آقاسی پس از رفع حاجت محمد شاه از قائم مقام ورسیدن بتخت سلطنت واسکات مدعیان بذکر اعمال قائم مقام و تفتین نزد شاه را شروع نمود روز وشب میکوشد موضوع تازهٔ بدست آورده اسباب اتهام قائم مقام را فراهم آورد و شاه را از وی برنجاند و اما قائم مقام از این احوال بی خبر است و یا باخبر وبی اعتنا هریك باشد برای او نقص شمرده میشود و ما را بر آن میدارد که بگوئیم خلط سیاست و ادبیت گاهی چنان مضرت میبخشد که یك ادیب بی نظیر که هزاران نکات ادبی را در عربی وفارسی درمد نظر دارد یك مصرع شعر بقول عوام پیش پا افتاده را که ابجد خوانان دبستان ادب هم آنرا ازبردارند فراموش میکند وآن اینست (دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد) خلاصه آقاسی در خلوت شاه چندتن ازرؤسای خلوت را ازقبیل میرزا نظرعلی حکیم باشی ومیرزا رحیم پیشخدمت ویکی ازخواجه سرایان راکه در وجود شاه هریك از جهتی نفوذ دارند در سعایت نمودن از قائم مقام نزد شاه باخود همدست میکنند وچون شاه دشمنی آقاسی را باقائم مقام وانتظارداشتن اورا ازمقام صدارت میدانست ازاینجهت آقاسی خودرا کمتر مباشر مستقیم سعایت قرار

داده سعایتها را بزبان دیگران مخصوصاً نظرورحیم بگوش شاه میرسانید وچون شاه ازاو میپرسید که آیا این مطالب حقیقت دارد یاخیر شاید بزحمت زبانرا ازاشتغال بذکر خدا و دسترا ازگردانیدن بتسبیح بازداشته زیرلب وبطور بی طرفی وحق بجانبی تصدیق میکرد تا درقلب شاه مؤثر واقع گردد اعضای حوزهٔ منحوس درباری دیردیر آمدن قائم مقام را بحضور شاه که بواسطهٔ تراکم امورلشگری وکشوری فرصت نمیکرد همه روزه بحضور شاه بیاید «درصورتیکه میبایدآمده باشد و بهانه بدست دشمن ندهد» یکی ازشواهد بی اعتنائی صدراعظم بشاه وسوء قصداو نسبت بمقام سلطنت جلوه دادند وبر آن پیرایه ؟ بستند .

اعضای حوزه دربارشاه گفته بودند که قائم مقام حکام کشوری و صاحبمنصبان لشکری رابی اطلاع شماعزل ونصب میکند واین دلیل بی اعتنائی اوبشماست وچون خیال سلطنت درسردارد سکه طلای اشرفی راکه باین مضمون زده (شاهنشه انبیاء محمد) مرادش ازمحمد فرزند خود میرزا محمد است که میخواهد او را بسلطنت برساند آقاسی هم تصدیق کرده بود وبیگانگان هم آتش فتنه را هرروزتیزتر میکردند .

بدیهی است مقتضای سیاست این بود که قائم مقام درصدارت پادشاه جوان دهن بین که اوراقاتل خود میدانسته وتنها بقسمی که باهم خورده اند اطمینان یافته بیش ازاین صورت ظاهر را حفظ کرده باشد ومخصوصاً در عزل ونصب حکام وصاحبمنصبان اجازه ازشاه بدست آورد وتحصیل اجازه هم برای اومشکل نبود ولکن بگفته دشمنانش غرورموفوروزبان ادبی غلبه ادبیت برسیاست در وجود او و را وامیداشت که درتصدی امورخط مشی مستقیم اتخاذ نماید وبصورت سازیها اهمیت ندهد .

قائم مقام بدرباریان وخلوتیان بی قابلیت اعتنا نمیکرد وبآنها خدمتی رجوع نمی نمود ومیگفت مال دولت را بایددرمقابل خدمت صرف کردو خدمت را باید باهلش رجوع نمود و بر سراین عقیده ایستادگی میکرد گر چه برای سیاست شخصی او زیان آور بود چنانکه این نکته را در نوشتجات خود مکرر ذکر نموده است .

بالجمله دوحادثهٔ مهم پیش آمد ؛ که یکی بعداز دیگری اسباب موفقیت دستهٔ مخالف قائم مقام را دردربار فراهم آورد اولی بمنزلهٔ آتشی بود که افروخته شدودومی بمنزلهٔ شمشیر برندهٔ که پیش ازسپر بسر کشیدن قائم مقام باکمال شدت فرود آمد ورشته زندگانی اورا منقطع ساخت .

اولی محدود ساختن حقوق دربار ودرباریان حتی شخص شاه بود برای ترتیب دادن بودجه مملکتی که تاآنوقت نامحدودودرتحت قدرت وارادهٔ شاه ومعدودی مفتخور بود .

بدیهی است شخص شاه اول مخالف این رأی قائم مقام بود و نمیخواست از اختیارات نامحدودی که پدر بزرگش فتعلیشاه دراموال دولت داشته چیزی کاسته شود چه رسدکه بی اختیارگردد ، بعد ازشاه مخالف این رأی درباریان وخلوتیان بودند که تازه بدوران رسیده کیسه های عمیق دوخته هریك میخواهند ازهرراه باشد بردارائی خود بیفزایند وبا محدود بودن حقوق درباروخلوت راهی برای وصول بمقصودخود نداشتند.

خلاصه مسئله محدود ساختن اختیارات و حقوق شاه و دربارکه بعدازهفتادوچند سال ترقی دنیا وبا بروز احساسات ملی درموقع گرفتن مشروطیت ازنواده محمدشاه بی خونریزی ممکن نشدقائم مقام بدون خونریزی بدان موفق گردیدگرچه بی اساس بود وجان خودراهم فدای آن ساخت

اینکار بمضمون قطع المرسوم اشد من قطع الحلقوم آتش فتنه‌را برضد قائم مقام در دربارمشتعل ساخت وشاه ودرباریان همه دشمن اوشدند فقط یك مانع درکار بودکه نمیتوانستند بمقصود خود برسند وآن قسمی بود که شاه خورده وتیغ را بروی قائم مقام حرام کرده بود ازاینجهت برای عزل اوحاضرشده امابرای اعدامش حاضرنمیشد .

از طرف دیگر آقاسی تنها بعزل او قانع نمیگشت چه رسیدن خودرا بمقام صدارت باحیات قائم مقام غیرممکن تصورمیکردوازشمشیر انتقام او اندیشه داشت این بودکه این توطئه ظالمانه مدت چند ماه در خلوت محمدشاه دوام کرد ودرصدد بدست آوردن سوهانی برای تیز کردن خنجرغضب شاه نسبت بقائم مقام بودندبحدی که بتواندمانع سوگندمزبور راهم برطرف سازد تاقضیهٔ زیر پیش آمد و آنها را بمقصود رسانید : قائم مقام بکدورت شاه ازخودوبودن توطئه دردربار برضد اواگرچه دیرشده بود عاقبت پی برده بخیال افتاد ریاست قراولان درباری را که با یکی از همدستان دشمنانش بود گرفته بصاحبمنصبی از بستگان خودبدهدتابتواند فتنهٔ دربارا برطرف سازد ولی رعایت حزم واحتیاط دراجرای این خیال نشده پیش‌از وقوع آشکار گشت و شمشیر برنده بدست خود مخالفت او دردربار افتاد .

دشمنانش بشاه گفتند وزارتخانه‌ها را باولادش داده و همه را در دست خود گرفته‌است ارتش را ایجاد کرده خودو پدرش میداند اعمام شما ومدعیان سلطنت را باخودرام کرده سرکشان مملکت‌را ازمیان برداشته تنهاچیزی که دردست قدرت او نیست دربار است آنراهم با این تدبیر بدست خواهدگرفت و از طرف دیگر دل خلق با او است بسیادت و فضیلت او

معتقدندو کارهای اورامیپسندند دراینصورت چه مانعی دارد که شبی برئیس نگهبانان امر کندشمارا دستگیر نموده اوخود مالك تخت وتاج گردد در اینصورت جزاعدام وی برای حفظ تخت وتاج چارهٔ نخواهد بود و چون شاه محذورقسم یادکردن برحرمت تیغ را بروی وی بمیان آورد جواب دادند اورا خفه میکنیم تاتیغی بروی‌او کشیده نشده وخلاف سوگند عملی نشده باشد .

بهرحال شاه راچنان متوحش میسازند که برای عزل و بلکه قتل قائم‌مقام حاضر میشودخصوصاً که درشوربارؤسای دربارازقبیل میرزا نصرالله صدرالممالك-محمدحسن‌خان‌زنگنه-ایشك آقاسی باشی- قاسم‌خان قوللرآقاسی باشی - الله‌وردی بیك مهردار- آقارحیم پیشخدمت وغیـره همه را موافق می بینند و آقاسی منتظرالصداره هم البته تصدیق و تأیید میکنند درصورتیکه میتوان قطع داشت که ساحت قائم مقام از این تهمت‌ها مبرابوده است واوازروی دیانت وادبیت پایبند قسمی بود که یاد کرده چنانکه تا ساعت آخرهمه چیزرا تصورمیکرد مگر آنکه محمد شاه عرفانمآب ازروی راهنمائی شیطانی درباریان خداناشناس بقسمی که یادکرده پشت پا زده باعدام وی راضی گردد ، خلاصه تصمیمات در باغ نگارستان گرفته میشود بی آنکه خبری از آنها درباغ لاله زار که بیش‌از هزارقدم فاصله بانگارستان ندارد بگوش قائم مقام رسیده باشد .

روز بیست وچهارم ماه صفر ۱۲۵۱ هجری وقت‌غروب آفتاب‌قائم مقام ازطرف شاه بوسیلهٔ پیشخدمتی احضارمیشودقائم مقام با اینکه بیگاه است اسب طلبیده چون میخواهد سوارشود گویند کربلائی قربان‌پدر میرزاتقی‌خان امیرنظام که اول طباخ وبعدناظراوبوده واکنون درحال

پیری دربان وطرف توجه قائم مقام است پیش آمده میگوید آقا قربانت بروم کجا میروی قائم مقام متوجه او شده میگوید ها پیرمرد بازمگرچه خبراست ، پیرمردبالهجهٔ عراقی باو جواب‌میدهد خواب دیدم برای شما اتفاقی رومیدهد قائم مقام میخندد ومیگویدپیرمردزودبرمیگردم وسوار اسب‌شده روانه‌میشود ، رسم آنوقت این بود وزراء ورجال براسب سوار شده چون حرکت میکردند فراش و نوکر زیاد و مرتب جلواسب ودو طرف میرفتند آنجاکه پیاده‌میشدند غاشیه که بدوش غاشیه‌کش‌بودبروی اسب کشیده میشد تاموقعی که راکب برگردد وغاشیه (۱) رابردارندواو سوارشود ، اسب‌غاشیه کشیده‌اتابك‌اعظم باخدمه او در فضای نگارستان وجلوخان دربارایستاده انتظاربیرون آمدن اورا دارند .

قائم مقام پس ازورود بباغ میپرسد شاه کجاتشریف دارندا شخاصی که حضورداشته میگویند در عمارت سردرقائم مقام بعمارت سردر میرود می‌بینند شاه در سر در نیست میپرسد پس کجا تشریف دارند ؟ میگویند تشریف خواهندآورد بعضی مطلعین مینویسند دراینوقت برای قائم‌مقام تشویش خاطرحاصل شده باخود میگوید بیجهت خیالم مغشوش است و بصحبت آن بیچاره پیرمرداهمیت میدهم دشمنان من کاری نمیتوانندبکنند بعون الله تعالی همه را بایك‌ملاقات شاه ازمیدان بدرکرده‌ادله وبراهین همگی نقش‌برآب وبتمام ایرادات آنها جواب منطقی حتمی‌القبول‌خواهم داد ، غافل ازاینکه دشمنان اواین پیش‌بینی راکرده میان زبان وقلم اوبا شاه فاصله انداخته اند ونخواهندگذاشت اوشاه را ببیند ویاعریضهٔ بشاه بنویسد چنانکه چنددقیقه فاصله بعنوان‌اینکه شاه خواسته قلمدان ولوله

---

(۱) غاشیه پارچه‌ماهوت‌قرمز قلابدوزی‌شدهٔ‌بود باریشه‌های ابریشمی که برای روپوش زین اسب ساخته‌میشد.

کاغذ اوراکه همه وقت وزراء ورجال باخود داشتند ازوی گرفته دست او را ازشمشیر برنده‌اش یعنی قلم کوتاه میسازند .

قائم مقام نمازمغرب وعشارا میخواند وبعد از نماز اظهار میکنداگر شاه بمن فرمایشی ندارند بهتر اینست که بروم چون منزل دوستی وعده کرده‌ام انتظارمرا دارد مأمورین نگاهداری او میگویند شاه فرموده‌اند چون کار لازمی با شما دارم از اینجا خارج نشوید تا شما را بحضور بطلبم قائم مقام میگوید پس قدری استراحت میکنم وشال کمر راباز کرده زیرسرمیگذارد وجبه را بروی خود کشیده میخوابد دوساعت ازشب گذشته بیدارمیشودمیپرسد اگرشاه تشریف نمیآورند من بروم خدمتشان ببینم چه فرمایش دارند وبازهمان جوابهاراکه شنیده میشنود بطورمزاح میگوید پس من اینجا محبوس هستم جواب میدهند شاید .

گویند در اینحال دراطاق مقداری قدم زده با ناخن این شعررا بر دیوارمینویسد

روزگارست آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیاردارد

بالجمله پنج یاشش روزقائم مقام درعمارت نگارستان محبوس میماند بی آنکه از آنچه در آن ایام بر او گذشته و از ملاقاتهائی که با او شده باشد و یا صدمات جسمانی اگر براو رسانیده باشند خبری دردست باشد چیزی که گفته شده اینست که برای تحلیل بردن قوای جسمانی او واینکه شاید ازگرسنگی بمیرد ازدادن غذا باوخودداری میکردندتاشب آخرماه صفرمیشودودراینکه چراچندروز کاراورابتأخیر میندازندحدسها زده‌میشود، میخواسته‌اند اول کارهای اورا بدیگران بسپارند که خللی در

امورمملکت حاصل نشود یامیخواسته‌اند شاهرا در این چند روز برای کشتن او حاضر نمایند اما تصور میرود شاه از روی عقیده خشک مذهبی اشخاصی مانند خود که شراب را مینوشند و دهان را آب میکشند نمیخواسته درماه صفر که میگفتند نحوست دارد باین جنایت اقدام کرده باشد چنانکه مظفرالدین‌شاه راضی نشد قاتل پدرش را درماه صفرقصاص نمایند وانتظاررسیدن ربیع الاول راکشید بهرحال محذورماه صفربرطرف شدودرشب آخر آن ماه درآخرشب که سروصداها افتادقائم مقام راازعمارت سردرفرود آورده بعنوان اینکه بحضورشاه میبرندبدهلیز حوضخانه (۱)وارد مینمایند . اسمعیل خان قراچه داغی که یکی از اشقیا وسرهنك فراش خانه ومیرغضب باشی است باچند میرغضب در آن دالان انتظارمیکشند قائم مقام که بآنجامیرسدبرسراوریخته اورابرزمین میزنند قائم مقام باوجود ضعف و ناتوانی که دارد برای استخلاص خود شدیداً مقاومت کرده و دست و پا میزند بطوریکه بازوان وی مجروح شده خون جاری میگردد وبالاخره دستمالی در حلق اوفروبرده اوراخفه میسازند ونعش وی رادر گلیمی پیچیده بدون‌فاصله براستری بسته بحضرت عبدالعظیم میفرستند که آنجا مدفون گردد از متولی آن آستان نقل شده است که اذان صبحی بود درب صحن مطهر رازدند ازخدام هنوزکسی حاضرنبود من خود رفته درراگشودم دیدم چند نفرازغلامان کشیك‌خانه نعشی را وارد کرده گفتند شاه فرموده‌اند این نعش را دفن کنیم پرسیدم جنازه کیست گفتند قائم مقام خواستم غسل داده کفن کنم راضی نشدند و گفتند مجال نیست والبته چنین دستورداشته‌اند چون اشخاصی که او را

(۱) حوضخانه عمارت زیرزمین است که عشرتگاه فتحعلیشاه بوده و دالان باریکی دارد که بعدها آن راه را مسدودنمودند .

کشتند نمیخواسته‌اند معلوم شود بدن وی بچه صورت زیرخاک میرود بالجمله حامل یک عالم علم وفضل باملبوس تن بدون غسل درصحن امامزاده حمزه جنب مزارشیخ ابوالفتوح رازی بخاک سپرده میشودواکنون قبرش مزارارباب فضل ودانش است .

گویندمحمد شاه ازشنیدن خبرقتل قائم مقام افسرده خاطر نشدولی ازاینکه خونی ازبدن او ریخته شده اندوهناک گشت چون قسم خورده بود خون اورا نریزد .

این بود نتیجه خدمات چندین ساله بدولت قاجاریه وشخص محمد شاه که عاید مرحوم قائم مقام گردید .

خصال قائم مقام وخدمات وی. خصال قائم مقام و خدمات وی از شرح حالش بخوبی پیدا است و لازم نیست ماپس از نگارش صفحات گذشته بتوضیح واضح بپردازیم پس بذکرچند نکته از قول معاصرینش اکتفا میکنیم که درعین حال که بکتمان حقیقت مجبور بوده‌اند گاهی که قلب آنها از شکایت لبریز شده ذره ای چند از احساسات آنها تراوش کرده است .

صاحب ناسخ التواریخ مینویسد : قائم مقام باصابت رأی وحصافتِ عقل شناخته تمام ایران بود تشریف وزارت خاص از بهر قائم مقام مینمود وعقدهای سخت را به انگشت تدبیرتوانست گشود فاضلی مؤدب و ادیبی مجرب بود .

مرحوم اعتماد السلطنه کتابی داردبنام خواب نامه مبنی برمحاکمه وزرای دوره قاجاریه ازاول سلطنت فتحعلیشاه تازمان صدارت میرزاعلی اصغرخان امین السلطان وحکایت میکندکه درسنه ۱۳۱۰ که باناصرالدین

شاه بعراق رفتم درساوه که متوقف شدیم در مسجد جامع آنجا بتماشا و تعیین تاریخ بنای آن مشغول بودم تاآنکه خوابم درربود ودرخواب دیدم که مسجدرا زینت داده وبرحسب تقاضای آغامحمدخان محکمه‌ای مرکب از(کیخسرو)کورش ودارای اکبر(داریوش) واشک اول واردشیر بابکان و انوشیروان عادل (خسروبزرگ) وشاه اسمعیل صفوی ونادرشاه افشار آراسته‌اند که صدوردوره قاجاریه رامحاکمه نموده هریک راپباداش‌خود برسانند ومحاکمه قائم مقام را اینطورمینویسد :

دارای کبربمیرزا ابوالقاسم قائم مقام پرداخت واورامخاطب ساخت که توچه کردی و در دولت متبوعهٔ خود چه راه‌آوردی آوردی میرزا ابوالقاسم گفت :

اسمع حدیثی فانه عجب — یضحك من شرحه و منتخب

پارسی گو گرچه تازی‌خوشتراست — عشق را خود صد زبانی دیگراست

مراسر گذشتی است طولانی وشکروشکایتی‌ازدوران زندگانی اگر بتفصیل پردازم ملازمان درگاه دارا را ملول ومکدرسازم .

بخود بنالم و از خود سخن نگویم بیش

که خود ستای نخواند مرا خطای اندیش

خدا و خلق داند که ترتیب نظام و نظم هرچه در ایران از اواسط سلطنت خاقان خلدآشیان تا اوایل سلطنت مبرورماضی محمد شاه غازی ظهوروجود یافت بکاردانی پدرم میرزابزرگ یاکاردانی خودم بود بابیان و تقریری که سحبان معروف سپرانداز وبا انشائی که حریری مقامات خودرا پنهان سازد مدعیان ولینعمت وولینعمت زادگان خودرامتقاعدنمودم و گوئی از آن میدان با چوگان بلاغت ربودم که رقیبان بلکه حبیبانم ساحرم

خواندند و درجادوگری من سخنها راندند ، مگرسحرجزاین میکند که چند عشره فرزند بلاواسطه خاقان مغفور که هریك خودرا از آحادالوف میدانستندازحق سلطنت‌خوددست کشیده وچون‌باشکستگان‌در گوشه‌ای خزیدند وازکارهای‌خودم وپدرم ارتش‌منظم نظامی‌است که در آذربایجان ترتیب دادم واساس واسامی‌نیکو بر آن لشگریان‌نهادم مهارت من درامور پلتیکی معروف است وتدابیرمن بعد ازفوت مرحوم خاقان مغفور مشهور است وشنیده‌اید بعضی ازبداندیشان مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه را متهم ساخته وگفتند برای حمایت روسها بلکه ضمانت آنها ازولیعهدی آن شاهزاده و اولاد اوچنانکه درعهد نامه ترکمانچای مضبوط میباشد بعمدازروسها شکست خورده وقسمت عمدهٔ مملکت ایران رادراینموقع بروسها واگذاشت همه‌کس میداندکه چندی مردم کشورایران بواسطه این تهمت بشاهزادهٔ مبرور و اولاد اوبددل بودند من بزحمت‌ها رفع این اشتباه را نمودم وبرای آنحضرت بارفعت برائت ذمه حاصل کردم و مثل فرمانفرما وملك آراوشجاع السلطنه ورکن الدوله وظل السلطان وسایر اعمام محمدشاهرا بوصفهای مختلف برسرجای‌خودنشاندم ، درعلم‌ودانش و صدق و بینش من احدی را حرفی نبود از در سیادت وغرورصدارت من‌مرامتهم نمودندکه‌داعیه سلطنت درسردارم وحال آنکه امروز در این عالم عقل‌که خیالات ازشوائب اغراض مبری است‌معلوم و آشکاراست که چنین هوائی در سر نداشته‌ام وچنین تخم ونهالی درمزرع دل نکاشته‌ام محمد شاه میخواست خالوی‌خود آصف‌الدوله را در کار های مملکت دخالت دهد‌سایرمعاندین من ابداع این مجعولات‌را مینمودند و ازنقل این مقولات نامعقول هرروز برکدورت‌خاطرمحمدشاه میافزودندتاخرمن هستی مرابرباد دادومهرسکوت‌بر آن دهان‌که به پهنای‌فلك بودنهادند.

تمام گفته‌های میرزا ابوالقاسم قائم مقام درحضرت‌دارامصدق بلکه مستحسن‌افتاده وتمجید زیادی‌ازاو نموده وفرمان‌داد تاج‌طلائی‌مکلل‌بزمرد آورد وبرسرش گذاشتند وبا ابهت وجلال تمام به‌آسمانش بردند .

نوشته‌اندکه قائم مقام مردی‌بلندوتنومندوسیمین و بطین وباپیشانی گشاده ودارای هوش وذکاوت فوق العاده وسرعت انتقال بوده و حافظه عجیبی داشته‌که اغلب مراسلات وقصایدرا دریك‌مراجعه وملاحظه وضبط مینموده است .

قائم مقام درعین اشتغال بامور دیوانی ازاکتساب علوم و مجالست علما غافل نبوده وبا آنکه دریکجا میگوید .

با خدمت دیوان وگرفتاری بسیار
با رنج سفرها وخطرهای فراوان
کو فرصت بنهادن دل در بر دلبر
کو مهلت افشاندن جان در برجانان
هر شب منم وشمع ورقم های پیاپی
هرروز من وجمع وسخنهای پریشان
تا صبح نگارنده اوراق رسائل
تا شام سپارنده اطراف بیابان
بردست گهی خامه و استاده بیکپای
درپیش گهی جامه و بنشسته بیکران
بنوشته گهی نامهٔ اسرار بخلوت
برخوانده گهی دفتر اخبار بدیوان

بنهفته گهی بیعت بگرفته به ارمن
پوشیده گهی پیمان بر بسته بشروان
که ملتزم پاس که شاه است بمشکوی
که بر در کریاس که بار است بایوان

باتمام این گرفتاری ها مانند سایر وزرای بزرگ ایران هفته‌ای یك شب علما و ادبا اختصاص داده بود .

بخش پنجم - تحول نثر فارسی

۱ - زبان فارسی در قرون اول اسلام که مرحلهٔ پیدایش آن بود بیشتر از قرون بعد لغات پارسی در برداشت ولی از لحاظ ترکیب جمل بزبان تازی بیشتر شبیه بود و مثل آن بود که کلمه بکلمه اززبان مذکور ترجمه شده باشد اما بتدریج که تکامل یافت اسلوب وطرز جمله بندی زبان تازی را متروك گذاشت ودرعوض ازلغات زبان مذکور بیشتر از پیش اتخاذ کرد زبان فارسی درقرون نخستین اسلام که ازلحاظ لغت فقیر بود تاب نثر مسجع را نداشت وازکلمات مترادف ومتجانس خالی بود ولی بتدریج که لغات تازی در زبان فارسی راه یافت و نویسندگان توانستند که درمؤلفات خویش ازمترادفات ومتجانسات زبان تازی استفاده کنند نثر مسجع نیزدرزبان فارسی راه پیدا کرد ودرقرن ششم هجری بود که ابوالمعالی ظهور نموده کلیله ودمنه راکه تاآن زمان بعربی بود بفارسی درآورد وسبك نوین وی درنثر فارسی تحولی ایجاد کرد .

کمی قبل از ابوالمعالی نویسندهٔ زبردست دیگری بنام خواجه عبدالله انصاری شالودهٔ سبك نوین دیگری راکه از سبك قدیم و ازسبك

ابوالمعالی جداست طرح کرد ونثر مسجع راکه در زبان فارسی معمول نبود بیاورد .

بعدازخواجه عبدالله وابوالمعالی نویسندگان فارسی برخی ازخواجه عبدالله و بعضی از ابوالمعالی پیروی کردند ولی هیچکدام نتوانستند از پیشوای خود تقلید کامل کنند و در نتیجه لغات و عبارات زیادی اززبان تازی داخل پارسی شد و نثر پارسی دستخوش طباع ناموزن گردید .

بالاخره نثر فارسی تا اوایل قرن هفتم هجری بصورتی که در بالا ذکر شد درآمده بود تا اینکه در این زمان سعدی ظهور کرد و گلستان راکه نمونه فصاحت و بلاغت است سرمشق نویسندگان قرار داد سبك سعدی همان سبك خواجه عبدالله انصاری است که بمرتبه کمال رسیده وپیدایش آن انقلاب بزرگی درعالم ادبیات محسوب میشود ، سبك سعدی ناسخ سبك‌های دیگر گشت وازآن ببعد هرکه آمد وچیزی نوشت گفتار سعدی را درنظر داشت .

ظهور سعدی مقارن بود باهجوم مغول وفترت علمی وادبی ایران و شیوع لغات ترکی ، دراین زمان مبالغه درسجع بجائی کشید که تاریخ وصاف وامثال آن نوشته شد و دراینگونه کتابها است که اکر روابط افعال را برداریم جزمشتی لغات نامأنوس عربی وترکی چیزی بجا نخواهد ماند .

درعهد صفویه درصدد برآمدند که نثر فارسی را ازلغات نامأنوس پیراسته گردانند ولی ازاین نکته غافل ماندند که اغلاق نثر تنها در لغات نیست بلکه دراستعارات وتشبیهات وکنایات مبهم و بیجانیز میباشد وانگهی نویسندهٔ زبردستی پیدا نشد که بتواند ازعهده انجام این منظور بر آید ، در ایندوره نثرهای ساده‌ای که خالی ازلغات نامأنوس باشد میتوان یافت ولی آن پختگی و فصاحت راکه منظور است ندارد و کتاب موش گربه شیخ

بهائی را درجزو ایندسته کتب باید محسوب داشت .

در قرن نهم هجری یکی از نویسندگان ملاحسین **واعظ کاشفی** پیدا شدو خواست که نثر فارسی را اصلاح نماید و درصدد برآمد که کلیله و دمنه ابوالمعالی را بزبان ساده تری بنویسد واین منظور را انجام دادو نام کتاب راهم **انوار سهیلی** نهاد ولی انوار سهیلی برخلاف منظور نویسنده‌اش بمراتب از کلیله و دمنه مشکل تر شد ولی تااندازه‌ای به تسهیل نثر فارسی موفق شد و طرز نگارش امثال تاریخ وصاف و تاریخ جهانگشا را متروك داشت و تاحدی سبك نگارش از آن صورت نامأنوس در آمدو همین نهضت کوچك باعث شد که نویسندگان بعد در زمان صفویه وافشاریه وزندیه در ساده کردن نثر فارسی کوشیدند ولی سادگی مذکور آن فصاحت وملاحت وحلاوتی راکه بایددارا نبود تا آنکه دوره قاجاریه رسیدو قائم مقام بمیدان سخنوری آمد .

۲- قائم مقام و نثر مسجع - در ایندوره که ماهستیم احتیاج تامی بصراحت لهجه وشرح جزئیات افکار واحساسات خویش داریم واین احتیاج میسر نیست مگر با انشائی که از قیود آزاد باشد پیدایش این احتیاج و انتقاداتی که دراین اواخر از کتاب تاریخ وصاف وامثال آن بعمل آمد نفرتی در بعضی از قلوب نسبت به نثر مسجع ایجاد کردو تصور کردند که نثر مسجع مانند بسیاری از رسوم قدیمه بکلی باید ازبین برود وحال آنکه کلام هر چه موزون تر باشد تأثیرش بیشتر است زیرا که نه تنها روح ازمعنای آن محظوظ میشود بلکه گوش هم از آهنگش لذت میبرد منتها باید در نظر گرفت که هر موضوعی تحمل نثر مسجع را ندارد و هر نثر مسجعی هم دلپذیر نمیشود وسعدی که بزرگترین مرد سخن است در هر جا که طبیعت حکایت را با

سجع موافق نمیدیده بدون آنکه راه تکلیف بپیماید از آهنك موزون اعراض میکرده وحکایت ذیل بهترین نمودار این نکته است « مردگی راچشم درد برخاست پیش بیطار رفت که دوا کن ، بیطار از آنچه درچشم چارپای میکرد در دیده او کشیدو کور شد، حکومت بداور بردند گفت بر او هیچ تاوان نیست اگر این خر نبودی پیش بیطار نرفتی ، مقصود از این سخن آنست تا بدانی که هر که ناآزموده را کار بزرك فرماید با آنکه ندامت برد بخفت رأی منسوب گردد » وقتی که میخواهیم کتاب تاریخ یا رمان بنویسیم یعنی زندگانی روزانه را شرح بدهیم نمیتوانیم نثر مسجع داشته باشیم واگر بسجع ببافیم قطعاً مطبوع نخواهد شد ولی اگر بخواهیم مثلا مقالات تبلیغی بنویسیم و موضوعی را توصیف کنیم در صورتیکه بتوانیم کلام خود را بسجع آرایش دهیم البته تأثیرش بیشتر از نثر خواهد بود اماهمان صنعت سهل وممتنع که در بدیع راجع به نظم ذکر میکنند ، نیز باید مراعات شود، بدینمعنی که سجع کلام آنرا ازطبیعت خود خارج نکنند زیرا که نثر ساده فصیح ، از نثر مسجعی که مکلف باشد دلنشین تر است .

سعدی ، آن نویسنده زبردستی است که توانست انسجام را با سجع فراهم آورد و سخنان سهل و ممتنع داشته باشد و قائم مقام بهترین شاگردی بود که توانست دراین شیوه از سعدی پیروی کندو بهترین ستایش وتعریف وی اینست که نموداری از کلامش را نقل کنیم دروصف میرزا عبدالوهاب نشاط وحالی که در روزگار جوانی بروی دست داده میگوید :

قوت بازوی عقل باپنجه پرتاب عشق برنیامد . خاطر مجموع لبیب طاقت سودای حبیب نیاورد . لاجرم پیشه پریشانی پیش گرفت و در پی ویرانی خویش افتاد، تاقابل گنج ولاشد وحامل رنج وبلا گردید. همانا با

ساقیان بزم قدسش انسی حاصل آمد که بی شرب مدام ذوق مدام داشت وبی جام شراب مست وخراب بود.

نمیدانم چه درپیمانه کردند که بیکباردامان سامان از کف بداد و دعوی تقدس یکسونهاد، نه باکسی مهروکینش ماند ونه دردل کفرودینش، عشق جانسوزجملهٔ وجودش را چون سبیکه زر درتاب آذر گداخت واز هرچه بود هیچ نماندمگرجوهری مجردو گوهری مؤید.

تعرض نادان بدانا حکایت شخص نا بیناست که درکوی و معبربر گنج و گوهر گذرد وازده صدف را پاره خزف فرض کرده مانند حصابر نوك عصا عرض دهد چه اگرقوت بصرمی داشت آنچه به‌پی می سپرد بجان میخرید و بسرمیگذاشت کذلك قومی که در صاحب کافی به بی انصافی سخن گویند اگر از وی خبری وازخودبصری میداشتندزبان شنعت ومیان خدمت بسته حضرتش را رحمتی ازحق بخلق میدانستند: در دهرچو او یکی وآنهم کافر، پس درهمه دهریك مسلمان نبود....

ابیاتی که قائم مقام بعنوان مثال درکلام خودآورده بقدری مناسب مقال است که گوئی برای آن مورد بخصوص سرده شده وبهترین نماینده طبع بی مثال است ومخصوصاًمصرع هائی که درطی عبارات میآوردچنان باعبارت جوش میخوردکه باانشاوآنها تغییرچندانی درآهنك کلام نمایان نمیشودوخواننده ازاین تلقین دلپذیرناگهان‌بوجددرمیآید. مثلا بملاهای تبریزمینویسد: کتاب جهاد نوشته شد نبوت خاصه باثبات رسید قیل و قال مدرسه حالا دیگربس است، یك چندنیزخدمت معشوق ومی کنید.

وبمیرزا نقی علی آبادی مینویسد: جذبه لطف ومیل شما است که این پیر شکسته حال را میکشد هرجا که خاطر خواه اوست، و در جای دیگرمیگوید:

خامه‌ات که عنبربیزاست وآمه‌ات عبیرآمیزونامه‌راعطرآمیزمیکنی بازارخویش وآتش ماتیزمیکنی.

قائم مقام خداوند الفاظ است و فکروی وقتیکه در عالم الفاظ میگردد مغناطیسی است که کلیه کلمات همجنس خود را یکمرتبه جذب میکند وفقط قاآنی است که ازاین حیث باوی برابری مینماید و نامه ذیل برای نمایش این نکته کافی است: از تبریز بمرزدار اردبیل مینویسد:

« حامل عریضه شیخ کوفی است ودشمن صوفی، بامندیل ورد او تسبیح وعصا، از کربلا ونجف آمده هدایا و تحف آورده، عزم خدمت نواب کرده وسازجریمه وابواب‌داده، هیجده‌هزارجوارش دارد وهیجده هزار سفارش میخواهد بهروزیروامیرومشارومشیروواعظ وخطیب وکاتب‌وادیب وجمیل وجلیل که درمشکین واردبیل است، آنجامیآید وهمه را مالش میدهد واگرکاظم خان طالش باشد که در مدت عمر یك فطیر بیك فقیر نداده ویك عطا بیك گدا نکرده کیسه پرداخته کند تاکارش پرداخته شود کم میگوید پرمیکاهد خاك میدهد درمیخواهد، خاك‌خاك‌تربت است و راه راه غربت کنایه نمیفهمداشاره نمیداند وعده بی‌اثراست حواله بی‌ثمر نقدمیخواهد نه‌برات، بذل میخواهد نه زکات تعلل بی سود وتحمل بی حاصل درناحیه وزارت دائره‌ای متوقع است بکشند بیك ورق‌بلکه یك طبق درجدولش اسمی نوشته شود مثل خان خلخال ومیرطالش‌وصاحب مشکین ونایب اردبیل وامرای پیاده وسواره ازدهه وصده و هزاره وسر وهرعشیره وسیدهرقبیله که اسبی درفسیله وخری‌درطویله‌وگاوی دررمه

و بزی در گله داشته باشد ، اگر چنین کردید آسوده اید والاشیخ عاکف بساط
است وهادم نشاط وندیم لازم و ثقیل ساکت ، پول بدهید گول مخورید که
شیخ ساکت رسیده ودر کنجی صامت آرمیده شیخ سلمه الله اگرچه ساکت
باشد وصامت نعوذ بالله من مجاورة سکوت الساکت وملازمة ثبوت الصامت
اینها همه شوخی قلم است ، فکر عطایای شیخ باید کرد که مرد جلیل است
وعازم اردبیل شده واز آنجا بمقصد اصلی یعنی خدمت ابوالاتقیا میرود و
ذکر عطیه شمارا میکند ویکی را ده میگوید . اگر ازسرکار نواب والا
میگیرید مختارید واگر ازخود میدهید مختارید واگر ازعمرو وزید میگیرید
مختارید والسلام »

عموماً منشآتی ازقائم مقام را بدانش آموزان میآموزند که بیشتر
صنایع لفظی دارد ونامه هائی است که برای نشاندادن قدرت کلام خویش
نوشته و بتعارف پرداخاه است ولی قدرت کلام وی در حقیقت در آنجا
معلوم میشود که متأثر شده و برای بیان احساسات خویش قلم روی کاغذ
گذاشته است مثلا درایام معزولی که درتبریز خانه نشین ودوبرا بباغ شمال
تبریز دعوت کردهٔ بودند ودرجواب نوشته است :

« مخدوم بنده مولای من ، رقعهٔ خط شریف را زیارت کردم مرا
بسیر وصفاو گلگشت باغ وصحرا دعوت فرموده بودید ، جزای خیر بادت
لطف فرمودی کرم کردی ولیکن الفت پیران آشفته باجوانان آلفته بعینها
صحبت سنك وسبو است وحکایت و بلبل زاغ ودیوار باغ بای سزاوار حالت
شما آنست که باجوانی شوخ وشنك واجلاف وقشنك دلجو وحریف خوشخو
وظریف بدیگران مگذارید باغ وصحرارا نه باپیری پوسیده وشیخی افسرده
وشاخی پژمرده و دلی غم دیده و جانی محنت رسیده که صحبتش سوهان

روح است و بدنش از عهد نوح ، خوب شما را چه افتاده که خزان بباغ
برید وسموم بصحرا با اینکه حالا نوبت فصل بهاراست وموسم باد صبا ،
درمحفل خودرا مده هیچومنی را کافسرده دل افسرده کند انجمنی راچه
لازم که شما بعدازچندی که بسیر وصفا و گشت گلزار تشریف میبرید زخم
ناسور و بوی کافور ومرده گور باخود ببرید همه جاباغم همدم وباآه همره
باشید الحمدالله شهر تبریز است وحسن جمال خیز ، دست ازسرمن بیچاره
رداريد ومرا بحال خود بگذارید شمارا باغ باید ومرا چون لاله داغ یکی
را لاله و وردسزاوار است ودیگر برانااله ودرد ، زدنیا بخش ماغم خوردن آمد
شاید خوردن الارزاق مقسوم ، میهمانی ومیزبانی وچلو ومسمن وغذای فسوجن
بشقاب کوکو وکاسه گل درچمن شمارا گوارا باد .

مرغ دل و آتش غم اینك هست گر حرص بود بمرغ بریانم
باچشمهٔ چشم خون فشان فارغ زماء معین وراح ریحانم
چز خون جگر مباد در جامم برخوان شکر اگر هوس رانم

همانطور که داستان جدال سعدی، بامدعی در بیان توانگری و
درویشی از فصیح ترین وبلیغ ترین حکایات سعدی است مقالات تبلیغیه
قائم مقام هم ازبهترین ومؤثرترین آثاروی ونماینده قدرت قلم اوست وبرای
اینکه نشان بدهیم که نثر مسجع چقدر درتأثیر تبلیغات دخیل است توجه
خوانندگان عزیزرا به دیباچهٔ که مرحوم قائم مقام بر رساله جهادیه پدر
خود معطوف میداریم وبرای احترازازطول کلام مختصری ازدیباچه مزبور
را ذیلا نقل میکنیم :

« بر روان دانشوران پوشیده نماند که . . . الطاعة فرع و اصلها
الشرع ، درختی که بیخ محکم ندارد شاخ خرم نیارد .

رونق دین حنیف برواج شرع شریف است ورواج آن بقوت بازوی جهاد وقدرت نیروی اجتهاد . . دوفرزندبتول عذرا که دلبند رسول بطحا وآویزه عرش برین وپرورده روح الامین بودند پرتوعنایت بکشورهدایت انداخته . . . عشق لقا در دل ذوق بقا در جان شوق شفاعت برسر، ورد[ای] شجاعت دربر، سرها بردست رضانهاده تنها بحکم قضا درداده بمردی فارس میدان دین گشتند وبغیرت ازسر دنیای دون گذشتند یکی سر براه همت نهاده یکی جان فدای امت فرموده یکی کشته دشت غزا یکی خسته زهر جانگزا شد یکی کام وخنجر بزهرآلود ، یکی کام ازخنجرقهر برگرفت جان بجانان دادن آمدکیششان ، سم ناقع شهد نافع پیششان . . . پروانه عاشق که وصل نورجوید تا ازخوددورنگردد شاهدشمع که راحت جمع خواهد تا خود نسوزد بزمی نیفروزد الی آخر . . .

۳- قائم مقام وانتقاد - در ادبیات اروپا یکی از تکالیفی که بر عهده شاعر ونویسنده گذاشته میشود . عبارتست از انتقاد اوضاع اجتماعی وحتی بعقیده آندره ژید نویسنده معروف معاصر فرانسوی اصلا نویسنده باید برخلاف جریان جامعه سیر کند . البته بزرگان و نویسندگان ما نیز درهرعصر کلیاتی ازاصول اخلاقی و اجتماعی وسیاسی اظهار داشته اند که مخالف با اوضاع عصر آنها بوده ولی مقصود از انتقاد آنست که نویسنده بکلیات اکتفانکند بلکه اصول عقایدخویش را باجزئیات امور سنجیده هرجاکه مخالفتی نبیند ابرازنماید ومورد حمله قراردهد .

انتقاد باین معنی که گفتیم دردوره قاجاریه که ایران تحت نفوذ تمدن اروپا قرارمیگرفت بتدریج درکشورمارواج یافت ودردوره مشروطیت کاملاوجود خارجی پیداکرد .

دوره‌ای که قائم مقام زندگانی میکرد البته دوره‌ای نبود که تحمل انتقاد بمعنی حقیقی راداشته باشد وازاینجهت است که قائم مقام در کاغذی که ازخراسان بمیرزاصادق مروزی مینویسد میگوید :

« توضیحات مفصل مصحوب ذوالفقاربیك رسیده بود عریضه مختصر در جواب مینوشتم تا اواسط صفحه طوری باهم راه آمدیم آنجا قلم سر کشی کرد عنان ازدستم رفت پیش افتاد ، دیدم بی پیرازخامه سرکاروقایع نگاراقتباس کرده ، زاغ است وزاغ را روش کبك آرزوست ، جلویش را محکم کشیدم خانه خراب همه مرغ طوطی وبلبل میشود که بی پرده عاشق باشد وخوش لهجه ناطق گردد مت بداء الصمت خیرلك من داء الکلام ، وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ، راستی یعنی چه، درستی کجاست بی پرده گوئی چرا ، پنهان خورید باده که تکفیرمیکنند ، مردی که اینجا بی پرده وحجاب حرف بزند نادرتراز آنست که زنی درفرنك باچادر و نقاب راه برود : انی لم استطع معك صبراً کاغذت را مثل دنیای زمان دم بریده کردم . . . » ولی باآنکه قائم مقام درهمین نامه ازروی مزاح میگوید:

« بنده باقتضای جبن واحتیاطی که بالذات دارم بکنایه ورمزمعتقدم تا از سعایه وغمزمحترزباشم » همانطورکه درشرح حال وی گفته شد قائم مقام یکی ازمردان بی پروا ومتهورعصرخود بود ورفتاروی با بزرگان آن عهد بهترین گواه است وما یقین داریم که منشآت انتقادیه وی بدست طرفداران قاجاریه ازمیان رفته والاآن طوریکه اعمال این مرد نشان میدهد یقین است که درگفتارخود بی پروا ترازآن بوده است که عموم تصورمیکنند و بدیهی است که درنامه هائی که بدوستان صمیمی خود مینوشته ازآنچه مورد انتقادوی بود سخن میگفته است وبطورنمونه یکی ازنامه‌هائی را

که ببرادر خود میرزا موسی خان وزیر نوشته و بخوبی نشان میدهد که قائم مقام چقدر درجزئیات اوضاع دقیق بودورفتاردرباریان آنروزرا مضحك میدیده که بازهم برای احتراز از تطویل کلام فقط چند سطر آن نامه را ذیلا نقل میکنیم و علاقمندان میتوانند بمنشآت مرحوم قائم مقام مراجعه نمایند .

« نورچشما قبله عالم قبل ازعید بمن فرمودکه حاصل احضارتوو معتمد این بودکه شمادونوکرامین بزرك شاهید باهم بنشینیدامرخراسان را اوحالی تو کند امرآذربایجان را ، توحالی اوکن باهم مشورت کنید و مصلحت دولت شاهرا بفهمید وقرارسفرشاهرا بدهید . . . الی آخر »

یکی از بهترین آثار انتقادیه قائم مقام جلایرنامه است که بروزن ویس ورامین ساخته شده این کتابرا چنانکه طابع دیوان قائم مقام تذکرداده مشارالیه پس ازمعاهده ترکمانچای وقتل گریبایدوف ساخته است وبقدری سرسری وباشتاب بنظم آن پرداخته که ظاهراً قبل ازمراجعت خسرومیرزا نظم جلایرنامه خاتمه یافته بوده است چنانچه در آخرهمین کتاب پس از قتل گریبایدوف واعزام خسرومیرزا میگوید :

خداسازد بزودی باز آید   تفقدها زباب و شاه یابد

ودراواسط کتاب گفته است .

فرستادی بروس از راه فرهنك   یکی فرزندو گرشدخاطرت تنك
چه غم شام فراقش خوش برآمد   امیرزاده خسرو رفت و آمد

جلایرنامه را قائم مقام بزبان عامیانه بنظم آورده ودر آن پای بند قواعد لفظی نشده است این کتاب انتقادی است از اوضاع دربار واوضاع ارتش آن زمان وبهترین معرفش اشعاریست که ذیلا از آن نقل میکنیم :

برای اینکه نشان دهد که اطرافیان فتحعلیشاه و شاهزادگان چگونه مردمانی بوده‌اند میگویند .

جلایر جان دهد در راه آقا   چه پروا دارد از سرما و گرما
سه الف ازمال مردم اخذ کرده   بشهزاده همش را عرض کرده
سپرده بر در صندوق خانه   گرفته قبض تحویل از خزانه
نفاق اندر میان شهر انداخت   کلانتر را به بند قهر انداخت
کلانتر نیمه شب از شهر بگریخت   اساس دولت طهماسبی ریخت
جلایر در تفنن نابلد نیست   تفنن پاره ای اوقات بد نیست
متاع رایج اینجا نفان است   نه آذربایجان ، اینجا عراق است

برای اینکه نشان دهد مجالس آنزمان چقدر یاوه و عبث بوده و منشیان آن عصر چه وضعیتی داشته‌اند .

دروصف جلایر میگویند :

نرها در جوانی کسب کرده   بسی مشق تفنگ و اسب کرده
سفرها کرده در دریا و خشکی   نشسته روی اسب و توی کشتی
ر مجلس که آید بی توقف   کند در علم ها دخل و تصرف
ستنجا و حیض و استحاضه   کنند از وی زن و مرد استفاضه
جلایر کاتب مطلب نگاری است   محرر کهنهٔ سررشته داری است
ب مهتاب کاغذ ها نویسد   غلط هر جا شود فی‌الفور لیسد
م بر دست وعینك بر دماغش   رقم بر روی زانو بی چراغش
اقر در شکم از شدت جوع   بسر سودای نظم اسر مرجوع

در موقعی که عباس میرزا در جنگ ترکمانچای بود چنانکه در

تواریخ مسطور است از فتحعلیشاه پول خواست ولی مخالفان و معاندان که از حال سپاه روس بیخبر بودند و جنگ باروس را مانند جنگهای ایلیاتی میدانستند ، فتحعلیشاه را از فرستادن پول مانع شدند . قائم‌مقام در باره گفتگوی فتحعلیشاه ودرباریان در این موضوع میگوید :

مخالف گوچو بودی خدمت شاه	نمودی هر که عرضی نیك دلخواه
که‌قربانت بگردم نیست تشویش	ارس ارهست اندك باشد از پیش
که آذربایجانیها بخواهند	باین حیله زر نقدی ستانند
مداراندیشه ازاین‌هان و این‌هوی	پیاده خصم کی آید بدین سوی
که خودایشان نمایند چاره کار	کرم‌کردن از اینجا نیست در کار
یکی گوید ارس باشد روایت	همه مقصود پول است این حکایت
شده‌خوش‌روس دست آویزاینکار	که گیرند از خزانه پول بسیار
یکی گوید که شه باروم سازد	چرا پولی دهد کاری نسازد
یکی گوید یکی گشتند باروس	همیشه از من آنجا هست جاسوس
نویسد بر من از هر باب نامه	رسد هر روز از او یکروز نامه
ببنده واجب آمد عرض اینکار	بود امر از شهنشه هست مختار
زنقل روس بوده این سئوالت	بسی نیکو بباید حسب حالت
پیاده لشگری بی زوز بینم	مثال مرده های گور بینم
یکی گوید که گر حکم جدال است	بجز من فتح دیگر را محال است
ز شمشیر جهان سوزم بسوزم	چه آتشها که از کین بر فروز
تعهد میکنم کز روس یك تن	بدر از معرکه نگذارمش مر
ندیده طبل جنگ وفوج سالدات	پیاده دررخ اسب ، فیل شد ما
یکی گوید که تا ما رابود جان	نباید غم خورد شاه جهانبان

بدشمن جملگی یکباره تازیم	زجیحون رود خون بر خصم سازیم
یکی گوید که دفع هر بلائی	فلان زاهد کند از یك دعائی
یکی گوید ز خیرات و مبرات	بدیدم چاره ای از بهر آفات
یکی گوید که آقائی زکرمان	اقامت داشت چندی شهر کاشان
کنون دارالخلافه هست امروز	شناسد اختر این بخت فیروز
ولی از جفر هم باربط باشد	برش علم غریبه ضبط باشد
شب آدینه جمعی هر که چیزی	بپرسیدند از او داده تمیزی
سئوالی‌شد زجفرو رمل هم‌دید	بگفتا شادمان شو هست امید

جای تعجب است که از میان چنین مردمی آزاده مردی چون قائم‌مقام بوجود آمده باشد .

قائم مقام و سعدی

- بهترین معرفی و ستایش قائم‌مقام اینست که وی را بزرگترین شاگرد سعدی بدانیم زیرا که وی را بااین وصف بلافاصله پس از سعدی گرفته ایم و این مقامی است که قرنها گذشت و دست کسی بآن نرسیده وحتی کمتر کسی بـه پیرامون آن نزدیك شد ، قائم‌مقام فقط دریك مرحله ازسعدی عقب مانده و آن جزالت گفتار است ، قائم‌مقام باندازهٔ سعدی نتوانسته است خود را از تکلف دور بدارد وحتی گاهی مانندنویسندگان متکلف در پی استعاده و تشبیه برمیآید صرفاً برای اینکه سجع عبارت را درست کرده باشد ، بهر حال اگر قائم‌مقام در این دوره میبود ومسائل اخلاقی و اجتماعی امروز را که مشگلات حیات ماست بسبك نویسندگان اروپا بابیان موثر خود تشریح میکرد ، معجز عیسی ازبنان وی آشکار میشد .

٤- نثر مسجع پس از قائم‌مقام

- پس از قائم‌مقام نظر باینکه ادبیات اروپا بتدریج در ایران نفو می‌یافت نثر فارسی رو بسادگی میرفت ولی کسانی که پیش از سنجیدن قدرت خویش بتقلید قائم‌مقام پرداختند مانند نویسندگان اسبق از منقصت تکلف برکنار نماندند، وحتی فرهاد میرزا معتمدالدوله که عهد قائم‌مقام را دریافته ومنشآت وی معروف است گاهی بقدری متکلف میشود که سخن وی مضحك از آب بیرون میاید، چنانکه دریکی از نامه‌های خود برای جناس‌بافی میگوید: «مادر تاریکی نارنگی میخوردیم» ودرجای دیگر: «نارنج راکه بارنج از درخت میچیدند»

بخش ششم - قائم‌مقام و امیر کبیر

- شباهت غریبی که میان سرنوشت قائم‌مقام وفرجام امیرکبیر موجود است توجه متتبعان را بخود جلب کرده، هریك از ایندو نفر سرپرست ولیعهد زمان خود بود و کوشش ها کرده تا وی را بپادشاهی رسانده و سرکشان را مقهور ساخته و عاقبت بدست پرورده خویش کشته شده‌اند اگر ایندو نفر از روزگار مهلت می یافتند و افکار خود را عملی می-ساختند بهبودی های بسیار عاید میهن ما میشد، ایندو نفر خدمات شایانی بکشور ما کرده‌اند وسزاوار است که نام هر دو آنها سردفتر پیشوایان عصر ترقی نوشته‌شود، منتهی چون عصر قائم مقام نسبت بعهد امیر کبیر از روزگار ما دورتر بوده نام وی وشرح خدماتش کمتر درخاطرها مانده وعوامل دیگری نیز این بعدعهد را تأیید کرده است مثلا وقتی که دوره مشروطه پیش آمد طرفداران آزادی برای اینکه فضایح دودمان قاجار

را نشان بدهند داستان امیر کبیر را زنده کرده وخدمات ویرا بنظر مردم کشیدند بخصوص که امیر کبیر شاگرد باروپا فرستاد و اروپا را بشاه نشان داده بود واین اقدامات باایدآل متجددان بیشتر وفق میداد و حال آنکه درهنگام قتل قائم‌مقام دولت قاجاریه در اوج اقتدار خود بود و نه تنها کسی نتوانست خون اورا ادعا کند وظلم و جور و حق ناشناسی قاجاریه را مذمت نماید بلکه جرأت گریستن بر فقدان چنان مردی را نداشتند و برای اینکه قاجاریه را تبرئه کنند نسبت‌های نکوهیده بوی میدادند چنانکه فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا که پرورده قائم‌مقام بود ومنشآت ویرا جمع آورده از ترس اینکه مبادا مورد اتهام قرار گیرد در آنجا که اقدامات محمد شاه را شرح میدهد میگوید: «وچندی نکشید که از دستور پیر که بس بددل وزشتکار بود رنگی دیده شد وشکن پیشه و ریمنی اندیشه ساخت ومردمان رادر توبه رنج میگداخت. چون چندی براین زمان گذشت خدیوشیرگیر ببندش آورد وبکمندش انداخت چون دژخیم بکشتن دست گرائید گفته استاد گرگانی راکه‌سودی نداشت میسرائید:

از کرده خویشتن پشیمانم   وزگفته خویشتن بزندانم
رو رو که بایستاد شبدیزم   بس‌بس که فرگسست خفتانم

جهانیان از بیدادش آسوده درجامه خواب باشاد خواب غنودند»

این همان فرهاد میرزاست که قائم‌مقام درنامه‌ای که پس ازمرك ولیعهد بزن خود مینویسد و در باره اومیگوید: «از نواب فرهاد میرزا نوشته بودید که‌در مشق پیش است ودر درس بیش، مرحوم ولیعهدهم کمال التفات‌را داشت واذن عروسی مرحمت کرده بود حالا که‌این قضیه اتفاق‌افتاد البته

بتأخیر خواهید انداخت » هم چنین جهانگیر میرزا برادر محمدشاه در کتاب تاریخ نو ازاو بدمیگوید .

ای گلبن تازه خار جورت   اول بر پای باغبان رفت

ولی اینك که باید زنك اغراض ازرخسار حقیقت زدوده گردد وبزرگان ما در دادگاه عالی تاریخ محاکمه شوند قائم مقام نه تنها ازاتهامات مغرضان تبرئه میشود بلکه نخستین مقام عزت رابوی اختصاص باید داد .

مدارك تاریخی ما آنقدر صریح نیست که بتوانیم خدمات قائم مقام وامیرکبیر رابایکدیگرمقایسه کنیم : دورهٔ زمامداری قائم مقام متصادف بود باسیاست تعرض آمیزروس وانگلیس وعثمانی ، و تهدیدات و تعرضات این سه دولت بقائم مقام مجال نمیداد که باصلاح امور بپردازد بخصوص که فتحعلیشاه مردی لاقید و محمدشاه پادشاهی بیمار و از بیعرضه ترین شاهان قاجاریه بوده‌اند معذالك قائم مقام موفق شد که درقلیل مدتی ارتش ایران را چنان سروروئی دهد که در بعضی از جنگها بتواند غلبه یابد ووضع مالیات را آنقدر که اقتضای زمان اجازه میداد اصلاح کرد تا میزان دخل وخرج بهم نزدیك شود ، و سایراصلاحات اورا اگر چه در تواریخ تصریح نشده باشد میتوان از این اقدامات اوقیاس گرفت .

در دوره صدارت امیر کبیرسیاست تعرض آمیز روس و انگلیس موقوف شده بودولی فتنه‌های داخلی وهرج ومرج اوضاع کشور بقدری بود که از گرفتاریهای قائم مقام کمی نمیکرد امیرکبیر درخاموش کردن فتنه های مذکور کوشید وبرای برانداختن هرج ومرج بقدری سختی و خشونت بخرج داد که در اندك زمانی بهبود حاصل شد ودر اثناء این احوال

باصلاح سایر شئون ملی وازجمله بتاسیس دارالفنون پرداخت و سایر اقدامات شایان وی بره بین قیاس است

ضمناً ما بدون آنکه نسبت بمقام ارجمند امیر کبیر جسارتی بکنیم میخواهیم خاطر طرفداران عصر ترقی راکه درجستجوی پیشوایان خود هستند بقائم مقام که دارای همان زندگانی وهمان افتخارات وهمان سرنوشت بوده معطوف سازیم تاادعای ما باامعان نظر خوانندگان باثبات برسد .

اینك جنگهای و وقایعی که قائم مقام اول دوم در آن دخالت یا نظارت داشته‌اند بطور خلاصه ازنظر خوانندگان عزیز میگذراند .

بخش هفتم

جنك بین ایران وروس درزمان فتحعلیشاه

کاترین ملکه روسیه ازنیرنگهای آقامحمدخان بتنگ آمده بود ناچار سال ۱۲۱۰ بانیروی شگرفی تحت فرماندهی سرداران کارآزموده بحمایت هراکلیوس والی گرجستان بقفقاز حمله‌ور شد .

آقامحمدخان که تاب مقاومت باچنین نیروئی نداشت دست بدامان علما و پیشوایان مذهبی شده وبا انتشار اعلان جهاد و بانتظار جمع نیروئی زمستان را در تهران سر کرد .

از آنجائیکه مردخوش اقبالی بود دراین گیر و دار ملکه روسیه مرد وپل اول فرزند او که با رویه مادر موافق نبود حتی ازحضور برادر آقامحمد خان «مرتضی قلیخان» دردربارروسیه ومجالست با امپراطوریست ناراحت بود به مجرد فوت ملکه و اعلان عزاداری دربار روسیه دستور

دستور داد نیروی اعزامی از قفقاز برگردند . این بود که آقامحمدخان در بهار آخرین سال سلطنت خود درسرتاسر قفقاز بتاخت وتاز مشغول بود ولی کار فتوحاتش بپایان نرسیده و با امپراطورروسیه قرارومداری نگذارده بود که حرص و طمع وخست فطری ، او را ازادامه زندگی محروم نمود وآرزوهای بزرك خود را بدل خاك برد و ایران از داشتن یك پادشاه شجاع مدبر وطنپرستی محروم گشت .

الکساندر اول از مرگ آقا محمدخان شاد شد لذا برای تصرف گنجه و طالش و قره باغ شروع بدست اندازی بشهرهای قفقاز نمود

یکی از علل مهم این جنك ماده نهم وصیت پطر کبیر بود بوارث خودکه هرقدرممکن باشدباید به‌استانبول وهندوستان نزدیك شد ، زیرا کسیکه براین دونقطه تسلط واستیلا یابد میتواند سلطنت تمام دنیارادر دست بگیرد باید دائمادرعثمانی وایران جنك ونزاع برپاداشت .

وباید دردریای سیاه کارخانه‌های کشتی‌سازی و لنگرگاههای کافی ساخت ودرحوالی ایندریا ودریای بالتیك اراضی کوچکی رامتصرف شد ، زیرا تسلط بر این دو دریا برای پیشرفت مقاصد لازم است . باید در موقع ضعف وانحطاط ایران تاخلیج فارس پیشرفت وروابط بازرگانی را بادریای مدیترانه مجدداً برقرارنمود و تاهندستان که بمنزله مخزن وذخیره خانه دنیاست جلو رفت .

وقتی ما باین مملکت برسیم دیگر احتیاجی بطلای انگلیس نخواهیم داشت»

گویا پطر کبیر هرگز نخوابید مگر آنکه پای خود رارو بخلیج فارس دراز کرد ودست چپ را بطرف هندوستان نگاه‌میداشت .

لذا در اواخر سال ۱۲۱۸ هـ (۱۸۰۳ م) تیرگی روابط باعلادرجه رسید وقصد امپراطورآن بودکه گنجه و قرباغ ونواحی طالش را برای حفاظت قفقاز در دست داشته باشد .

لذا در۱۵ ذیقعده ۱۲۱۸ بدون‌مقدمه نیروی شگرفی بفرماندهی ژنرال لازارف LZAROF مامورانجام‌اینمقصودنمود، این‌افسرسنگدل هر جارسید قتل‌وعام کرد ، مردم گرجستان از پادشاه ایران استمداد نمودند فتحعلیشاه بنام دفاع ازکشور وجنك باکفار بدستیاری علمای عصر دفاع کشور را اعلام نمود وبه‌بسیج ارتش مبادرت کرد .

در اینموقع پادشاه ایران شخصاً به‌تبریزشتافت ودر موردسازمان واحدها اقداماتی نمود . از جمله عباس میرزاولیعهد را بفرماندهی میدان جنگ تعیین کرد .

روز دو شنبه ۲۷ ذیحجه ۱۲۱۹ اوضاع آذربایجان بکلی تغییر یافت ، برای جمع آوری نیروهای فراوان عباس میرزا از تمام نقاط‌ایران مخصوصاً رؤسای ایلات‌وعشایر کومك‌خواست و آنهارا بجهاد دعوت‌نمود.

فتحعلیشاه نیز بیکارننشسته دست‌کومك بطرف انگلستان‌دراز نمود، دولت بریتانیا دربرابر این‌کومك شرایطی پیشنهاد کرد ؛ ازجمله تسلیم جزیره هرمزوخارك وبندربوشهروبعضی ازبنادر دریای‌مازندران ، فتحعلیشاه پس ازشور باامنای دولت پی‌به‌نیات شوم انگلستان‌برد ، ناچار بطرف ناپلئون متوجه شد ودر رمضان ۱۲۱۹ نامه به امپراطور فرانسه نوشت که‌در ژانویه ۱۸۰۵ به ناپلئون رسید و امپراطور هم مسیو ژوبر مترجم ومنشی‌خود را روانه ایران‌نمود مسیوی ژوبر JAUBERT پس از وصول بایران و کسب اطلاعات کافی باتفاق میرزا رضای‌قزوینی بمیهن

خود باز گشت و مشاهدات و اطلاعات خود را در اختیار ناپلئون گذارد ناپلئون هم برای تقویت نیروی ایران چند نفر کارشناس نظامی بنام ژوانن دلابلانش و بن تان که افسر مهندس و توپخانه بودند روانه سپس ژنرال کاردان و ترزل را روانه ایران نمود که انصافاً برای آموزش کادرافسری وتهیه توپخانهٔ ومهمات کارهائی کردند ومعاهده اتحادی در محل فینك اشتاین FiNKNSTEIN بسته شد که ناپلئون مواد زیر را تعهد کرده بود :

۱ ـ ضمانت استقلال ممالك موجوده ایران .

۲ ـ شناختن حق حاکمیت ایران بر گرجستان .

۳ ـ وعده بذل مساعی کامل دراینکه روسیه‌را وادار به‌تخلیه قفقاز نمایـد .

۴ ـ تدارك افسر و کارگر و اسلحه برای ایران بقدر احتیاج .

دولت ایران‌هم متقبل شده بود :

۱ ـ فوراً بانگلستان اعلان جنك بدهد .

۲ ـ انگلیسی‌ها واتباع بریتانیارا ازایران‌اخراج نماید .

۳ ـ مرز ایران‌را بروی عمال و مامورین انگلیسی به‌بندد .

۴ ـ بستن پیمانی با افاغنه و قبایل هرات و قندهار برای حمله بهندوستان .

۵ ـ در صورتیکه ناپلئون بخواهد بهندوستان لشگر کشی کند راه عبور به ارتش فرانسه‌بدهد . »

دولت ایران آنچه را که پذیرفته بود انجام داد ولی ناپلئون فقط بفرستادن هیئت‌ها اکتفا کرد وهنگام فرستادن ژنرال کاردان باو میگوید :

« ایران دولت روس را دشمن حقیقی خـود میداند ، چه روسها گرجستان را تصرف . و بهترین ایالات ایران را در معرض تهدید قرار داده وسلسله قاجاریه را برسمیت نشناخته‌اند باآقامحمدخان وشاه‌فعلی مرتب درجنك وستیز بوده‌اند .

« آقای ژنرال ؛ شما باید تمام این‌خصومتهارا بیاد ایرانیها بیاورید وآتش دشمنی وخصومت را دامن بزنید .

« باید ایران در مرزهای روسیه بتعرضات شدید مشغول شود و هنگامیکه روسها لشگرهائیرا از جبهه قفقاز برداشته باروپا میفرستند استفاده کرده قسمتهای از دست داده را پس بگیرند » .

و نیز طی نامه‌ای به تالیران مینویسد :

. . . . . . لابد ملتفت‌هستید که جلب مساعدت ایران تاچـه حد برای من مفید است . بافرستادن یکعده ۱۵۰۰ نفری با چند نفـر افسر میتوانم نظرتزار روسرا از اروپامنحرف‌سازم . . . . لازم‌بیاد آوری نیست که سه ماه بعد از حضور سپاه در ایران دولت انگلیس و روسیه تاچه حد دچار وحشت واضطراب خواهند شد »

ازاین بیانات خوب معلوم میشود که بناپارت استفاده‌ایرا که‌ازایران توقع داشته همان منحرف ساختن توجـه روسیه از اروپا بـوده بااینجهت بفکر افتاد که‌زمام سیاست ایران واصلاح ارتش آنرا دردست بگیرد و برای اینکار بهتر از فتحعلیشاه کسی‌را نمیتوانست گیربیاورد .

دراین ضمن ترزل TREZEL از طرف ناپلئون مامـورت یافت که‌از آسیای‌صغیر به‌بغداد‌واز آنجا بساحل‌خلیج‌فارس برود وراههائیرا که‌از استانهای ایران بسواحل‌شط‌سندمیرود بررسی کند ، اومدت نه‌ماه تحقیقات

کافی در باره‌راههای کاروانی هرات وقندهـار وسواحل هند بعمل آورد
وچون ژنرال گاردان وجوداورا لازم‌میدانست، جزءهیئت نزدخودنگاهش
داشت .

ستوان ترزل در پنجم رمضان ۱۲۲۳ (۲۶ اکتبر ۱۸۰۸) به‌تهران برگشت
در همین‌روز لاژار منشی سفارت فرانسه برای ملاقات فلدمارشال کنت ـ
گودویچ فرمانده اردری گرجستان به تفلیس حرکت کرد .

روز ششم رمضان میرزاشفیع صدراعظم گاردان را خـواست و
اسامی کسانیراکه برای دریافت پیمان امضاشده ناپلئون بفرانسه‌رفته‌بودند
باو یاد آوری کردو گفت تاکنون‌بهیچیك از تقاضای ایران پاسخ نداده‌اند.

درباب توپخانه کـه فابویه وربول در اصفهان ترتیب داده بودند
گفت که‌بموجب فرمان‌شاه ایندونفر باید کارهای خود را بتوپچی باشی
واگذار کرده‌به‌تهران بیایند ، گاردان گفت باید تمام اسباب‌کار راهم باخود
بطهران بیاورند .

ضمناً نامه‌ای ازعباس‌میرزا ارائه دادکه سرگرد وردیه وکاپتن
لامی درجنگهاشرکت نمیکنند، گاردان گفت دراینخصوص اجازه ناپلئون
لازم‌است. ژنرال گاردان در یادداشت‌های خود مینویسد :

روز ۲۴ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ (۱۸ژوئن۱۸۰۸) میرزا شفیع صدراعظم
مراخواست و گفت سفاین انگیسها در خلیج فارس روز بروز زیاد میشود
و اینك که به‌سی‌کشتی رسیده ملکم از دربار تـهران تقاضاکرده کـه
یکنفر پیك ساده روانه حضور نماید ولی‌من‌جداً با هر گونه باب ارتباط
مخالفت کرده‌و گفتم‌اگر یکنفرانگلیسی قدم بخاك ایران بگذارد به‌تعهدات
پادشاه ایران دربرابر ناپلئون لطمه وارد خواهد ساخت ولی من آنها را

قانع نموده‌ام که لشگری‌آماده دفاع از سواحل جنوب نمایند و اسمعیل
بك‌که فرمانده لایقی است مأمور این کار شد .

ملکم پول زیادی در جنوب پخش میکند و بکسانیکه در کشتی
های او خدمت کنند روزانه صد روپیه اجرت میدهد و انتشار داده است
که جزیره خارك راکه دولت ایران به فرانسه واگذار نمـوده او اشغال
خواهدکرد .

در این هنگام مارشال گودویچ فرمانده نیروی روس نامه‌ای بـه
فتحعلیشاه مینویسد و در آن ذکر میکند کـه امپـراطور الکساندر از
قبول وساطت فرانسه سر پیچیده و بدربار التیماتوم داده است که اگـر
پادشاه یاعباس میرزا بدون فوت وقت نمایندگان خـود را بـرای امضاء
معاهده نفرستند متارکه را قطع‌نموده و بخاك ایران حمله خواهدنمود».

میرزا شفیع ژنرال گاردان را مورد ملامت قـرار داده و میگوید
مسیو لاژار نماینده شما هم کـه کاری از پیش نبرد و شما کـه سفـیر
امپراطورفرانسه‌هستید خوب است بعهد و پیمان خود وفاکرده ومارشال
گودویچرا وادار کنیدکه تغییررویه بدهد ، پادشاه‌ایران‌فرستادن نماینده
دولت انگلستان بریاست مکلم را برای قولی کـه بدولت فـرانسه داده
بود ردکرد و آنهارا با خفت و خواری از سواحل ایران مأیوسانه بـر
گرداند پس چرا شما اقدامی نمیکنیدکـه این متارکـه موقت به صلح
دائمی تبدیل شود در این ضمن نامه فرمانده نیروی روس که عباس میرزا
از شدت عصبانیت از هم دریده‌بود بتهران میرسد .

ولیعهد مدعی است کـه هنگامیکه نیروی ایران از هر حیث بـر
تری داشت و روسها آماده صلح بودند اعلیحضرت همایونی فرصت‌را از

دست داد و شاید خیال میکرد مسکو را هم باید تصرف نمود و امروز
پس از چهار سال که ارتش بیکاره خود را از بالکان و اروپا احضار کرده
یك چنین التیماتوم ننگ آوری بدولت ایران میدهد.

مارشال کودویچ در آخر نامه خود نوشته بود:

«یکبار دیگر که دفعه آخر خواهد بود حضور اقدس ولایتعهد
« را یادآور میشوم که دولت عظیم الشأن روسیه فقط در صورتی بعقد
« صلح حاضر است که دولت ایران شرایطی راکه پیشنهاد کرده ام »
« بپذیرد و آن اینست که مسیر رودخانه کورا و ارس و ارپاچارا مرز »
« بین درلتین بشناسند و بدون فوت وقت عهدنامه را امضاء نمائید »

« چون من شخصاً طالب خیرم تاکنون چندین بارحضورحضرت »
« اقدس ولایت عهد مورد آزمایش قرار گرفته ام در مرقومه حضرت »
« ولایت عهد که توسط فتحعلیخان نوری رسید دعاوی درلت ایران آن »
« بودکه مرزهای قدیمی مجدداً مرز بین دولتین شناخته شود »

« این ولایاتی که ادعا کرده اید درزمان حال اعلیحضرت امپراطور »
« روسیه پادشاه معظم من بر آنها مستولیست قسمت عمده آنرا ارتش مظفر »
« ما بقدرت شمشیر گرفته و بقیه هم با میل و رضایت خاطر تبعیت »
« امپراطور روسیه را پذیرفته اند »

« و دولت روسیه براثر عظمت و قدرت فوق العاده زوروسرنیزه »
« و وسعت فتوحات حق آنرا داردکه هر مرزیراکه مطابق میل اوست »
« بخواهد و دعاوی شدید تر بنماید. »

« اعلیحضرت امپراطور مخدوم من، چون نیتی جز استحکام »
« روابط حسنه باهمسایگان خود ندارد و ایران نیز از آنجمله است »

« براثر احساسات عدالتخواهانه وحفظ حیثیت حاضراست که باامضای »
« صلحی که ایران خواستاراست مبادرت کند و بایران آسایش وفراغت »
« ببخشد، در پاسخ ایرادات والاحضرت راجع بخطوط مرزی میتوانم »
« بگویم که اعلیحضرت پطرکبیر تمام ولایات گیلان را فتح کرده بود »
« ولی پادشاه معظم من امروز بهمین شرایط قناعت میکند و باید بدون »
« هیچگونه تغییر و تبدیل اساس صلح آینده شناخته شود. »

« در باب دعاوی ایران، موقعی این ادعا پسندیده بودکه دولت »
« ایران از حیث نیروی نظامی بر ما رجحان داشته و فتوحاتی »
« کرده باشد، و حال اینکه در صورت ادامه جنگ با حال نکبت بار »
« حالیه ارتش ایران برتری ما روزبروز آشکارتر خواهدبود. »

« اطلاع داریم که چند ایالت عظیم از ممالك تابعه پادشاه ایران »
« سر بطغیان برداشته اند، انگلیسیها بسواحل خلیج تجاوزاتی کرده‌اند »
« پاشای بغداد بحمایت انگلیسیها سر بطغیان برداشته »

« در صورتیکه دربار ایران گرفتار این مشکلات عظیم است »
« آیا مناسب است که برتعداد دشمنان خود بیفزاید و با ادعای غرور »
آمیزی خشم کشور مهیبی مانند روسیه را برضد خود برانگیزاند. »

« اما امپراطور معظم من بهیچوجه در صدد استفاده از این وضع »
« پریشان ایران نیست، بااینکه امروز هیچکس تاب مقاومت در برابر »
« ارتش اورا ندارد نفع کلی ایران در امضای پیمان است. »

« ازهوش سرشاروالاحضرت مدد میخواهم؛ آیا حیثیت امپراطور »
« اجازه میدهد ممالکی راکه در ظرف چند سال بضرب شمشیر وریختن »
« خون سربازان گرفته است برایگان از دست بدهد. »

« ناگزیرم که بگویم اگر این شرایط فوراً امضاء شود بنفع ایران »
« خواهد بود . »

« امری که مرا باختیار این لحن در مکاتبه وا داشته همان کمال »
« عقیده من بحضرت ولایت عهد و ستایشی است که از او میکنم واگر »
« قصدم جز آسوده بخشیدن بایران بود ، که باید شما روزگاری بر آن »
« سلطنت کنید و آن بغیر از صلح با دولت عظیم الشأن مثل روسیه »
« میسر نمیشود یقیناً بقبول مذاکرات سابق وحالیه تن در نمیدادم »

گرچه این نامه حسن ختام نداشت ودرپایان مارشال ، ولیعهد را تهدید میکند و میگوید والاحضرت باید فراموش نفرمایند که اگر ایران برخلاف منافع خودقدمی بردارد چنین وچنان خواهد کرد وانصافاً این فرمانده فاتح از ذکر آنچه شرط حزم و احتیاط و برای دولت ایران رعایت آن لازم بود دریغ نکرد .

ولی سرداران بلند پرواز ایرانی زیر بار این خفت نمیرفتند که پس از پنجسال جنگ و ریختن خون ده ها هزار سرباز تازه قسمت آباد کشور را از دست بدهند .

دست بجمع آوری نیرو برای ادامه نبرد زدند ازطرفی صدراعظم نامه مؤدبانه و آرامی برای وزیر خارجه روس و فرمانده قوای قفقاز فرستادو بوسیله مسیو لازار بولیعهد توصیه شد که او هم نامه آرامی بنویسد و منکر اغتشاشات داخلی و هجوم انگلیسها بشود .

در همین ضمن بر اثر فشار مأموران دولت برای وصول مالیات سنگین فراهان درآنحدودشورشهائی برپا شد، مغرضین میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزا بزرگ قائم مقام را پیش شاه متهم کردند او بیش از ٢٤

سال نداشت و یکی از ور دستهای جدی و طرف اعتماد میرزا شفیع بود مورد بی‌مهری شاه واقع میشود وبزحمتی رفع اتهام میکند.

در این گیرو دار خبر فوت پادشاه انگلستان انتشار یافت و نیز معلوم شد سر هارفود جونز بعنوان سفارت کبرا قصد ایران را دارد .

روز سوم شوال ١٢٢٣ فتحعلیشاه ژنرال گاردان را بحضور پذیرفته وبا وضع اندوهناکی می‌پرسد ، علت این بدبختی که از فرانسه هیچگونه خبری نمیرسد چیست ؟ خیلی نگران هستم ، میترسم وقتی تریاق ازعراق برسد که مارگزیده مرده باشد .

شما بما اطمینان دادید که روسها بدون جلب موافقت ناپلئون ممکن نیست مجدداً دست بکار جنگ بزنند و ما اردوئی را که در سلطانیه برای تقویت ارتش ولیعهد جمع آوری کرده بودیم باتکاء گفته شما مرخص کردیم ، مارشال گودویچ سر فرانسه و ایرانرا شیره مالیده و در بد ترین فصول وسخت‌ترین موقع ، جنگرا بما تحمیل کرده مهمتر از همه آنکه شما بافسران فرانسوی دستور داده اید دست ازکارو کمك به سپاهیانیکه در جبهه جنگ هستند بکشند ، قلعه ایروان در محاصره دشمن است، از مسیو لازار فرستاده شما نزد فرمانده قوای روس خبری نیست . !

آنوقت روکرده بمیرزا ابوالقاسم فراهانی که آیا از آذربایجان و لازارکه بیش از یکماه است رفته خبری رسیده او جواب منفی میدهد، خیلی تعجب میکنم از ناپلئون امپراطور فرانسه که مارا در اینوضع رها کرده وهیچگونه کومکی نمیکنند!! دولت های بزرك مارا ملامت میکنند

و میگویند آیا اتحاد بستن با دولتی که هرگز بقول خود وفا نمیکنند و اگر هم بخواهد از عهده آن بر نمیاید بچه کار میخورد ، معهذا من دست از دوستی ناپلئون بر نداشته ام و حال اینکه حملات شدیدی که بما واردمیاید با استهزای توهین آمیزسختی همراه است اگرناپلئون سراسر روسیه رابرای کشیدن انتقام ما درخون و آتش فرو بگیرد باز نمی تواند از عهده رفع بدنامی که دامنگیر او شده برآید ، آیا امپراطور شما حاضر است که نام بلند خودراکه شرق و غرب عالم را فراگرفته از میان برده وباعدم انجام پیمان مقدس خود یك بدنامی ونام ننگی باقی بگذارد ؟

بر عکس ما برای ایفای بقول خود نسبت بناپلئون یکی ازسفرای انگلیس را باوجود هدایای بسیار هنگفت و پیشنهادهای بی اندازه مفید با نهایت خفت بازگردانديم معهذا دولت انگلیس دست بردار نیست و بزودی سفیر دیگری با پیشکشی ها و هدایای بیشتری بسواحل خلیج خواهد رسید اگر ما اورا بشرف ملاقات خود برسانیم هدایای زیادی تقدیم خواهد کرد بعلاوه دولت بریتانیا توپ وتفنك بسیار دارد اگرما رفتار خصمانه خودرا ادامه دهیم بما حمله خواهدنمود ، نماینده انگلیس میگوید دولت ایران از فرانسه بیست هزار تفنك مدتهاست خواسته هنوز نرسیده در صورتیکهٔ ما خیلی بیشتر از آن اسلحه بزودی دراختیار شما میگذاریم بدون اینکه دیناری توقع داشته باشم ، او میگوید فرانسه بر خلاف سنن مرسومه و آداب معموله هیچ قسم هدیه ای نیاورده ، بعلاوه ارتش انگلیس حاضراست دردفاع در برابر روسها بکومك ما قیام کند و گرجستان را پس بگیرد .

اینها مختصریست ازشرح تحبیب وتهدیدات وپیشنهادات انگلیس ، حال خود در باب گرفتاری ما در شمال و جنوب فکر کنید ، دوری و سکوت فرانسه متفق مارا نیز در نظر بگیرید آیا برای کشور ایران ممکن است در شمال با روس بجنگد ودرجنوب هم با انگلستان دست بگریبان بشود؟

پاسخ این سؤال و حل این مسأله را بعهده شما میگذارم !!؟

گاردان گفت نفایس و هدایای انگلستان و پیشنهادهای فریبنده او همه ظاهر سازیست روزی خواهد رسید که دولت ایران از قبول آنها پشیمان خواهد شد اگر انگلیس با اینکه بهیچوجه انتظار آن نمیرود بتواند گرجستان و سر زمین های از دست رفته را بر گرداند ، دولت ایران بدون جلب رضای خاطر اعلیحضرت ناپلئون بحفظ آنها قادر نخواهد بود ، اگرپای یکنفر انگلیسی بنام سفیر در ایران بازشود ، سفیر فرانسه باوجود نهایت تأسفی که از مفارقت درگاه پادشاهی که تا این حد نسبت بفرانسه علاقه نشانداده و نسبت بشخص او مرحمت داشته خودرا بترك ایران مجبور خواهد دید .

شاه گفت ؛ عجب است !! اگردولت فرانسه در برگرداندن ایالات موروثی ایران قدرت نداشته آیا دوستی را به کینه ورزی تبدیل میکند ؟! چرا برخلاف نیت ما پادشاه مقتدری را که مدتهاست مانند برادر عزیزش داشته ونسبت باو منتهی صداقت را به ثبوت رسانده ایم برما می انگیزید ؟ وبراندوه ورنج ما می افزائید ! شما هنوز بدربارما واردنشده ازما خواستید که جمیع روابط خودرا با انگلیس قطع کنیم ، ما نیز چنین کردیم ، با

روسیه دشمن خود از در دوستی در آئیم و بامضای متارکه جنگ وواگذاشتن اختیار خود باعلیحضرت ناپلئون درعقد صلح قطعی تن در دهیم . چنین کردیم بعلاوه سرجان ملکم سفیر دولت انگلستان را نپذیرفته برگرداندیم.

از تجاوز ارتش ایران بخاک عثمانی باوجود حرکات ناسزای پاشای بغداد خودداری کردیم ، درمقابل اظهارات شما نسبت بروسها سر تسلیم فرود آوردیم . اینوضع رفتار ما بود ؛ حالا آیا جای آنست که تهرانرا ترک بگوئید ؟ مگر ما نمیدانیم در دربارهای اروپا هم سفیر فرانسه مقیم است وهم سفیر انگلیس . جلوی چشم ما در بغداد وبصره یعنی خاک کشوریکه از متحدین فرانسه و از دشمنان انگلستان است هم نماینده فرانسه اقامت دارد هم مامور انگلیس ، این رویه‌ایکه شما اتخاذ میکنید محرک قطع رابطه با ماست ، آیا تصور میکنید که امپراطور فرانسه پس از آنکه برحال پریشان ما وقوف یافت از طول اقامت شما مکدر شود ؟ بهتر نیست تارسیدن دستورجدید ازطرف اعلیحضرت ناپلئون اقامت خودرا ادامه دهید ؟ آیا امپراطور در مورد ترک ایران بشما دستوری داده ؟ در صورتیکه شما مسبوقید ما با چه نفرتی مجبوریم سفیر انگلیس را بپذیریم ومیدانیم که این سفیر برای آن میآید که اعتماد کور کورانه مارا بفرانسه واظهار علاقه بیهوده ایران را بامپراطور آن کشور بااستهزاو خشم وهن آوری بچشم ما بکشد ، میدانید دیدار او برای ما تاچه اندازه سخت وپذیرفتن او چقدر توهین آمیز است ، تیر امید ما ازهرطرف بسنگ خورده ، چون فرانسه ما را رها کرده . جنگ با انگلستان برای ما مقدور نیست مجبوریم به پیش آمد دشواری تن در دهیم که قلب ما از اندیشه آن نیز نفرت دارد .»

گاردان گفت برای حفظ حیثیت ناپلئون مجبورم هر آن انگلیسی‌ها بخاک ایران قدم بگذارند تهران راترک کنم وهرگز نمیتوانم در برابر این نوع ناملایمات سر فرود آورم .

فتحعلیشاه گفت : آقای گاردان برای اثبات درجه علاقه خود نسبت بفرانسه میگوئیم :

« انگلیس که امروز خزاین واسلحه وارتش خود را برای رفع دشمنی قوی‌تر ازما باختیار ما میگذارد اگر اتفاقاً بمواعید خود عمل کند وبطرد روسها ازخاک ایران موفق شوند باز نمیتوانند بقطع دوستی با فرانسه مارا وادار کنند .

مادر برابر شما بذات پاک پروردگار وبقرآن کریم سوگند یاد می-کنم که اگر فرانسه ازعهده انجام مواعید خود نسبت بما برآید با نهایت خفت سفیر انگلیس را ازدربار خود برانیم ، هدایا وتقدیمی‌های اورا مسترد داریم ونسبت بآن دولت چنان ازدر دشمنی در آئیم که او تاکنون نسبت بفرانسه نورزیده باشد و نیروی نظامی خودرا بهر کجا که اراده ناپلئون اقتضا نماید بفرستیم . برای اینکه برهان دیگری بر اثبات نیات خود برای شما آورده باشیم میگوئیم که باحالات نکبت حالیه ما که خود بخوبی واقف هستید بازحاضریم که مدت زمانی دیگر درانتظار رسیدن اخبار پاریس روزگاری به لیت ولعل بگذرانم وانگلیسی‌ها را ببهانه‌های چند نگذاریم قدم بخاک ایران بگذارند »

برگشتن هیئت نظامی فرانسه ازایران

گاردان شصت روز مهلت خواست تا موضوع روشن شود این مهلت ازغره شوال تا اول ذیحجه (نوامبر تاژانویه) داده شد .

گویند اینمطالب تلقینات قائم‌مقام کوچك بود با اینکه او از انگلیسی ها دل خوشی نداشت معهذا تشخیص داده بود که ناپلئون فتحعلیشاه را فریب میدهد که خود نتایج سیاسی از آن بگیرد و ادامهٔ جنگ باروسیه را پدر و پسر هیچیك بنفع ایران نمیدانستند و تاجائیکه مورد سوء ظن واقع نشوند پدر در دستگاه عباس‌میرزا ولیعهد و پسر در دربار تهران زیر دست میرزا شفیع صدراعظم جدیت میکردند بجنگ پایان داده‌شود .

اینك نامه ژنرال گاردان بوزیر خارجه فرانسه ٢٦ نوامبر ١٨٠٨ (٦شوال١٢٢٣) تهران

عالیجنابا :

« از خلاصه جلسه ملاقاتیکه در تاریخ ٢٣ اینماه بعمل آمده و صورت آنرا چون متضمن نکات اساسی است حضور عالی می‌فرستم معلوم خاطر محترم خواهدشد که اوضاع این سفارتخانه تاچه‌اندازه وخیم‌شده است ، بدیهی‌است انگلیسیها با دادن تقدیمی‌ها و وعده بر گرداندن گرجستان و تهدید اینکه منتشر میکنند غالب وزرا را با خود همراه نموده‌اند ، رسماً بدربار تهران اطلاع داده‌اند که اگر اعلیحضرت ایشانرا نه پذیرد بایران حمله خواهند نمود و محمدعلیخان پسر علیمراد خان زند را به‌تخت سلطنت خواهند نشاند ، چنین اطلاع‌یافته‌ایم که حکومت هندوستان این شاهزاده جوان را که در دکن عنوان نوابی داشته از آنجا به بمبئی آورده و برای ورود او تهیه و تشریفات دیده‌اند سرهارد فورد جونز نیز بادو کشتی جنگی ویك‌عده جهازات کوچك و بزرك پر از سپاهی در آبهای بندر بوشهر آماده است .

من باوجود اصرار اعلیحضرت و صدراعظم همینکه از حرکت انگلیسیها

بطرف اصفهان اطمینان حاصل کردم دربار تهران را ترك خواهم گفت ، امیدوارم حضرتعالی این رفتارمنرا مورد ملامت قرار ندهید ، من تا آخرین حدامکان پایداری کردم و حالیه نمیدانم که بعداز سرپیچی دولت روسیه ازقبول میانجی گری فرانسه در اصلاح بین خود و ایران ، نظریات اعلیحضرت امپراطور نسبت بایران چیست و در باب ادامه روابط دوستانه بااعلیحضرت امپراطور روسیه چه‌تصمیمی اتخاذ شده است ،

البته برخاطر محترم پوشیده نخواهد ماند که من چون ایران را بضعف کنونی دیدم و مشاهده کردم که از طرف شمال وجنوب هردو مورد تهدید ودر معرض خطرات بزرگیست نخواستم که اسباب هلاکت قطعی اورا فراهم آورم ناچار باعلیحضرت تصمیم خود را در باب ترك ایران در صورت ورود انگلیسیها خاطرنشان نمودم ، با اینحال جلوگیری از پایدار شدن نفوذ انگلستان در ایران از وظائف مهمه ما محسوب میشود .

باحتمال قوی من درماه ژانویه حرکت میکنم واز اینجا تا مرز ایران منزل بمنزل مانند مسافرعادی حرکت میکنم و بیماری بهانه‌ها توقف هائی در راه مینمایم تابطرابوزان برسم شاید دراین‌مدت اعلیحضرت را حاضر نمائید که بنابر خواهش کتبی فتحعلیشاه و صدراعظم لشگری روانه ایران نمائید .

جلب نظر عالی را بفتوحاتیکه بتازگی نصیب روسها شده مینماید اگر روسها بر ایروان دست یابند میتوانند آنجارا مرکز نظامی مهمی برای استیلا بر سواحل رودخانه ارس قرار دهند ، روسیه براثر کاردانی سرداران و نظم ارتش خود میتوان همه‌وقت برسپاهیانیکه بعجله وبدون سر وصداجمع آوری شده

است غلبه یابد و باتحصیل نتایج فوق‌العاده‌ولایات ایران وعثمانی هم مرز خود را مسخر نماید . . . . »

« باید مجدداً بعرض عالی برسانم که « دوپره » در خدمتگذاری باعلیحضرت از نهایت فداکاری خود داری ننمود .

و انصافاً باید گفت که صدراعظم ایران میرزاشفیع هم باوجود بدی صورت کارها و کینه ورزی همواره نسبت باو ، متانت‌وآرامش طبع‌را بهیچ وجه از دست نداده و نسبت بعموم فرانسویان که در ایران‌اند پدری کرده است .»

« این نکته قابل توجه‌است : با اینکه نامهٔ های گاردان عموماً »
« رمز بوده و گاهی که کلیدرمز را حاضر نداشته بصورت کشف»
« مینویسند و بوسیله اشخاص مطمئن میفرستاده معهذامعلوم نیست بچه‌وسیله»
« قبل‌ازاینکه اصل‌نامه بوزارت‌خارجه‌فرانسه برسد ، مأمورین انگلیسی»
« از مفاد آنها کاملا مطلع بوده‌اند و عکس‌العمل آنرا در دربارنشان »
« میدادند »

در تاریخ ۲۲ذیحجه ۱۲۲۳ (۸فوریه ۱۸۰۹) مجدداً ژنرال گاردان که خبر ورود سفیر انگلستان را شنیده بود شرفیاب حضور فتحعلیشاه میشود ومیگوید چون جونز در شرف رسیدن‌است او خورا مجبور به ترك ایران می‌بیند ، شاه از رفتن او و پذیرفتن سفیر کشوریکه منفور عالمیان است اظهار تاسف‌میکند بعد شاه‌میگوید « که‌برای‌ما‌چه‌بدبختی از آن بالاتر که فرانسه مارا رهاکرده حتی‌جوابی بمراسلات ما نداد و همین سکوت طولانیست که ما را باقدامیکه مخالف میل قبلی ماست واداشت . هنگامیکه‌شما بایران آمدید دربارایران باهمان احساساتیکه

نسبت به « ژوبر » اظهار داشته بود وارا پذیرفت باشمارفتار کرد »

گاردان بشاه گفت اگرچه‌فرانسه تابحال بروفق منظورایران عمل نکرده ولی معهذا بیشتر از انگلیسها بایران خدمت نموده است ؛ ملکم هنگامی بایران آمد اتحادبین روسیهٔ وانگلیس بکمال‌قوت باقی بود ، با اینحال وقتیکه ایران‌بتوسط‌انگلیس‌ها درخواست برگرداندن ولایات خود را کرد انگلیسی ها بقدری شرایط را مساعد بحال روسها پیشنهاد کردند که اعلیحضرت خودرا بردآنها از روی کمال خشم ناچار دید .

همچنین نبی خان سفیر ایران مدت‌دوسال در هندوستان برای تحصیل همین منظورمعطل‌مانده و بااینکه انگلیسی‌های هند بمراتب‌از فرانسه بایران‌نزدیکترند دراین‌باب اقدامی نکردند ».

روز ۲۶ ذیحجه گاردان باسایر همراهان برای‌خداحافظی شرفیاب شد ، شاه برای‌بار آخر گفت « خودشماشاهد وخامت اوضاع‌هستید ومی‌بیند که ناپلئون بهیچیك از نامه‌های‌ماپاسخ نداده ونمیداندبه کی ملتجی شود دراینصورت دیگر جلوگیری از ورود جونز برای‌ایران‌غیرمقدور است .

شماهم چندی درتبریز پیش‌فرزندمابمانید شاید دراین‌مدت اخبار خوشی ازفرانسه برسد »

ضمناً اضافه‌کرد اگر اخبار خوبی از طرف ناپلئون برسد ، بدست خود بر سر آورنده خبر اشرفی خواهد ریخت و بترتیب خوشی بآنها فهماندکه بهتر است تهران را ترك نمایند . روز ۲۸ ذیحجه آنها بطرف تبریز حرکت‌کرده و ۲۲ محرم عباس میرزا در تبریز از آنها پذیرائی میکند و۱۵صفرمیرزابزرگ قائم‌مقام با هیئت فرانسوی ملاقات کرده

واز وعده‌های بی‌اثر آنها گله نمود، متعاقب آن گفت اگر دولت ایران انگلیسها را خارج کند و بالنتیجه مجبور بجنك با آنها شود آیا ناپلئون میتواند دراینحال روسهارا بحال بیطرفی نگاهدارد و اگر دست ازجنك و دشمنی برندارد دولت ایران را یاری کند؟ پاسخ مناسبی داده نشد، ناچار کلیه مطالبات آنها داده شد و روز دوم ربیع الاول ٢٤ (١٧ آوریل ١٨٠٩) بالاخره هیئت مأمورین فرانسوی از تبریز حرکت کرده و از طریق نخجوان و ایروان راه فرانسه پیش گرفتند.

ورود وزیر مختار انگلیس بایران

جونز با تشریفات خاص و پیش‌کشیهای گرانبها و فراوانی شرفیاب شد همه نوع وعده کمك بپادشاه ایران داد سرهارد فوردجونز برای هریك از اعیان و رجال در خور شأن آنها پیش‌کش هائی آورده بود.

همراهان او عبارت بودند از:

موریس MORRIS و برون BRUN منشی، و بوتلر BOTLER کارپرداز و چهار نوکر اروپائی، ماطاوس ارمنی خزانه دار و پدرش آوانس، شصت نفر سرباز با یك پرچم و طبال و شیپورچی، صد نفر مستخدم ایرانی و هندی و ارمنی.

بمجرد ورود اصرار کرد که فرانسویان بکلی باید از ایران طرد و روابط با دولت فرانسه قطع شود و دیگر بهیچ فرانسوی اجازه ورود بخاك ایران داده نشود، ضمناً جزیره خارك را از ایران مطالبه میکرد و در نظر داشت که پنج تجارتخانه مستحکم بزرك در پنج بندر خلیج

ایجاد کنند.

برقرای کنسولخانه‌های انگلیس در تبریز و شیراز اصفهان، قزوین و یزد جزء تقاضاهای او بود.

وعده داد که بیست‌هزار تفنك بافشنك لازم در اختیار ارتش ایران بگذارد و در صورت لزوم قشون بخاك ایران پیاده کند که با روسها بجنگند.

در یادداشتهای ژنرال گاردان این‌مطالب دیده میشود:

«ایران در حال حاضر مملکتی است خیلی کم جمعیت و فقیر. دولت و ملت نظر براحت طلبی بهیچ قسم جنك جدی با همسایگان مخصوصاً با روسها را مایل نیستند....

اعیان فوق‌العاده شهوت ران و عیاشند و راحت و لهو و لعب را بهر چیز دیگر ترجیح میدهند....

افراد دو طبقه مردم یعنی ایلات و رعایا چابك و فعالند قوای روحی سربازان ایران خوبست چه ایرانی قانع و در اجرای احکام مافوق مطیع هستند شاه از عملیات وزرای خویش اطلاع کامل دارد و میتوان پیش بینی کرد تا هنگام مرك او هیچ انقلابی رخ ندهد لئامت صفت بارزه اوست و چهارده سالست که سلطنت میکند و در سالهای اول سلطنت خود با تمهید و تدبیر ابراهیم خان کلانتر اعتماد الدوله صدر اعظم عموم مدعیان خویشرا مطیع کرد.

سه سال پیش شخصاً بکومك محصورین ایروان شتافت و آن دژ مهم را از محاصره نجات داد.

در ایندفعه اخیر روسها از محاصره ایروان نتیجه نگرفتند زیرا که یکی از گردانهائیکه بتربیت نظام اروپائی آشنا بودند دفاع میکردند .

امپراطور الکساندر اعلیحضرت شاه را هنوز برسمیت نشناخته و اورا رئیس حکومت ایران میداند ....

عباس میرزا ولیعهد مردی لایق و با معلومات و از سایر برادران خود بیشتر فرصت برای فرا گرفتن فنون نظامی داشته و برای ارتشی که درست کرده سرمشق بسیار خوبیست .

عایدات آذربایجان که در تحت اداره اوست برای ارتزاق ونگهداری شش هزار پیاده و هشت هزار سوار کافیست مازاد هزینه ارتش اورا شاه با نهایت لئامت میپردازد بهمین جهت این شاهزاده از حیث پول درزحمت است . .

ایلاتی که در حوزه حکمرانی او سکونت دارند بجنگ آوری مشهورند وگردانهائیکه با آموزش نظامی اروپا تربیت شده‌اند از همه جهة بر پیاده نظام اروپائی مزیت دارند ....

وزرای عمده ایکه عهده دار امور سیاسی اند دونفر میباشند : یکی میرزا شفیع دیگری میرزا بزرگ : میرزا بزرگ یکی از پسران خود یعنی میرزا ابوالقاسم راکه پیرو افکار پدر است در خدمت میرزا شفیع گذارده....میرزا رضاقلیخان‌هم مدتهاست که در دربار سمت وزارت دارد . از جانب این وزراء هیچوقت نباید منتظر تصمیمی جدی بود، چه همه آنها مطیع شاهند و شاه نیز فوق‌العاده بی تصمیم است . »

اینمطالب را یکنفر ژنرال فرانسوی که آجودان ناپلئون امپراطور فرانسه بود اظهار کرده اینك همین موضوع را ازز بان یك ژنرال انگلیسی

بنام **سر پرسی ساکس** که مطالعات بسیاری در تاریخ و جغرافیای ایران دارد بشنوید .

نظر سر پرسی ساکس در باره اوضاع آنزمان

.... مهارت و زبردستی ناپلئون طوری مخالفین را تحت الشعاع قرار داده بود که حتی نقشه ها و خیالات موهوم او آنها را بوحشت و هراس میانداخت از آنجمله نقشه وی برای تحریك شاه ایران و حمله بهندوستان و مساعدت با هنگ‌های فرانسه وروس بود .

ماکه با نقشه‌های بزرك آشنا و صحاری لم‌یزرع ایران وافغانستان را دیده‌ایم اشکال وسختی اجرای این نقشه‌را بخوبی احساس میکنیم ولی درهرحال ناپلئون وپاول امپراطور روسیه درسال ۱۸۰۰ کاملا باین‌نظریه عقیده داشتند و درسال ۱۸۰۱ امپراطور روسیه قزاق های دان DAN را برای حرکت بهندوستان فرمان داد و ارتش بدون تدارکات کافی‌و نقشه های لازم شروع بحرکت نمودند ولی حوالی ولگا بواسطه مرك تزار حرکت را موقوف کردند و این مسأله اسباب خوشوقتی سپاهیان روس بود والا تماماً به بدبختی میافتادند .

دولت بریتانیا فهمید که نمایندگان ناپلئون در ایران مشغول تبلیغ میباشند ،کاپیتن جان ملکم را بایلچی گری از طرف والی بنگال مأمور ایران کرد و مشار الیه دستور داشت که شاه ایران را بمخالفت جدی زمانشاه تحریص کند و عملیات مامورین ناپلئون را خنثی نماید وروابط بازرگانی برقرار سازد .

ماموریت ملکم باموفقیت تام و تمام اجرا شد و قاطبه ایرانیان از شاه بپائین عموماً شیفته و فریفته او شدند و اسراف و افراط وی در بذل

وبخشش و اهدا وتعارف وپیشکشی ، درباریان طماع حریص را مجذوب او ساخته بود و از پرتو این اقدامات حسنه معاهدات سیاسی و بازرگانی فیمابین منعقد گردید و شاه قول داد که با افغانها آشتی نکند تا اینکه از ادامه عملیات در هندوستان صرف نظر نمایند ، بعلاوه متقبل شد که فرانسویها را دشمن خود بداند ، ایلچی بریتانیا در عوض قول داد که اگر روس و افغانها بخاك ایران تجاوز کنند اسلحه و مهمات جنگی برای شاه تهیه کند ...

ماموریت نخست ملکم بدین ترتیب با موفقیت پایان یافت زیرا که او نه تنها بانجام مقاصد خود کامیاب شد بلکه سطح حیثیت انگلیسی را در ایران بقدری بالا برد که هم اکنون قول و پیمان یکنفر انگلیسی کاملا مورد اطمینان است . »

« اینك نظری بسیاست داخلی ایران بیندازیم : فتحعلیشاه دراثر اقدام حاج ابراهیم بسلطنت رسیده بود ولی این قسم عملیات گاهی برای کسانی که مصدر چنان کارها واقع میشوند خطرناك میباشد ، وزیر نامبرده شاه را به تخت و تاج رسانده بود و اکثر اولادان و بستگان او در نواحی مختلفه ایران حکومت میکردند ایران آرام ومقتدر و پر ثروت در اختیار فتحعلیشاه گذارد او و بستگانش نفوذ بسیار داشتند و همین مسئله برای تخت و تاج ایران اسباب خطر واهی شده بود لذا در روز معین (اول ذیحجه ۱۲۱۶) وزیر و پسران وی را در نقاط مختلفه کشور دستگیر کردند وزیرمزبور رادر دیك آبجوش انداختند ، شاید نخوت و گستاخی مشارالیه باعث نابودی اوشد ولی طرز هلاکت او باعث بدنامی فتحعلیشاه

شد ، شاه پس از هلاکت اعتمادالدوله و بستگان او ببرادر خود که مدعی سلطنت بود استیلا یافت ، مدعی مذکور پس از مرگ نادر میرزا پسر شاهرخ که شرارت وی اسباب سقوط وی گردید ناحیه خراسان را قبضه کرده بود در این هنگام انگلستان در ایران نمایندهٔ دائمی نداشته و همین مساله زحمات وافری برای آنها ایجاد کرد ، ناپلئون کسی نبود که بگذارد نقشه های وی خنثی و عقیم بماند و در ۱۸۰۲ نمایندگان وی بایران رفتند ولی از آنها پذیرائی گرمی بعمل نیامد ، دو سال بعد دولت فرانسه پیشنهادات قاطعی برای اتحاد برعلیه دولت روس بایران ابلاغ کرد و چون فتحعلیشاه بوسیله نماینده خوددر بغداد ازدولت انگلیس استمداد کرده و سفیری بهندوستان روانه داشته بود پاسخ صریحی به فرانسویها نداد . »

« درسال ۱۸۰۵ دشمنی فرانسه وروسیه علنی گردید و در سال بعد مسیو ژوبرت JOUERT درتهران حاضر شد و از طرف ناپلئون عهد کرد که گرجستان را بایران برگرداند در عوض دولت ایران باید قول بدهد باالشگرکشی فرانسه بهندوستان مساعدت کند »

« فتحعلیشاه ابدا مایل نبود باملتی که پادشاه خود راکشته (مقصود لوئی شانزدهم است . نگارنده) دست دوستی بدهد ، چون انگلستان سفیری در تهران نداشت که ذهن شاه را روشن کند ناچار فتحعلیشاه قبول کرد که هم بروسیه حمله کند وهم سپاه اعزامی بهندوستان راکومك نماید ولی بخت و طالع بریتانیای بیچاره مساعدت کرد و در همان موقعیکه فرانسه بشرایط پیشنهادی دولت ایران تن در داده بود ناپلئون

با تزار الکساندر صلح کرد و دلایلی در دست داریم که در آنمجلس
تاریخی در اطراف تقسیم و تجزیه ممالك خاور مذاکراتی بعمل آمد
در هر حال فرانسه دولت ایران را فراموش کرد و در عهد نامه تیلسیت
TILSIT حتی بموضوع گرجستان هم اشاره نشد، این هنگام مستشاران
نظامی فرانسه افراد نظامی ایران را آموزش میدادند .»

«درهمین ایام ملکم مجدداً درصحنه سیاست ایران حضور بهرسانید
ودر تابستان ۱۸۰۸ بایك اسواران سواره نظام برجسته در بوشهر پیاده
شد ولی نامبرده را به تهران دعوت نکردند و گفته بودند با والی فارس
داخل مذاکره شود ، این توهین تعمداً بعمل آمد زیرا دولت ایران درصدد
بود که جزیره خارك KHARAK را اشغال کند و سربازان ایران در
حرکت بوداند .

دراین گیرودار فتحعلیشاه متوجه شد که ژنرال گاردان GARDANNE
موفق نخواهد شد که گرجستان را بحیطه تصرف ایران در آورد وازاینکه
روابطوی باانگلیسی های هندوستان خلل وارد آمده بود متاسف بود
ولی بخت او یاری کرد و در پائیز ۱۸۰۸ سرهارفورد جونز
SIR-HARFORD-JONFS که در بصره اقامت داشت بنمایندگی
دولت انگلستان بایران وارد شد وچون حرص و طمع فتحعلیشاه را
بخوبی میدانست بمشارالیه پیشنهاد کرد : مادامیکه دولت ایران باروسیه
می‌جنگید سالیانه ۱۲۰ هزار پوند بایران بپردازد وضمنا یك قطعه الماس
(اینطور وانمود کرد) که ازطرف جرج سوم بشاه تعارف داد .

«فتحعلیشاه در برابر این هدایای بیشمار از خود بیخود شد و
جنرال گاردان را منفصل کرد وپیمانی بین انگلستان وایران منعقد شد

که در هندوستان وانگلستان مورد تمجید قرار گرفت »

«ملکم برای مرتبه سوم در ۱۸۱۰ وارد خاك ایران شد وورود نامبرده
باترتیبات خاصی بعمل آمده از جمله همراهان وی لیندسای Llndsay
یکی از افسران توپخانه بود که ۶ فوت و ۸ اینچ طول قامت داشت ،
ایرانیها اورا بارستم تطبیق کرده بالاخره هم او را بفرماندهی کل قوا
منصوب ساختند !!! و او نیز وظایف خودرا بخوبی انجام داد . از جمله
همراهان ملکم پطینگر PETTINGER وکریستین CHRISTIE
و مانطیت MANTEJTH بودند که تماماً خودرا سیاحان عالیمقداری
معروف ومشهورساختند . »

«دربار ایران ملکم را بااحترامات فوق‌العاده ای پذیرفت وشاه
با او مانند یکدوست سلوك میکرد و افکار و تدابیری وی بغایت برای
ایران مفید و سودمند بود . »

«در سال ۱۳۱۴ پیمانی رد وبدل شد که بموجب آن کلیه معاهدات
و بند و بست های نظامی که بادول مخالف بریتانیا انتقاد یافته بود ملغی
گردید و دولت ایران نه‌تنها متعهد شد که از عبودارتش دشمن از طریق
ایران جلوگیری بعمل بیاورد بلکه مساعی لازمه را نیز بکار ببرد که امرای
خیوه و تا تارستان و بخارا و سمرقند نیز همین رویه را پیش گیرند ،
دولت انگلیس هم بپاداش این عملیات قول داد که سالیانه ۱۵۰ هزارپوند
بدولت ایران بپردازد ، تأدیه اینمبلغ هنگفت حاکی از این است که
سیاسیون انگلیس از دولت فرانسه بغایت هراسان و اندیشناك بودند ،
از طرفی مصادر امور انگلیس باین نکته پی نبرده بودند که چون دولت
روس گرجستان و قره باغ را قبضه کرد اوضاع جدیدی در آن نقاطرخ

داده و دولت مشارالیها نفوذ کاملی در آنصفحات بهمزده است . »

« چون هراکلیوس والی گرجستان از تبعیت ایران ناراضی بود و میدانست که به تنهائی قادر بمخالفت و مقاومت با ایران نخواهد بود لذا در ۱۸۰۰ در بستر بیماری تاج آنکشور را به تزار پاؤل تسلیم کرد و تزار هم بامسرت پذیرفت ، این نکته هم بخوبی مشخص بود که ایران برای اشغال گرجستان با دولت روسیه داخل جنك خواهد شد ، لشکر کشی هائیکه برای انجام این نظریه بعمل آمد در دو موقع مشخص و برجسته ای بوقوع پیوست ، محاربه اولی در ۱۸۱۲ با مغلوبیت ایران پایان یافت و بموجب عهدنامه گلستان منعقد . در سال ۱۸۱۳ صلحی فیمابین استقراریافت ، سیزده سال بعد باز ایران بخیال استرداد گرجستان افتاد و شکست قطعی دولت ایران در سال ۱۸۲۷ بوسیله انعقاد پیمان ترکمن چای در سال بعد محرز ومسلم گردید ».

فرمانده ارتش ایران عباس میرزای ولیعهد بود که افسران اروپا را به آموزش وپرورش ارتش خود ترغیب و تشویق میکرد ولی زحمات و اقدامات مستشاران اروپائی بی نتیجه ماند زیرا در یکی از مواقع بحرانی خطرناك ولیعهد اندیشه وافکار خود را ازدست داد اگر چه دراینموضوع شخص فتحعلیشاه نیز بایستی مورد ملامت واقعشود زیرا با اینکه ایران باروسیه داخل جنك بود این مرد لئیم از پرداخت پول خودداری مینمود و اصرار داشت که کلیه هزینه جنك را استان آذربایجان باید تأمین کند اقتدار نیروی ایران بیشتر بواسطه عشایر و افراد چریك بود زیرا پیاده نظام و افراد توپخانه راکسی حقوق مرتب نداده ومهمات وذخایرجنگی مورد بررسی قرار نمیگرفت .

« دراوایل ۱۸۰۴ جنك شروع شد وجنرال سی سیانف SISIANOFF از قرار ظاهر بدون اعلان جنك بایروان هجوم برد ، دو مرتبه جنك فیمابین نیروی طرفین بوقوع پیوست ولی نتیجه قطعی حاصل نگردید و سوارهای ایران خواروبار وتدارکات دشمن را خراب نمودند وروسها مجبور شدند دست ازمحاصره بکشند و عقب نشینی کنند ، مدت هفت سال جنك اول بدون ترتیب ادامه داشت وروسها درحمله بطرف رشت هم موفقیت حاصل نکردند و در یورش ثانوی بطرف ایروان نیز نتیجه نگرفتند ولی در سال ۱۸۱۲ نتیجه قطعی در اصلاندوز معلوم شد در این موقع در روابط دول اروپائی تغییراتی حاصل شده بود زیرا دولت روس با انگلستان آشتی کرده بود!! ودر حقیقت افسران انگلیسی باستثنای لیندسی و کریستی احضار شده بودند ؟!

« درست دقت بفرمائید تا زمانی که فرانسویها در ایران بودند »
« باتمام اینکه ناپلئون کومکی نکرد و بنامه های پادشاه ایران پاسخی »
« نداد و معهذاشکست قطعی نصیب‌مانشده بود ولی مداخله انگلستان »
آنجنك را به زیان ایران پایان داد نگارنده » .

اردوی ایران دراطراف شطارس متوقف شد که مورد حمله یك ستون روسی واقعشدند و گریستی فرمانده انگلیسی مجروح شد و عباس میرزا فرمان عقب نشینی داد و تاشب حملات روسها ادامه داشت نیروی ایران باوضع نامرتبی عقب نشینی کردند . »

« پس ازاینواقعه سرداران ایرانی بکلی روحیه خودرا باختند تاجائی که شاه پس از این واقعه ناگوار تقاضای صلح کرد شرایط صلح بغایت

ناگوار و طاقت فرسا بود زیرا که دولت ایران دربند، شیروان و وقره‌باغ را بدولت روسیه واگذار میکرد و از دعاوی خود نسبت بگرجستان و نواحی مجاور آن صرف نظر میکرد ، دولت روسیه نیز بواسطه حملات ناپلئون موقع خطرناکی داشت و انعقاد قرار داد صلح با این شرایط سودمند اسباب خوشبختی او بود، رویه‌ایکه عباس میرزا در این موقع اتخاذ کرد بی نهایت قابل تحقیر و اهانت است: زیرا نامبرده بواسطه‌عدم متانت بکلیهٔ‌دعاوی روسیه تن در داد فقط باینواسطه که دولت روس با سلطنت او مساعدت کند !! بدیهی است شکست ایران در داخل و خارج کشور انعکاسات و تأثیرات سوئی بخشید و امرای خراسان که همواره ازقاجاریه‌نفرت‌داشتند شورش کرده و خان‌خیوه را بیاری طلبیدند، ترکمن‌ها نیز طغیان کردند ولی همه این شورشها مرتفع گردید..»

«دولت‌ایران در روابط خود با افغانستان رویه تجاوز کارانه ایرا اتخاذ کرد وسعی نمود که خسارات خودرا با استرداد ایالات افغان‌جبران نماید در تعقیب این نظریه یکعده ازنیروی ایران در سال ۱۸۱۷ به‌شهر هرات یورش آورده و بالاخره با اخذ مبلغی پول قرار بر این شد که دولت افغان؟بنام فتحعلیشاه سکه بزند ولی چون امیر هرات بکابل‌جلب و در آنجا توقیف گردید سلطه و اقتدار دولت ایران بسط و نفوذی نکرده و افغانستان دچار اغتشاشات داخلی گردید».

«محاربه بادولت ترك نیز در۱۸۲۱ شروع شدولی آنقدرها حائز اهمیت نبود و نیروی ایران بر ارتش عثمانی از هر حیث برتری داشت

نماینده روس درتهران عباس‌میرزارا به تسخیر نواحی مجاور آذربایجان تشجیع کرده و نامبرده نقاط مذکور را بدون مقاومت شدیدی بحیطه تصرف درآورد. از طرفی پاشای بغداد بخاك ایران دست اندازی کرد ولی قوای این مملکت پاشا را تا پشت دروازه‌بغداد تعاقب کرد و این اردوکشی‌های‌جزءجزء، همه بنفع‌ایران‌پایان‌یافت و بموجب‌پیمان‌ارزنةالروم ۱۸۲۳ صلح فیمابین مستقر گردید».

« شکی نیست که مداخله انگلیسی ها موجب شکست قطعی »
« ارتش ایران وانعقاد پیمان‌صلح را موجب گشت زیرا در بحبوحه‌جنك »
« با روسهامتفق‌شده روابط‌دوستی‌پیدا کردند وکلیه‌افسران‌ودرجه‌داران »
« خودرا از جبهه های مختلفه احضار کردند مگر دو نفر که بجنون »
« شهرت داشتند نگارنده.»

(پس از اینکه‌وحشت عمومی ایرانیان مرتفع شد تازه فهمیدند که معاهده گلستان برعلیه مصالح ملی است و از اینرو به الغای آن اشتیاق تامی حاصل کردند و عباس میرزا هم که عامل اساسی اینموضوع بود برای جبران حیثیات از دست رفته خود تمایل زیادی داشت !؟

« اینموضوع با گفته‌های خود انگلیسها که میگویند عباس‌میرزا »
« برای وصول بتاج و تخت سلطنت زیر بار قرار داد ننگین گلستان »
« رفت مغایرت دارد. و اسنادی هست که نه عباس میرزا و نه مرحوم »
« قائم مقام هیچیك باتجدید جنك روسیه موافق نبودند.»

روسها در این جنك تحت امر فرمانده خون آشام خود بیرحمی و قساوت را به‌منتهی درجه رساندند. ایرانیان مقیم قفقاز را که با ارتش ایران همراهی‌میکردند بدار زده وچهار میخ میکشیدند و بشدید ترین

وضعی آنهارا شکنجه نموده و آزار میدادند .

حمله ناپلئون بروسیه

در سالهای آخر جنك (۱۲۲۷ هـ) ناپلئون که نیروی روس را با ارتش ایران سرگرم دید فرصت را غنیمت شمرده بخاك روسیه حمله برد .

قوای روس که تاب مقاومت ضربات ناپلئون را در خود نداشت و قادر نبود و فرصت هم اجازه نمیداد که ارتش خود را از جبهه ایران احضار کند ناچار تمام خوار و بار و شهرهای سر راه ارتش فرانسه را آتش زد پل‌ها را تخریب کرد و بطرف مسکو عقب نشست که بالاخره شهر مسکو در زیر شعله‌های آتش بدست ناپلئون فتح شد .

تصادفاً زمستان آنسال روسیه هم چند هفته طولانی شد وحسابهای ناپلئون درست در نیامد ، فقط امیدواری او به ارتش ایران بود .

ناچار مرتب از عباس میرزا درخواست حمله شدید را مینمود ولی فرماندهان روسی حواس خودرا جمع کرده و حملات ارتش ایران را در هم می شکستند :

مخصوصاً هنگامیکه بقایای ارتش فرانسه با وضع فلاکت باری روسیه را ترك کردند آنها هم بین راه یخ میزدند و می مردند فقط عده مختصری جان بسلامت بردند .

سیاست انگلستان در ایران

« زمانیکه سر جان ملکم وارد ایران شد (۱۲۱۵-۱۸۰۰) فتحعلیشاه درکمال اقتدار بود ، بر اثر تدبیر حاج ابراهیم خان صدر اعظم تمام گردنکشان ایران مطیع و منقاد قدرت مرکزی بودند ، باورود ملکم بدربار

ایران ، انعقاد معاهده تعرضی و تدافعی بین دولت ایران و انگلیس در برابر اتحاد روس و فرانسه که در تهیه حمله بهندوستان بودند انجام گردید ، این اولین دفعه است که ایران بدام تزویر سیاست خطرناك انگلستان میفتد پس از برگشتن ملکم صدر اعظم سیاستمدار و مقتدر ایران اعتماد الدوله بدسایس خودی و بیگانه با تمام بستگانش در روز معین بافجیعترین وضعی کشته میشود و در روسیه هم بدستیاری الکساندر ولیعهد پل امپراطور روسیه که نسبت بایران خوشبین بود ، اظهاردوستی میکرد کشته شده و الکساندر به تخت امپراطوری می نشیند و از فرانسه قهر کرده با انگلستان می‌پیوندند ، حال نوبت ایران است که جریمه پیمانیکه با انگلستان بر علیه روسیه بسته است بدهد و آن خون ده‌ها هزار جوانان ایرانی است وقسمت مهمی از کشور ، سرگورادزلی در ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ از پطرز بورك بوزارت امورخارجه انگلیس در باره ایران اینطور اظهار عقیده میکند .

« عقیده صریح و صادقانه من اینست که چون مقصود نهائی ما »
« فقط صیانت و حفظ هندوستان میباشد در اینصورت بهترین سیاست »
« این است که کشور ایران‌را درحال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم »
« وسیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم . »

لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان که ایران‌را خوب میشناسد چنین مینویسد :

« ایران کشوریست خوب یا بد ، بهر حال در مقدرات آینده »
« امپراطوری انگلستان و ممالکی که در خاور زمین دارد تأثیر مهمی »

« خواهدداشت بنابراین لازم است که قضایای اینکشور بطوردقت و باصبر »
« و حوصله توسط سیاستمداران ما از روی کمال آزادی عقیده »
« بررسی شود . »

لرد دوفرین حکمران هندوستان چنین میگوید :

« هرگاه پادشاه ایران درنتیجه تلقینات ما تسلیم گردید واز دادن »
« امتیازات بدولت روس امتناع نمود و تقاضای آنها را رد کرد وحمایت »
« مارا درخواست کرد در اینصورت باید بایك جمله دوستانه و فریبنده »
« که ملتزم هیچ نوع مواعید مساعدت مادی نباشد اورا قانع کرد . »

بخوبی آشکار است که چگونه دولت انگلستان دربار خواب آلود ایرانرا برعلیه دولت روس تحریك مینموده و خود در پشت عبارات ریاکارانه و تعارفات دیپلماسی ملت ایران را در چنگال خشم آلود وحشیان روس تنها میگذارد .

دولت انگلیس این پند و اندرزها را مورد توجه قرار میدهد : درتمام مدت جنگ ایران و روس سیاست مکارانه و دوروئی پیش گرفت گاهی بادولت ایران متحد میشد و پیمان نظامی می بست ، زمانی برعلیه ناپلئون با روسها نزدیك میشد ، چون از آشتی روس و فرانسه و پیمان تیسلیت مطلع میشوداوهم دست آشتی بطرف ایران دراز میکند هدایائی بدربار فتحعلیشاه میفرستد قول میدهد گرجستان را بایران باز گرداند ، بعد باروسها نزدیك میشود برعلیه ناپلئون با آنها پیماق می بندد افسران خودرا از ارتش ایران کنار میکشند و واحدهای نظامی مارا در حال بلاتکلیفی تسلیم روسهای خشن و سرداران وحشی آنها می نمایند .

اینها مردمان کینه توزی هستند باید ایران بنام اینکه **ملکم** را درسفردوم بخاك خود راه نداده کفاره بدهد وچون از روزاول برای حفاظت هندوستان دربارایران چشم بسته تسلیم آنها نشد باید غرامت بدهد اما چه غرامتی؟!!!

برای پی بردن درجه دشمنی مأموران ایندولت قسمتی از یادداشت های لرد کرزن را ملاحظه میفرمائید .

« از زمانیکه **سرجان ملکم** در بوشهر پیاده شد ، تا امروز ایران در نظر انگلیسها گاهی دارای **اهمیت** بود زمانی **بیقدر و اهمیت** ، یکزمان با خوانچه های تحف و هدایای فراوان خودرا بآنان نزدیك نمودیم و وقت دیگر بانهایت **پستی و امساك** با آنان رفتار کردیم ، افکار عامه چه در انگلستاین و چه در هندوستان گاهی فوقا اعاده با حرارت و زمانی سرد و جامد بوده است »

« ما پیمان هان زیادی با ایران بسته ایم و تعهدات زیادی گردن گرفته ایم حتی پیمان تدافعی باآن کشور بسته ایم ولی **هنگام اجرا شانه خالی نموده ایم و از انجام آنها روگردان شده ایم** بالاخره هم آن تعهدات خودراکه پیشنهادکرده بوده ایم با مختصر وجهی خریداری کردیم .

در هر حال جنك اول باروسیه دهسال طول کشید و در آخر کار وضع ارتش ایران در برابر نیروهای روز افزون روسیه روز بروزوخیم تر میشد ، فتحعلیشاه ممسك هم که ازفرستادن پول خسته شده بود شخصاً **بچمن اوجارود** رفت درآنجا عباس میرزا و قائم مقام بزرك موکب شاه را استقبال کردند ، سفیر انگلیس **سرگور اوزلی** باین هیئت ملحق شد

شاه از ادامه‌جنك وشکست‌های اخیر ناشکیبائی میکرد ، سفیرانگلیس که از پیشرفت‌های روسیه بطرف داخل ایران هراسناك بود پیشنهاد میانجی گری را نمود . انگلستان که آتش افروز این جنك بود و برای خورد کردن ناپلئون خواست ایران و روس را فدا کند آنروز مصالح امپراطوری ایجاب میکرد که از پیشرفت روسها جلو گیری شود .

عباس میرزا باصلحی که مخالفت شرافت سربازی او باشد موافق نبود ، قائم‌مقام هم اظهارداشت که من از روز اول با شروع این جنك مخالف بودم و بر اثر همین مخالفت مورد بیمهری اعلیحضرت همایون واقعشدم ولی با صلحی که اثرات آن معلوم نیست و دادن اختیار تام بیك نفر بیگانه‌مخالفم و اگر با پیشنهاداتی که تهیه کرده‌ام موافقت‌شود شاهزاده کامکار ولیعهد ایران تمام این شکست ها را جبران کرده و شهرهای از دست رفته را پس خواهند گرفت ولی سفیر انگلیس وعده دادکه فرمانده کل قوای روس را وادار خواهد کرد مقتضیات حال و خواهش دولت ایران را رعایت نموده صلح شرافتمندانه‌ای برقرار نماید .

نتیجه دهسال کوشش و جانبازی

مردم آذربایجان که بار سنگین این جنك بردوش آنها بود از شنیدن خبرصلحی که پیش بینی ننگین بودن پیمان آن وتحمیل شرایط شاق و دشوارآنرامیکردند بهیجان آمدند وشهر تبریز بر اثراحساسات مردم آن بیك پارچه آتش تبدیل گشته بود .

مردانیکه بیش از ده نفر از فرزندان رشید خودرا در آنجنك از دست داده بودند دست فرزندان کوچك خودرا گرفته و نزد شاه رفتند

که برای نگاهداری تمامیت خاك ایران و حفظ حیثیت ملی آخرین افراد خانواده خودرا تقدیم کنند ولی سفیر انگلیس فتحعلیشاه را مصمم به صلح نموده بود و بلافاصله شروع باقدام نمود ، از طرف دولت‌ایران میرزا ابوالحسن‌شیرازی بافرمانده نیروی روس در تفلیس ملاقات کرد و پس از شش ماه مذاکرات خسته کننده در یکی از قراء قراباغ بنام گلستان‌عهدنامه که شامل یك‌مقدمه و یازده فصل بود در تاریخ ۱۹ شوال ۱۲۲۸/۱۸۱۴ بامضاء رسید . و مدت دهسال که نیمی از آنرا برای خاطر فرانسه و نیمی دیگر برای مصالح‌انگلستان دولت ایران با نیروی روسیه‌دست بگریبان بود و بر اثر تحریکات آنان مهمترین جوانانش در شعله های فروزان آتش جنك سوختند بعلت عهد شکنی دولت های فرانسه و انگلیس که هر یك نیز در افروختن و تشدید آتش جنك عامل‌مؤثر بودند نتوانست با دولت نیرومندی چون روسیه‌که چشم طمع باستقلال و تمامیت اندوخته‌بود بجنك ادامه‌دهد ، چون‌ناپلئون بسزای عهدشکنی خود رسیده بود و انگلستان هم جنبه میانداری و میدانداری اروپا را پیدا کرده بود و برای اینکه ایران برای صلح آماده و فتحعلیشاه تسلیم افکار پلید سفیرش شود و هرچه زودتر با روسها از در سازش در آید ، برای تحمیل قرارداد صلح‌دست بکار دسائسی در خاور ایران شد وافاغنه و تراکمه را علیه فتحعلیشاه شوراند ضمناً وعده‌های پوچ و موهومی‌هم بایران داد . همانطورکه ناپلئون و ژنرال گاردان مفاد پیمان‌فین کن اشتاین را زیر پاگذاردندآنهاهم پابند قول وقرارخودنبودند .

باری این پادشاهی که در موقع حساس پیشنهاد های صلح

شرافتمندانه مارشال گودویچ را نپذیرفت با کمال خفت ننگین ترین قراردادهارا امضاء کرد ، قسمت مهم قفقاز و سه ملیون جمعیت را پس از دهسال جنك و از دست دادن یکصد و پنجاه هزار جوان ایرانی که خون آنها دشت و دمن قفقاز را آبیاری کرده بود پذیرفت .

ایکاش بخبط های خود پی برده بود و دیگر آلت دست این و آن واقع نمیشد زیرا هنوز ایران قدرت کافی برای جنك با همسایکان و سرکوبی یاغیان در دست داشت و افسوس که این پادشاه بیخرد و صدر اعظم نا آشنا بسیاستش نتوانستند یا نخواستند از گذشته پند گیرند ،

بخش هفتم

جنگ های عباس میرزا با ارتش عثمانی

گر چه در طول جنگهای دهساله ارتش عثمانی نسبت به بیطرفی خود وفادار ماند یعنی در حقیقت در اینمدت یا خود با دولت روس در حال جنك بود یا از ضعف وشکست آنها لذت میبرد ولی پس از پایان جنك وانعقاد پیمان گلستان چون ارتش ایران را ضعیف و خفیف میدیدند مرتباً درمرز مزاحمت ایرانیان را فراهم کرده و دست به تجاوزاتی میزدند تا آنجائیکه خسرو محمد پاشا فرمانده نیروی عثمانی چهریق از محال سلماس را از ایران مطالبه کرد ، نایب السلطنه یکی از خواص خود را برای مذاکره و اقناع عثمانیها نزد سردار ترك فرستاد ولی آن سردار با وضع تحقیر آمیزی پیك نایب السلطنه ایران را دستگیر و زندانی نمود بمجرد وصول این خبر قائم مقام ولیعهد را وادارمیکنند که فوراً برای تأدیب ترکها اقدام نماید باو گفت در صورت مسامحه وسهل انگاری دچار

عواقب شومی خواهیم شد .

عباس میرزا باده هزار سوار وپیاده از تبریز حرکت کرد بصوابدید قائم مقام در چالداران میدان جنك شاه اسمعیل صفوی اردومیزند ، پس از سان سپاه از آنجا بطرف وان پیشروی میکند مردم وآن سر تسلیم فرود میآورند و موکب شاهزاده را استقبال میکنند .

در سال ۱۲۳۷ دولت عثمانی بشدت بنای اذیت و آزار ایرانیان را میگذارد و حتی بدستور سلطان عثمانی کلیه زوار ایرانی را در عتبات عالیات دستگیر وزندانی مینمایند ومحمد پاشا فرمانده کل نیروهای عثمانی در مرزهای شروع به تعرض و دست اندازی بخاك ایران را کرده و چپان اوقلی با پنجاه هزار نفر مامور حمله بایران میشود .

عباس میرزا که در اینموقع در تبریز بود برحسب تأکید مرحوم قائم مقام همان شب اول ماه رمضان باعده حاضره که عبارت از شش هزار پیاده وچهارهزار سوار و ده عرابه توپ بود بطرف خوی حرکت میکند ولی چون نیروی عثمانی بالغ به پنجاه هزار نفر ازسربازان تازه نفس بوده ناچار دست بخدعه جنگی زده معبری را در پشت سر خود با توپخانه می بندد وسواران را درجناحین خود در دامنه کوهها مخفی نموده یکی ازسرداران را با چهار هزار پیاده در خط دفاع قرار میدهد ، چپان اوغلی که فوق العاده متهود و مغرور بود با تمام نیروی خود به قوای عباس میرزا حمله میکند ، هنگ های پیاده ایران از راههای مخصوص که آشنائی داشتند ظاهراً فرار اختیاد نموده و میدان تیر توپخانه را برای در بر گرفتن نیروی عثمانی آزاد میگذارند ، نیروی عثمانی که

تماماً در تنگه و دام افتادند بلافاصله سد آتش توپخانه شدیداً بروی آنها آتش مینمایند در همین موقع نیروی سوار نظام از کمین گاهها خارج شده و مشغول پذیرائی از مهمانهای ناخواندهٔ میشود وعباس میرزا شخصاً بایک گردان‌سوار بعقبه نیروی دشمن ضربات شدیدی واردمیسازد نتیجه این جنك چندساعته اضمحال ونابودی ارتش عثمانی و جاگذاردن چندین آتشبار توپخانه وچند هزار اسب و تفنك و از دست دادن چهل هزار سرباز و افسر بود ، بلافاصله دولت عثمانی تقاضای صلح مینماید که از جانب فتحلیشاه میرزا ابوالقاسم فرهانی ومیرزا تقی خان آشتیانی باسلامبول‌عزیمت‌مینمایندو‌پیمان‌صلح بنفع‌ایران‌درارزنةالروم بسته‌میشود وپاشای بغداد از این به بعد برای زوار ایرانی احتراماتی قائل‌میشود.



شاهزاده عباس میرزا نایب‌السلطنه و ولیعهد و فرمانده رشید ارتش ایران

بخش هشتم

علل جنگ دوم روس و ایران (۱۲۴۱)

۱ - پاره ئی از بزرگان قفقاز از جمله استانداره‌ای گرجستان و داغستان که تبعیت دولت روسیه را نپذیرفته و به‌ایران آمده بودند برای اینکه‌مجدداً برمرکب مراد سوار شوند اولیای اموررا به‌پس گرفتن خاك ازدست داده تحریك مینمودند، مسلمین وایرانیان مقیم خاك قفقاز که‌در اشغال روسیه بود از مظالم و تعدیات مامورین روسی به علما و درباریان شکایاتی میکردند.

۲ - چون عبارات و جملات پیمان انگلیس مبهم و گیج بود لذا منطقه بین ایروان ودریاچه گوکچا GOKCAA مورداختلاف ومذاکره رجع باینموضوع سالها مورد گفتگو بود و پیش از آنکه به نتیجه برسد نیروی نظامی روس آن نواحی‌را اشغال کرد، احساسات عمومی ایرانیان برعلیه دولت روس بهیجان آمد و مجاهدین ملی اجتماع کردند و فتحعلیشاه‌صلح طلب بدون توجه بعواقب کار تحت تأثیر این احساسات واقع شد و اجباراً پیمان گلستان را لغوکرد و پس از سیزده سال بخیال استرداد گرجستان افتاد.

هنگام انعقاد پیمان گلستان روسیه با فرانسه و عثمانی مشغول نبرد وکشمکش‌بود و صلاح و پیشرفت کار آندولت درآشتی با ایران

و ترك جنك بود.

سیزده سال دوره آرامش سپری شد، در روسیه نیکلای اول پس از الکساندر بامپراطوری میرسد در اینموقع با عقب نشینی تأثر انگیز ناپلئون از دشتهای وسیع و صحاری‌مهیب روسیه دیگر آن خطرهولناکی که از اروپا تمامیت و حاکمیت امپراطوری تزارها را تهدید میکرد بر طرف شده، بعلاوه باعثمانی هم سازش کرده بود دیگر هیچگونه مشکل وگرفتاری برای‌تزار آهنین‌نبود لذافرماندهان ومأمورین روسیه اقدامات تحریك آمیزی درمرز میکردند که اغتشاشاتی بروز کند و بعنوان آرامش وسرکوبی آشوب طلبان، ارتش شهر های مورد نظر را اشغال کنند و بالنتیجه جنك سر گیرد و تزار بمقصود خود که خلیج فارس‌است‌برسد.

در بهار سال ۱۲۴۱ هجری فتحعلیشاه که برای گردش وگذراندن تابستان به چمن سلطانیه آمده بود و اینموقع مصادف با مرك امپراطور روس و انتصاب تزار آهنین برادر او به سلطنت بود و سفیری با هدایا نزد فتحعلیشاه فرستاده بود، پادشاه نسبت بسفیر بی اعتنائی کرده و اشخاصی را مأمور کرد که سفیر را بخاك روسیه برگردانند این‌مأمورها منتهی بد سلوکی را باسفیر دولت روس نموده و بین راه بانهدید بقتل تمام اموال او را تصاحب کردند، از جمله‌شش هزار باجلوق‌نقد وچهار هزار تومان اثاث واموال اورا گرفتند.

باری دو نفر از علمای مقیم عتبات آقا سید محمد وآقاسید علی وبعضی از علمای ایران مانند آقاعبدالحسین و حاج‌ملا احمد تبریزی و عده‌دیگر فتوای جهاد یادفاع دادند.

درحالیکه جداً با تجدید جنگ باروس مخالف بود ومرحوم عباس میرزا نایب السلطنه هم که صدمات وتلخکامیهای جنگهای دهساله را چشیده بود آماده این جنگ خطرناک نبود او میگفت چندسال بیش نیست که ما سیصد هزار کشته و مجروح در قفقاز گذارده ایم ننگ این شکست را با فتوحات باختری ایران تا اندازه ای شستیم ارتش مهیب چپان اوغلی را چنان تار و مار کردیم که پنجاه عرابه توپ و تمام وسائل سنگین خود را در میدان رزم گذارده به ارزنة الروم متواری شدند ، همچنین داود پاشا حاکم بغداد و سلیمان پاشا با بیست هزار سوار و پیاده وتوپچانه که به کرمانشاه حمله برده بودند محمد علی میرزا ضرب دستی بآنها نشانداده و سلیمان پاشا را دستگیر نموده بدارالخلافه روانه نمود همچنین فتحی خان افغانی که با پنجاه هزار سوار بهرات حمله برده بود شجاع السلطنه اورا سرکوب نمود و نیز حضرت ایشان که با چهل هزار سوار ترکمن عازم استراباد بود در چنگال ملک آرا خورد شد در حقیقت اعاده حیثیتی کرده ایم پس دیگر علت ندارد خودرا دچار مخاطره جدید کنیم ودست بکاری زنیم که شکست وافتضاح آن صد در صد برای ما روشن است بنابراین بهیچوجه جنگ صلاح نیست وفرامین شاه را دراین خصوص تمکین نمی نمود .

دین و سیاست

ولی معاندین و سرداران رستم صولت اقدامات اورا عقیم گذاردند و علما و مجتهدین را وادار نمودند که فتوای جدیدی صادر کردند بدین مضمون که هر کس در هر مقام که منکر جنگ با روس وسرکوبی

کفار باشد خود از جمله کفار و ملحدین میباشد بوصول این خبر نایب السلطنه ناچار تن بقضا داد ، چون جز تسلیم و تمکین چارهٔ نداشت.

جنگ شروع میشود

در مرحله نخستین در تمام جبهه ها ارتش ایران فاتح بود ولی طمع بیجای فتحعلیشاه مانع از آن شد که بتوان از این همه فداکاری و موفقیت ها استفاده سیاسی و نظامی بدست آورد ، زیرا روسیه آماده جنگ نبود و بکوچکترین اشاره دولت روسیه حاضر بمصالحه و ممکن بود گرجستان مجدداً بایران ملحق گردد در مرحله دوم جنگ وضع طرفین بکلی تغییر کرد روسها شوره گل وقره باغ و قسمتی ازطالس را متصرف شدند و جنرال مد داف فرمانده نیروی روس مورد قدردانی واقع شد براثر امتیازات و ترفیعاتی که بافسران و افراد نیروی روسیه داده شد روحیه جنگی آنها تقویت و روحیه سربازان ایران برعکس ضعیف گردیده وتدارکات جنگی ارتش ایران بخوبی تأمین نمیشد .

در مرحله سوم جنگ ارتش روسیه بطرف رودخانه ارس هجوم برد و پل خدا آفرین را تصرف کرده و از رودخانه عبور نمود ، فعالیت و کوشش عباس میرزا و فداکاری محمد میرزا و دادن انعام و پاداشهای فراوان موجبات تقویت روحیه افراد رافراهم نمود تا آنجائیکه نیروی روس را بعقب راندند و آنها از ارس بطرف قره باغ عقب نشینی کرده

عبور از ارس

در مرحله چهارم جنگ که نیروی روسیه تقویت شده بود موجبات پریشانی و عقب نشینی غیر منظم نیروی ایران را فراهم نمود بطوریکه

کلیه ارتش ایران مجدداً باوضع بسیار نامطلوبی از رودخانه ارس پس نشستند وتمام توپخانه ووسایل سنگین ارتش بدست روسها افتاد.

فرمانده جنك در بادی امر ژنرال مارشال بسقویچ و معاون اوژنرال مدداف بود، غفلت امنا وسرداران ارتش موجب شد که ژنرال **ارسطوف** ضمن يك عمل غافل گیری تبریز را اشغال نمود و شرح آن از این قرار است.

پس از آنکه **حسین خان ساری اصلان** به پیروزیهای درخشانی نایل میشود. امساك شاه در فرستادن پول و مهمات وسرمای شدید بیموقع و شهادت امیر خان یکی از بزرگترین سرداران ایران دست بهم داده موجبات عقب نشینی ارتش ایران را فراهم میکنند. ولی در عین حال **عباس میرزا** نیروی مداف را در حوالی گنجه تار و مار کرده، بامید آماده کردن مجدد سپاه و حمله قطعی از ارس عبور نموده و در حدود مرند و خوی و تبریز به تجهیز نیرو و تکمیل وسایل اشتغال میورزید.

در این هنگام ژنرال **باسکویچ** بانیروی تازه نفسی به تفلیس میرسید.

از طرفی فتحعلیشاه برای بازدید جبهه به تبریز میاید، دانستن این نکته لازم است که اصولا هروقت فتحعلیشاه قدم بجبهه جنك میگذاشت سپاهیان ایران باشکست روبرو میشدند و فتحعلیشاه نسبت به فتوحات عباس میرزا ولیعهد رشك میبرد و حسد میورزید. معروف است وقتی خبر سقوط تبریز بتهران رسید شاه سرداران ووزراء ودرباریان را خواسته و میگوید شنیده ایم «این روسهای..... عباس میرزا را شکست داده و

تبریز که دارالسلطنه ایران است اشغال کرده اند حالا وقت آن رسیده که شخصاً بمیدان جنك رفته باهمین شمشیر (در این ضمن یکوجبی شمشیر را از نیام میکشد) سر این سگ توله هارا از تن جدا کنیم»

در این موقع درباریان متملق بخاك افتاده و میگویند قربان نکشید نکشید واگر شمشیرشهریار ازنیام در آید وای بحال ارس وای بحال ارس

در هر حال پس از اینکه عباس میرزا از خدمت پدر مرخص میشود دد ۲۸ اردیبهشت ماه برای غافل گیر کردن دشمن که عباس آباد (درساحل رود ارس) را محاصره نموده بود دستوراتی میدهد و نیروی تازه نفسی برای انجام يك دستبرد و جنك شبانه از رودخانه عبور میدهد ولی بدبختانه یکی ازارامنه برای دریافت انعام قابلی قبلا تصمیم ولیعهد ایران را باطلاع ژنرال باسکویچ میرساند واو هم در ساحل رودخانه دو هنگ پیاده و سواره را در کمین میگذارد به مجردیکه سربازان از گدار رودخانه مشغول عبور میشوند آنها را که هیچ انتظار وجود دشمن را در چنین مکانی نداشتند بدواً زیر آتش شدید گرفته و سپس باسواره نظام آنها را تعاقب مینماید.

عباس میرزا در مرند و صوفیان مجدداً به تجهیز نیرو میپردازد تا بمدافعین دژهای ایروان و اوچمیازین، سردار آباد امدادی برساند که در این ضمن حادثه ای غم انگیزی روی میدهد.

سقوط شهر تبریز

ژنرال باسکویچ در اواخر مرداد ماه ۱۲۴۳ نیروی خودرا به سه ستون تقسیم کرده در سمت های مختلفه روانه آذربایجان نمود.

فرمانده ستون سمت چپ بعهده سرتیپ ارستوف ARASTOF بود نامبرده با یك هجوم پل جلفا را متصرف شد و پس از وارد کـردن ضربات شدیدی که نیروی جان باز ایران مردانه در برابر آنها مقاومت میکردند خود را بکنار رودخانه تلخه رود میرساند و در روز بیست و یکم شهریور پس از حملات سخت پیاپی که کلیه آتشبارهای مهیب روس درآن شرکت داشتند راه تبریز پیش میگیرد .

شاهزاده جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا که شخصاً در اردوی آذربایجان و با اینکه سنش از ۱٦ سال تجاوز نکرده بود فرماندهی هنگی را عهده‌دار بوده‌است در تاریخ نو چنین مینویسد : شهر تبریز در ۱۲٤۳ بیست هزار نفر رعیت داشت و هشت هزار نفـر سرباز پیـاده و سـوار توپخانه پادگان آنشهر را تشکیل میدادند که توپخانه آن از ۱۲۰ عرابه تجاوز میکرد و این اوقات که خاقان مغفور از تبریز به تهران برمیگشت فرماندهی پادگان تبریز را بعهده آصف‌الدوله واگذار فرمودند .

در همین اوقات حاج میرزا یوسف مجتهد وفات کـرد و میر فتاح پسرش که جوان و مغرور بود و مـردم تبریـز بعلت ارادت بپدرش بـاو گرویدند .

آصف‌الدوله که عامل آذربایجان بود و مردم بدون آنکه بـاو امیدواری داشته باشند فقط از سخت گیریهای او میترسیدند در شهـر بخوشگذرانی مشغول بود .

خوانین مرند که هشت فرسنگی تبریز است و تا قلعه عباس آباد ده فرسنگ بیشتر فاصله ندارد باژنرال ارستوف بنای مراوده راگذاشتند

در این هنگام ژنرال بسکویچ از نجحوان بطرف تفلیس کـوچ نمود و شاهزاده ولیعهد هم از ایروان بیایزید و خوی مراجعت نمود بـه ژنرال ارسنف اطلاع دادند که در تبریز واحدهای نظامی قابل ملاحظه‌ای نیست و مردم از دست آصف‌الدوله بجان آمده و خـواهان ورود ارتش روس هستند بنابراین اگر ژنرال یکهزار نفر سرباز در عباس آباد بگذارد وبا سه‌هزار نفر از راه مرند متوجه تبریز شود مردم آنشهر که چشمشان به پرچم ارس بیفتد شورش و آشوب برپا کرده و مستحفظین تبـریـز را دستگیر خواهند کرد و نامه هائیکه میـر فتاح و اعوانش در اینخصوص نوشته بودند بنظر ژنرال رساندند .

« اگر جنرال ارستف ازارس عبور کرده از پشت کوههای مشو بدون سر و صدا سریعاً حرکت کرده غفلتا در حوالی تبریز سر رآورد مردم دروازه‌های شهررا بروی او بازخواهند کرد » .

ژنرال هم که بخت را باخود مساعد میدید بدون ترس و واهمه با سه‌هزار سالدات و هزار نفر قزاق وده عرابه توپ ازطریق مرند روانه تسخیر دارالسلطنه تبریز شد و تا قریه صوفیان کـه شش فرسخی تبریز است رسیـد .

هیچیك از امنای دولت مقیم تبریز از واقعه مطلع نبودند و بعد که گرد و غبار آنها نمودار شد اطـرافیان میر فتاح انتشار دادنـد کـه احتمالا نیروی شاهزاده ولیعهد است خلاصه آنقدر ایندست و آنـدست کردند که نیروی روس به تبریز نزدیك شد و اختلاف در موضوع تسلیم شهر یا مقاومت پیدا شد .

القصه آصف‌الدوله بسمت دروازه که مقابل لشگر روس بود موسوم

بدروازه گجئیل بالای برجها ایستاد و دو عرابه توپ را پر کرده آماده نگاهداشته بود و لشگر روس نیز درکنار تلخه رود که نیم فرسنگی شهر است ایستاده بودند و بمجرد آنکه قصد حرکت را نمودند باشلیك توپخانه آصف‌الدوله روبرو شدند .

ژنرال از شلیك توپ و بیرون نیامدن احدی از شهر نسبت به خوانین مرند بدگمان شده دستور زندان و آزار آنهارا داد .

در این ضمن میر فتاح و اطرافیانش بدروازه گجئیل رسیده و با زور دروازه را شکستند بخارج شهر رفتند (هنوز باغ مجتهد در گنجه باقیست که روسها اختصاص باین مجتهد زاده خائن داده بودند و حال اینکه مدفن حکیم نظامی زیر جاده افتاده . نگارنده) .

مستحفظین و پاسدارها که مشاهده نمودند خانواده نایب‌السلطنه را میرزا محمد خان لاریجانی و حاج عسکر خواجهٔ سرا از شهر خارج نمودند و مجتهد شهر دروازه را شکسته باستقبال ارتش روس رفت در انجام وظیفه سست شده و هر یك بگوشهٔ پناه بردند ، آصف‌الدوله نیز در خانه یکی از رعایا پنهان شد .

درهمین هنگام ژنرال استف که راهنمائی سواران مرند را خدعه تصور کرد و قصد مراجعت را داشت با اینموضوع روبرو شد لذاخوانین مرند را باهزار سوار به تعقیب کاروان عیال و اولاد نایب‌السلطنه روانه کرد و بدون رادع و مانعی بشهر تبریز وارد شد ، کلیه ذخایر و مهمات سی‌ساله عباس میرزا را تصرف کرد آصف‌الدوله را از پناهگاه خارج کرده بزندان فرستاد .

در همین روز ژنرال بسکویچ سردار آباد را تصرف کرد باوچ

کلیسا آمد و اخبار سقوط تبریز را در همه جا انتشار دادند و پادگان دژ ایروان باطراف پراکنده شدند وکلیه ارتش روس که سی هزارسوار نظام و سی هزار پیاده و توپخانه و مهندسی بود از ارس گذشتند روانه آذربایجان شدند .

مذاکرات صلح

« این بود نتیجه مداخله فتحعلیشاه درامور فرماندهی آذربایجان »

« و دسته گلی که در مورد انتصاب آصف‌الدوله نالایق بخرج داد ازطرفی درباریان رشوه‌خوار ، عباس‌میرزا راکه بابدبختی و بی‌پولی دست بگریبان بود بد نام کرده و از او سعایت و پیش آمد جنك را حمل برخیانت او مینمودند و اینطور وانمود میکردند که چون عباس میرزا با شروع جنك مخالف بوده میخواهد عمداً موجبات سر شکستگی شاهنشاه را فراهم نموده و حرف خودرا بکرسی بنشانند .

فتحعلیشاه هم در طول مدت جنك چند مرتبه ولیعهد را مورد کم مرحمتی و بیمهری قرار داد و در این ضمن ضربات شدید روسها موجب بهم خوردگی ارتش ایران را فراهم نمود ، بی کفایتی بعضی ازشاهزادگان و مداخلات بعضی از علما از جمله میر فتاح تبریزی اوضاع ارتش راز هم گسسته نموده بود ناچار ولیعهد پیشنهاد متارکه جنك و قرار داد صلح رانمود واین جریان راباطلاع فتحعلیشاه رساند مأمورین انگلیسی هم در اینقسمت پافشاری میکردند .

پادشاه شخصاً چند ساعتی به تنهائی حساب نمود که اینك سی‌هزار سپاهی و سیصد عرابه توپ از دست داده و ارتش روس تا قافلانکوه

نزدیك شده و اگر اصلاح نشود شاید بقیه کشور از دست برود بخصوص که کشور مغشوش است ؛ رضا قلیخان در قوچان و محمدخان در تربت دم از طغیان وعصیان میزنند ، عبدالرضا خان یـزدی در غیاب شاهزاده محمد ولی میرزا اموال اورا تصاحب کرده و عزم تسخیر اصفهان رادارد عباسقلی میـرزا حاکم کرمان که نوه دختری خاقان مغفور است هشت هزار نفر بلوچ را دور خود جمع کرده قصد تسخیر نائین و کاشان رادارد اما از طرفی از دست دادن ایروان ، نخجوان ، اردوباد و تسلیم طالش و مغان از همه مهمتر بیست کرور اشرفی نقد اینها مشکلات کار بود که تن دادن بآن برای جانشین آقا محمد خان (کسیکه ایران را از نیستی بصورتی در آورد که صفویه و ساسانیان آنرا ایران بـزرگ مینامیدند) کار آسانی نبود .

وحشت و تلاش انگلیسها

از طرفی انگلیسا که دیدند روسها بسرعت دارند بمرکـز ایـران نزدیك میشوند زنگ خطر هندوستان بصدا درآمـد ، باسرعتی خـودرا بمیان انداخته بروسها فرمان ایست دادند و پادشاه ایران‌را وادار بقبول پیشنهاد صلح نمودند منتها بیست کرور اشرفی به ده کـرور تقلیل یـافت و پیمان ننگین ترکمن چای بامضاء رسید .

چون در پیمانیکه ایران با انگلستان بسته بـود «هرگاه کشوری بایران حمله نماید دولت انگلستان سالی دویست هزار تومان بابت هزینه جنگی باید بدهد ، اینك که ششصد هزار تومان بابت این سه سال مطالبه شد نمایندگان انگلستان پاسخ دادند ؛ بطوریکه بـر ما معلوم شده است

پیشقدم این جنك دولت ایران بوده و روسیه را گناهی نبوده که دولت بریتانیا ششصد هزار تومان بدهد پس ازمذاکرات بسیار دولت انگلیس فقط دویست هزار تومان داد و آن ماده قرار داد را لغو نمود .



بخش هشتم

قتل وزیر مختار روس در باغ ایلچی

در این ضمن ژنرال گریبایدف بسمت سفارت مأمور ایران شد و چون شخصی بود سفاك و متكبر لذا با مأمورین دولت بخشونت رفتار میکرد حتی در حضور پادشاه رعایت ادب را نمی نمود و تحت عنوان اینکه اسرای گرجستان باید تسلیم او شوند ارامنه راکه در خدمت او بودند بعناوینی میفرستاد در منزل بازرگانان که اگر از اسرای قفقاز آنجا هستند آزاد کنند ، آنها هم سرزده یا جبراً بخانه مسلمانها ریخته و احساسات مردمرا جریحه‌دار میکردند ، تا اینکه برحسب اغوای آغا یعقوب نامی ، اشخاصیرا فرستاد منزل الهیار خان آصف الدوله و کنیزك گرجی را جبراً از خانه او بدر آورده و در سفارت روس که آنروز در باغ ایلچی و بازار تهران بود نگاهداشت ، مردم که از این جریان مطلع شدند رفتند بخانه حاج میرزا مسیح مجتهد و حکایت را گفتند ، مجتهد مزبور برای سفیر پیغام فرستاد و کنیزك را مطالبه نمود سفیر بفرستادگان مجتهد درشتی کرد بالاخره ارامنه وسالدات‌های روس مستحفظ گریبایدف بطرف مردم شلیك کردند و در حدود هفتاد نفر کشته شدند مردم که چنین دیدند اسلحه گرفته و بباغ ایلچی هجوم کردند ، آغا یعقوب و چند نفر ازکسان ایلچی مجدداً بکشتار مردم مشغول شدند و مسلمان هاکه

چنین دیدند بباغ ایلچی ریخته جنرال گریبایدف و تمام کسان اورا کشتند مگر ملسوف نایب ایلچی که بخانه مسلمانی پناه برده بود و تمام اموال سفارت را تاراج کردند . دوم شعبان ۱۲۴۳ .

برای این پیش آمد غیر منتظره چیزهائی گفته و نوشته اند از جمله بعضی از نویسندگان آن عصر واقعه را فقط امور مذهبی و تعقیب مردم و دستور مجتهد نمیدانند بلکه عقیده دارند عده ئی از درباریان و بخصوص شاهزادگان که نسبت بولیعهد خوشبین نبودند و از پیمان ترکمن چای سخت ناراضی بودند چون نمیتوانستند شاه را بجنگ سوم وادار کنند توسط علماء این صحنه را باکمال استادی ومهارت تهیه کردند تا بروسیه اعلان جنگ بدهد .

عباس میرزا که از تحریکات دربار اطلاع داشت پس از اطلاع از وقوع این حادثه و مشورت با قائم مقام قرار شد واقعه را باطلاع ژنرال فلد مارشال پاسکوویچ برساند و نظر اورا بفهمد ، آیا این موضوع را برای جنگ سوم مستمسك قرار خواهند داد یا خیر .

ولی نامه پاسکوویچ پرده ابهام را برداشت و معلوم شد روسیه مایل و آماده جنگ سوم هست .

اینك نامه ژنرال مارشال پاسکوویچ :

« شاه معظم پدرشما میخواهد شروع بجنگ نماید ما در استانهای »
« مرزی جز در دژها نیروئی برای دفاع نداریم . پس شما میتوانید در »
« ماه ژوئن وارد کشور بیدفاع روسیه بشوید و آنرا غارت کنید ولی »
« نمیتوانید استحکامات آنرا تصرف کنید و جرأت پیشرفت و پشت سر »

« گذاردن استحکامات مهیب را نخواهید داشت ، در عوض ماه اکتبر که »
« کوههای شما در زیر برف است من بطرف تبریز حمله کرده و »
« آذربایجان را تصرف میکنم بدون آنکه هرگز آنرا بشما پس بدهم ،
« دیگر امید رسیدن بتاج و تخت هم برای شما نخواهد ماند . »
« سالی بیش نخواهد گذشت که سلسله قاجاریه از سلطنت کردن »
« محروم میشوند ، استقلال سیاسی شما در دست ماست ، امیدواری های »
« شما باید بروسیه باشد ، روسیه میتواند شما را حمایت نماید وعده های »
« انگلستان و قول عثمانی هیچکدام را باور نکنید ، انگلیسها »
« از شما دفاع نخواهند کرد سیاست آنها جز نگاهداری مستملکات »
« هندوستان چیز دیگری نیست ، ما میتوانیم در آسیا کشور را مسخر »
« کنیم و ترسی هم نداریم ، در اروپا نگاه نمیکنند که ببینند در ایران »
چه کسی حکومت میکنند ... »

ضمناً توصیه کرده بود که فوراً هیئت متشخص و وزینی برای تسلیت و عذر خواهی بدربار پترز بورگ فرستاده شود که هم عذر قتل سفیر خواسته شود و هم بدین وسیله مقام و عظمت خود را در انظار حفظ نموده باشند .

البته گفته های مالسوف نایب سفارت که در روز حادثه بوسیله سربازان از چنگ شورشیان نجات یافته بود و کاملا بیگناهی دولت ایران را ثابت میکرد در جای خود بسیار مؤثر واقع شد . از همه مهمتر تأثیر خامه میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود و با مشورت او قرار شد محمدخان زنگنه امیر نظام و میرزا محمد تقی (امیر کبیر صدر اعظم ناصرالدین شاه) محمد حسین خان ایشك آقاسی باشی بعجله تدارك سفر را دیده

تا در معیت امیر زاده خسرو میرزا که از شاهزادگان رشید و خـوش اندام و زیبای قاجاریه بود حرکت نماید.

نامه عذر خواهی فتحلیشاه بامپراطور روسیه

ضمناً این نامه را قائم مقام فراهانی از زبان فتحلیشاه نگاشت :

اول دفتر بنام ایـزد دانـا

صانع و پروردگار حی توانا

وجودی بیمثل و مانند مبرا از چون و چند که عادل و عالم وقاهر برظالم ، پاداش هر نیك وبد را اندازه و حـد نهاده ، بحکمت بالغـه خود ، بدکاران را زجر وعذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد ودرود نامعدود بروان پیغمبـران راست کار و پیشوایان فرخنده کردار باد.»

« و بعد چون بر رأی حقایق نمای آن پادشاه ذیجاه انصاف کیش ، عدالت اندیش ، تاجدار بازیب و فر ، شهریار بر و بحر ، برادر والاگهر خجسته اختر ، امپراطور ممالك روسیه و مضافات که دولتش بی خطـر است و راتیش با فتح و ظفر ، مخفی و مستور نماناد . »

« که ایلچی آندولت را، در پایتخت این دولت باقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او باجهال شهر ،آسیبی رسیده که تدبیر و تدارك آن بر ذمه کارگذاران ایندولت واقعی واجب و لازم افتاد . »

« لهذا : اولا برای تمهید مقدمات و عذر خواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی ، فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بپایتخت دولت بهیه روسیه فرستاد و حقیقت ناگاهی این حادثه و ناآگاهی امنای ایندولت را در نامه صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم . »

« وثانیاً نظر بکمال یگانگی واتفاق که مابین ایندوحضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خـود ثابت دانسته ، هرکه را در اینکار زشت وکردار ناسزا اندك مدخلیتی تـواند داشت ، باندازه واستحقاق مورد سیاست وحد و اخراج بلد نمودیم ، حتی داروغه شهر وکدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیر خبر دار شده و قبل از وقوع این حادثه ؛ ضابطه شهر و محله را محکم نداشته اند ، ع زل و تنبیه و ترجمان کردیم . بالا تر از همه اینها ، پاداش و سزائی بود که نسبت به عالیجناب میرزا مسیح وارد آمـد ، با مرتبه اجتهاد در دین اسلام و اقتفاء و اقتدائی که در زمره عوام و خواص باو داشتند ، بواسطه اجتماعیکه مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایره او کرده بودند ، گذشت واغماض را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد پس چون اعلام این گزارش بآن برادر نیکو سیر لازم بود ، به تحریر این نامه دوستی علامه پرداخته اعلام تفـاصیل اوضاعرا بفرزند مؤید موفق ، نایب السلطنه عبـاس میـرزا محول داشتیم ، امید از درگاه پروردگار داریم ؛ که دمبدم مراتب و داد ایندو دولت ابدیت بنیاد ، در ترقی و ازدیاد بـاشد و روابط دوستی و یگانگی حضرتین پیوسته به آمد و شد رسل و رسائل مبادله ومضاعف گردد و العاقبة الباقیه تحریراً فی شهر ربیع الاول ۱۲۴۵ . »

بدیهی است فتحلیشاه پس از قتل فجیع گریباندف مسببین اصلی آشوب را دستگیر و زندانی مینماید ویکی از آنهاکه از اشرار بود بدار میآویزد و میرزا مسیح مجتهد را که نفوذ فوق العاده‌ای در میان مردم داشت پس از مدتی کشمکش ومذاکره بعتبات بعنوان تبعید روانه مینماید.

هیئت اعزامی بریاست خسرو میرزا روانه پطرز بورك میشوند از آنطرف امپراطور روسیه با عموم وزراء و ژنرالها وکلیه افـراد پـادگان پایتخت تا یکفرسنك هیئت ایرانی را استقبال میکنند وهنگام ورود آنها توپخانه به شلیك مشغول میشوند .

طرز رفتار شاهزاده ایران فوق العاده مـورد توجه امپراطـور و سایر رجال روسیه میشود تا آنجاکه تزار یك کرور ازمجموع غرامات راکه هنوز تسلیم کارکنان روسیه نشده بود باومی بخشد و وعده مهلت پرداخت یك کرور دیگر را بمدت پنجسال بتأخیر میاندازد .

خسرو میرزا نیز هدایا و پیش کشی هارا به اعلیحضرتین وسایـر رجال دربار تقسیم و پس از دوماه توقف بایران مراجعت میکند .

نتایج حاصله از جنگ دوم ایران و روس

جنك دوم روس و ایران با شرایط نسبتاً سهلی بپایان رسید وچون روسها گرفتار مزاحمت عثمانیها شده بودند تقاضای گزافی نکرده فقط به الحاق ایروان و نخجوان و سه ملیون پوند (ده کرور اشرفی) غرامت راضی شدند ، بعلاوه لنکران و قسمتی از طالش بدست روسهـا افتاد و رودخانه ارس تا محل قردونی مـرز طبیعی دو کشور را تشکیل داد ولی این پیمان اصول کاپیتولاسیون را در ایران برقرار نمود که اتباع روس هر گناهی کردند فقط در کنسولخانه روسیه مـورد دادرسی قـرار گیرند که بعداً این ماده مورد اتکاء سایر دول بزرگ دنیا شد ، هنگامی که در گیلان کنسول روس مردم راتشویق میکرد که هر کس تبعه روسیه بشود از دادن مالیات و باجهای معموله معافست مردم اجتماع کرده و نزد

کارگذاران ایران رفتند که بچه علت رعیت داخله خراج و بـاج بدهد و خارجه ندهد این موضوع سبب میشود که عموم مردم ترك تابعیت کنند ، کارگذار با حال عصبانی جبه و چکمه پوشیده کالسکه سوار شده بعجله به کنسولخانه میرود پس از ساعتی باقیافه بشاش برمیگردد مردم که منتظر نتیجه مذاکره آنها بودند میپرسند نتیجه مذاکره چه شد او جبه را بـه کناری انداخته میگوید بالاخره پس از یکساعت مذاکرات قرار شـد **خارجه ندهد داخله بدهد !!**

تا در سال ۱۳۱۲ در سلطنت اعلیحضرت پهلوی فقید اصول کاپیتولاسیون ملغا گردید .

بطوریکه دیدیم جنگهای دهساله ایران روس باین ترتیب انجام یافت :

چهار سال نخست باپایداری ایرانیان و وارد آوردن لطمات شدیدی به ارتش روس ، دو سالی که افسران فرانسوی در جنك شرکت نمودند وآموزش واحدها را زیر نظر داشتند ، بهمین ، تـحول روح شهامت و وسرکش سربازان ایرانی را (که عموماً از ایـلایات و بیاد عـهد باستان شاهنامه میخواندند ومی جنگیدند) ضعیف کرد وغالباً دچار شکست میشدند بخصوص پس ازکنار جوئی فرانسوی ها (بعلت نزدیکی ناپلئون باالکساندر امپراطور روسیه) که ضعف ارتش ایران محسوس بود .

پس از سرپرستی انگلیسها که نیم تنه آبی فرانسوی به نیم تنه قرمز انگلیسی تبدیل شد و ۷۰ افسر درجه دار وسربازانگلیسی بایران آمدند این شکست ها تا اندازه ئی ترمیم میشد که دولت انگلیس بادولت روس

نزدیك گردید و برعلیه فرانسه اتحادیه‌ای تشکیل داد حتی سوء ظنی حاصل شد که اطلاعات ازارتش ایران بوسیله بعضی ازهمین افراد بروسها داده‌میشد ، اینجا دیگر ضربت‌های روسیه بسیار قوی و کشنده‌بود زیرا انگلیسها میدان جنگ را (که تا این ساعت مجدانه اداره میکردند حتی عده انگلیسی مجروح و کشته شدند) یکمرتبه رها کرده و به تهران رفتند .

به اصرار قائمقام چند نفری از آنها برای حفظ روحیه افسران وافراد ایرانی باحقوق بیشتری درارتش آذربایجان باقیماند ولی نه آنها آن مجاهدت گذشته را داشتند ونه عباس میرزا بانها خوشبین بود اینها تاسال ۱۸۱۵ درارتش کروکری میکردند ، «درلینموقع که بناپارت ازالب گریخت وسلطنت فرانسه را دردست گرفت » روز نه امیدی بود برای عباس میرزا نایب السطه بودفوراً برای استخدام مستشاران فرانسوی ماموری به نزد ناپلئون فرستاد اما این امپراطوری بیش ازیکصد ، روز نکشید که انگلیسیها اورا به سنت هلن بردند ناچار کار آموزش ارتش ایـران بدست سرداران ایرانی افتاد - بر اثر مجاهدت مرحوم قائم مقام ارتش ایران مجدداً رونقی گرفت ونیرومند شد بطوریکه درتمام جنگهای باعثمانی‌ها مظفرومنصور بیرون آمد وپیمان ابرومند ارزنة الروم نتیجه جدیت همین ارتش نیرومند بود . ولی هنوزجسته گریخته چند نفر انگلیسی دراستخدام ارتش ایران باقیمانده و «جای مهری برای خود باقی گذارده بودند» ضمناً ازوضع ارتش وپیشرفتهای آن دولت متبوعه را مطلع میساختند .

اوضاع نظام ایران باین نحو بود تا باز آتش جنگ دوم ایـران و روس روشن شد .

بخش نهم

آشوبها و اغتشاشات

باری شکست هائیکه در نتیجه جنك باروسیه نصیب ارتش ایران شد و پیمان های سنگینی راکه بر اثر بی کفایتی زمامداران ودرباریـان و مداخلات انگلستان بایران تحمیل شد موجبات بروز آشوب‌ها واغتشاشاتی دراطراف واکناف ایران گردید زیرا بین آنمردم اشخاصیکه در رکاب نادر شمشیر زده زیاد بودند وبهیچوجه حاضر نبودند زیر باراین ننگ بروند.

ازجمله طغیان حسنعلی میرزا شجاع السطنه درکرمان

وطغیان خوانین خراسان برعلیه محمد ولی میرزا والی خراسان کـه نامردانه مرتکب قتل اسحق خان تربتی شده بود ، قیام عبدالرضاخان یزدی که سودای استقلال برسرداشت، لذادرغیاب محمد ولیمیرزا حاکم یزد عیال او را از شهر اخراج نموده واموال اورا متصرف شد .

همچنین عباسقلی میرزا حکومت کرمان با هشت هزار بلوچ برای تصرف تهران عازم یزد وکاشان بودکه کلیه این انقلابات را شاهزاده ولیعهد پس از پیمان ترکمانچای یکی بعداز دیگری خاموش نمود .

مهم تر ازهمه موضوع احمد علی میرزا بودکـه درخراسان دم از استقلال میزد وبا غوای خوانین سرکش خراسان در صدد بود که از ورود نایب السطه بخراسان جلوگیری کند وهنگامیکه باوخبر رسیدکه نایب السلطنه به‌بشاهرودرسید احمد میرزا شخصاً زبان پیك را برید و

بانتظار مقابله باولیعهد به جمع اوری سرباز ومالیات پرداخت .

ولیعهد میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام را بایك هنگ سوار مامور دستیگری رضاقلیخان قوچانی نمود . رضا قلیخان که تاب پایداری نداشت تسلیم قائم‌مقام شد وبوساطت آنمرحوم مورد عفو واقع گردید . از آنجا مستقیماً عازم مشهد شد ، احمد علیمیرزا ازترس موکب ولیعهدرا استقبال کرد ولی شاهزاده عباس میرزا او را دستگیر و تحت الحفظ روانه دارالخلافه نمود .

خسرومیرزا را نیز مامور تصرف دژ ترشیز کرد . جعفرقلیخان ترشیزی دوماهی دژ را بخوبی دفاع کرد ولی چون آب ومهماتش بپایان رسید ومردم کاشمر هم ازطغیان او اظهار تنفر میکردند ناچار دژ کاشمر را با خروارها غله وخواربار تسلیم نمود .

ازطرفی رضاقلیخان و جعفرقلیخان قوچانی که دژهای مستحکمی داشتند ازتأدیه مالیات وخراج معموله خودداری وبرعلیه دولت عصیان گرده بودند ، اردوی ولیعهد آن دژهارا محاصره نمود ، دراینموقع اله قلی توره پادشاه خیوه باسی هزارسوار باسم گرفتن زکوة بسرخس آمده واردوزد ومنتظر نتیجه عملیات ولیعهد بود ، ولی پس از تسخیر دژ هـای قوچان وشیروان ونامه‌های سختی که قائم‌مقام باونوشت کسی را بعذرخواهی نزد ولیعهد فرستاد وبخیوه برگشت . روزجمعه بیست وپنجم ربیع الثانی ۱۲۴۸ نایب السلطه خوشحال وخرم بادوهنگ سالدات روس وهنگ‌های دیگر سربازان ایرانی ، کلیه دژهـای یاغیان راخراب کرده وبمراحل دیگر رزم وسرکوبی سایرین پرداخت .

از آنجا سروقت علیمراد خان عشق آبادی رفته دژعشق آباد را خراب وعلمرادخان را تحت الحفظ بمشهد فرستاد .

در وقایع سال ۱۲۴۹ شاهزاده جهانگیر میرزا مینویسد .

چون بهار پرملال اینسال بساط انداز محفل غم شد ودسته دسته گل وگیاه خود را بلباس عزا نموده بنوای بلبلان نوجوان ، برخوان غم نشانید . لاله ها را باد داغدیده از گوشه ها چمن بیرون آورد ودیده‌های نرگس رامانند دیده والهها متحیرانه باسرچوب ازتوده خاك بیرون کشید و بنفشه را جامه ماتم پوشانید ، خون شرمساران سر افکنده در میان اطفال ریاحین جلوه‌گر نمود و نیلوفر را با سیلی محنت رخساره نیلی ساخت تا نظارگیان گلش جهانرا عبرتی از بیوفائی روزگار ناپایدار پدید آید ودل سردی حاصل‌نماید .

از آن سرد آمد ایـن کاخ دل اویز
که چون جاگرم کردی گویدت خیز

در این هنگام فتحعلیشاه . نایب السلطنه را به تهران احضار نمود وکلیه سران یاغی خراسان وعبدالرضایزدی که درغیاب محمد ولیمیرزا حاکم یزد عام طغیان بر افراشته بود با وضـع مخصوص از بازار وچار سوقها عبورداد . بعمارت گلستان برد ازسان شاه گذارند ، کلیه آنها را به تبعید وزندان فرمان داد فقط عبدالرضا را دراختیار محمد ولی‌میرزا گذارد او هم کلیه فرزندان و خدمتگاران خـود را به چاقو و قیچی و ساطور وکارت مسلح نمود . و در زندان غفلتاً برسر او ریختند وقیمه‌قیمه‌اش نمودند .

بخش دهم

وقایع افغانستان

درمدتیکه ارتش ایران سرگرم جنگ باروسیه بود افاغنه گاه و بیگاه آشوبی برپاکرده حتی به بازرگانان وکاروانان ایران در خاک خراسان دستبرد میزدند اسیرمیکرفتند.

دولت انگلیس هم بطغیان آنها دامن میزد زیرا فرمانفرمای هندوستان افغانستان را سنگر هندوستان وهرات‌را کلید مستملکات‌شبه قاره‌هند تشخیص داده‌بود، بخصوص روسها پس از پیمان‌ترکمن چای رویه خصمانه را نسبت بایران بروش دوستانه تبدیل کرده بودند و خیال انگلستان از این حیث ناراحت بود، لذا مرتب حکام محلی مخصوصاً کامران‌حاکم هرات را تطمیع کرده بعدم‌اطاعت وادارش میساختند.

پس از مراجعت، سلطان خیوه برای تصرف دژ های سرخس که در دست تراکمه بود و آنها آنجا را مبداء عملیات و مرکز داد وستد اسرا ساخته بودند و مرتب در راه های خراسان مزاحم کار و آنها میشدند، نایب‌السطنه با سه هنگ سوار و سه هنگ پیاده و ۳۲ عرابه توپ سرخس را محاصره کرد و پس از چندی آن دژ را متصرف شد وسه هزاد نفر ایرانی را از اسارت نجات داد، این واقعه در آسیای مرکزی انعکاس عجیبی بخشید و خوانین ترکستان که گاه‌گاه دم از استقلال میزدند هرکدام سرجای خودآرام نشتند»

ازطرف دیگر کامران امیرهرات ازچند سال‌باینطرف بدون‌اینکه

مستقیماً ورسماً ازاوامردربارایران‌سرپیچی کندخودرا نسبت‌بپادشاه‌ایران مطیع نشان‌میداد وطبق‌معمول‌خراجی بدربارتهران‌میفرستاد منتهی مانند سایرامرای‌واستانداران آنطور که بایدوقعی‌بدستورات دربارنمیگذارد».

برای تادیب او عباس میرزا درمشهد اردوئی بفرماندی محمد میرزا (سومین‌پادشاه قاجاریه) روانه هرات نمود، این سپاه پیش از آنکه غوریان را متصرف کنند روانه هرات شدند، کامران هم که کار را سخت‌دید از طوایف مختلفه هزاره و افاغنه کومك خواست و دروازه های دژ مستحکم هرات را بسته بدفاع پرداختند.

تیپ سوار نظام بفرماندهی خسرو میرزا پس از زدوخورد های تل بنگی، تخت صفر و تپه های اطراف دروازه خوش که سرکوب به کنگره‌های دژ بود تسخیروسنگربندی نمودند ولی تلاش برای‌تصرف هرات بجائی نرسید و نایب‌السلطنه هم که بیمار بود عجله داشت پیش‌از آنکه بمیرد‌کار هرات را یکسره کرده باشد، باهمان حال‌کسالت عازم هرات شد، قائم مقام بااین فکر جداً مخالفت کرد و حاضر شد شخصاً این‌مأموریت‌را انجام دهد، لذا بااینکه مفارقت نایب السلطنه برای او مشکل بود ناچار باهشت‌هزار نفر سوار وپیاده و توپخانه عازم هرات‌شد.

به مجرد ورود قائم مقام برای پایان دادن‌کار هرات خسرو میرزا را باسه‌هزار پیاده ودوازده عرابه توپ مأمور سرکوبی شیر محمد خان هزاره و محمد رضا خان فراهانی را باپنجهرار نفر سرباز عراقی و خراسانی به محاصره و تسخیر غوریان نمود، صمصام خان سرتیب را با اردوئی بطرف میمه روانه و محبعلی خان سرتیب ماکوئی را

مأمور دروازه های شمالی هرات کرد باین ترتیب حلقهٔ محاصره روز
روز بروز تنگ تر میشد .

مرگ نایب‌السلطنه

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فلکشان بگذارد که قراری گیرد

که ناگاه خبر فوت نایب‌السلطنه به اردو رسید عباس میرزا در بتدای جنگ دوم با روسیه به بیماری سل مبتلا گردیده بود و معالجات پزشکان از شدت بیماری تا اندازه‌ئی جلوگیری میکرد ولی نتیجه قطعی نداشت تااینکه شب نهم جمادی‌الاخر ۱۲۴۹ در سن ۴۸ سالگی ازجهان فانی بدار باقی شتافت ، بااینکه درحین فوت ۲۶ پسر و ۲۱ دختر داشت معهذا در آن هنگام هیچیك از ۴۷ اولاد در بستر او حاضر نبودند .

قائم مقام با مشورت محمد میرزا موضوع فوت نایب‌السلطنه را از سربازان که سرگرم محاصره هرات بودند مکتوم داشته و بسرعت خودرا بمشهد میرساند ولی بالاخره خبر به هرات رسید ، محمد میرزا برحسب پیشنهاد قائم مقام باکامران قرارمتارکه گذارده واسرا را از او پس گرفتند کامران نیز متعهد شد دیگر از دستورات شاهنشاه ایران سرپیچی نکند ، کلیه سپاهیان بالباس عزا وارد مشهد شدند جلد تفنگها و سر توپها را بارچه سیاه کشیدند بدستور قائم مقام عزاداری باشکوهی انجام شد .

محمدمیرزا برحسب اصرار قائم‌مقام واجازه فتحعلیشاه بطهران آمد و طبق فرمان بجای پدر بسمت ولیعهدی ایران منصوب و به‌سرپرستی آذربایجان اعزام گردید .

مرگ فتحعلیشاه و اغتشاشات داخلی

فتحعلیشاه برای ترساندن حسینعلی میرزا فرمانفرما که پس ازمرگ نایب‌السلطنه اورا از زندان بدرآورده و حکومت فارس و کرمان رابا او داده بود باصفهان عزیمت نمود و دستور داد فرمانفرما با مالیات و خراج عقب افتاده در اصفهان شرفیاب شود حسینعلی میرزا باصفهان آمد و چیز مختصری تقدیم کرد ولی بدستور شاه حسام‌السلطنه به حساب او رسیدگی کرد چهار صد هزار تومان باقی دار شد ، شاه فرمانفرما را باختیار حسام-السلطنه گذارده که اورا بفارس ببرد و تا دینار آخر وجوه را از او بگیرد سپس اورا بنزد شاه بازآورد ، هنوز آنها دو منزل از اصفهان دور نشده بودندکه که در شب نوزدهم جمادی‌الاخر ۱۲۵۰ تاج و تارك پادشاهی را باتمام حرص و ولعی که داشت با ۵۳ پسر و ۶۰ دختر گذارد بگورستان قم پناه برد واین درست یکسال و ده روز پس از مرگ نایب‌السلطنه عباس میرزا بود ، بمجرد انتشار این خبر « با اینکه بیشتراز ۲۰۰ نفر اولاد و امجادش در زندگیش مرده بودند معهذا نزدیك ۷۰۰ پسر و دختر و نوه داشت » .

در تهران علیشاه ظل‌السلطان فرزند خاقان مغفور به سلطنت برخاست و بتخت سلطنت نشست و حسینعلی میرزا فرمانفرما هم در فارس به سلطنت قیام کرد و لشگری آراست ، خلاصه از هرطرف کشور کسی سر بلند کرد ، چون برادران عباس‌میرزا حتی درزنده بودن او خودرا برای ولیعهدی ذیحق میدانستند اینك که او و فتحعلیشاه هر دو بدیار نیستی رفته‌اند طبیعی است که بآسانی زیر بار سلطنت محمد شاه نمیروند ولی تدبیر مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام تمام موانع رایکی پس ازدیگری

از بین میبرد و محمد شاه را بابودن حریفان سرسخت و لایق به اورنك شاهی نشاند وتاج کیانی برسرش نهاد .

خلاصه میرزا ابوالقاسم فراهانی صدر اعظم توانای ایران یگانه مرد ورزیده و سیاستمدار سرسختی است که بواسطه اطلاعات و تجارب خود بهتر باوضاع و احوال سیاست همسایگان ایران آشنا بود و طوری برآن احاطه داشت که ممکن نبود بهیچوجه از او امتیازی که از آنراه زیانی متوجه دولت ایران باشد بدست آورند یا بکاری وادارش نمایند که منافع ایران در آن ملحوظ نباشد . قائم مقام همچنین ازامور داخلی ایران نیز کاملا آگاهی داشت ، این است که انگلیسیها یقین کرده بودند تا اوصدر امور است ممکن نیست بتوان در امور داخلی ایران نفوذ پیدا کرد و این رویه درست عکس آن بود که انگلیسیها بآن معتادشده بودند .

فتحعلیشاه همواره شیفته و مفتون هدایا و پیش کشی های گرانبهای انگلیسیها بود و متجاوز از ۲۵ سال **میرزا ابوالحسن شیرازی** وزیر امور خارجه ایران بودسالی یکهزار و پانصد تومان ازانگلستان مقرری داشت . اغلب وزراء و درباریان هم احتمالا کم و بیش رشوه میگرفتند و باآنها ارتباط داشته‌اند ، این بود که فتحعلیشاه و وزیر خارجه‌اش همیشه خودرا مدیون احسان دربار لندن میدانستند ، هرگاه نماینده تازه‌ای از انگلستان یاهندوستان میرسید درپنهانی تحقیق مینمود تا آگاه شوداین شخص چه هدیه گران بهائی برای او آورده همین شاه بود که اعتمادالسلطنه را بپاس حق‌شناسی در دیك آبجوش انداخت اینك ببینیم نوه خاقان فداکاری قائم مقام را چه پاداش میدهد .

الحق این شاه قجر مانند جدش پاداش مناسبی بولینعمت خود داد ؟ !

اینك محمدشاه غازی منازعین را ازبین برده و چون شکایات زیاد از تجاوز کامران و افاغنه هزاره میرسد مرحوم قائم مقام طرح حمله بافغانستان را تهیه کرد و اصراری داشت تا زودتر کار کامران را یکسره نمایند زیرا اگر سربازان مدتی بیکار شوند صرف نظر از تنبلی پراکنده خواهند شد ، درصورتیکه اطلاع رسیده بود کامران روزبروز به تقویت سپاه و استحکام قلاع هرات و غوریان ، همه میپرداخت .

باید اذعان کرد که کنت سیمونونچ **COMTE SIMONUH** که یکی از افسران مجرب و وزیر مختار دولت روسیه در دیار ایران بود شاه و صدر اعظم را تحریص میکرد که کار افغانستان زود تریکسره شود ولی مامورین انگلیسی بخصوص سرجان مکنیل **SIR.JOHN-MECNILL** وزیر مختار بریتانیا که میل نداشت این سنگر مهم هندوستان را از دست بدهد شاه را از عواقب اینکار میترساند ولی قائم مقام را نمیتوانست قانع کند و هروقت با او صحبت افغانستان را درمیان نهاد که شاید اورا از بسیج سپاه و تصرف هرات منصرف کند صدراعظم ماده نهم قرار داد منعقده ۲۵ نوامبر (۱۰ ذیحجه ۱۲۲۹) را باو متذکر میشد و این چنین است :

« اگر جنك و نزاعی فیمابین دولت علیه ایران و افغانستان اتفاق »
« افتد ، اولیای دولت بهیه انگلیس را در آنمیان کاری نیست وبهیچ »
« طرف کومك و امدادی نخواهد کرد، مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه »
« صلح گردد »

بهیچ ترتیب نمیشد اورا قانع کرد که از افغانستان چشم بپوشد اهل رشوه و پول گرفتن از بیگانگان نبود ، از طرفی خداوند در وجود اینمرد ترس خلق نکرده بود . ناچار باید اورا فدای منافع و مصالح انگلستان نمود ! !

ورود دومین هیئت نظامی انگلستان

در این هنگام دومین هیئت نظامی انگلستان وارد ایران شده ، راولین سن RAWLIN SON ستوددارت STODDART ، شیل SHEIL ، دارسی تود DARCY TODD از افسران سیاسی انگلیس بودند ، هدایا واسلحه زیادی برای پیش کشی آورده بودند ولی درباریان از آنها خوب پذیرائی نمیکردند زیرا قائم مقام از مداخله بیگانگان خوشش نمی آمد بخصوص میل نداشت امور ارتش ایران را بدست افسرانی از کشورهای مجاور ایران بسپارد پس از رفع خطر ناپلئون ایران دیگر برای انگلستان دارای وزن سیاسی نبود ، تا جائیکه امور سیاسی این کشور را بحکومت هندوستان محول نمودند و در جنگهای دوم ایران و روس بکلی ایرانرا فراموش و ترک کردند .

واتسون WATSON نویسنده انگلیسی در کتاب خود مینویسد :

« محمد شاه در این هنگام کاملا در تحت نظر قائم مقام وزیر خود میباشد این وزیر فوق العاده ، مدام مواظب شاه است و راضی نیست کسی بدون اطلاع او بنزد شاه برود مگر کسانیکه خودش تعیین کرده باشد . »

« .... قائم مقام کاملا با نظر نماینده مختار انگلیس مخالفت میکرد »

« .... قائم مقام تمام امور دولت ایران را سفت و سخت در دست خود گرفته است و بر آقای جوان خود همانقدر نفوذ واقتدار دارد که کاردینال مازارن برلوئی چهاردهم پادشاه فرانسه داشت شاه ایران با بودن او حتی جرأت این را ندارد که بنوکران مخصوص خود بدون مشورت با صدراعظم امری صادر کند . »

« .... قائم مقام به هیچکس اعتماد ندارد و تمام رشته های امور دولتی ایران را خود بدست گرفته است » البته این قدرت و تمرکز امور زیاد طول نکشید و در شب آخر صفر ۱۲۵۱ (۲۶ جون ۱۸۳۵) بزرگترین رجل سیاسی و برگزیده ترین دانشمند وطن پرست ایران باشاره بیگانگان بدیار نیستی روانه گردید و ایرانیان را در ماتم خود عزادار و گریان نمود ، پس از شهادت این رادمرد بزرگ صدارت ایران بدست کسی افتاد که در انظار خودی و بیگانه مایه رسوائی بود .

یکی از آمال ایرانیان آن بود که هرات را از دست ندهند اگر چه در این سی ساله اخیر که فتحعلیشاه سرگرم جنگهای روس و عثمانی بود ، والی هرات گاهگاهی باشاره بیگانگان علم طغیان را بلند میکرد ولی فوراً در برابر اقدامات دولت سر تسلیم فرود میآورد و خراج عقب افتاده را میپرداخت خطبهٔ بنام پادشاه ایران خوانده میشد و سکه بنام شاهنشاه ایران میزدند ولی این مرتبه دسیسه بزرگی بود که قائم مقام لازم دانست حق حاکمیت خودرا بهرات عملا ثابت کند لذا محمد شاه را وادار کرد که خود فرماندهی ارتش مامور سرکوبی هرات را عهده دار شود .

جان ویلیام کی مؤلف کتاب جنگهای افغانستان مینویسد « خیال برهم

زدن سلطنت افغانستان همیشه در فکر محمد شاه بوده و در محافل و مجالس علناً از آن صحبت مینمود ، فقط یك محرك جزئی لازم داشت »

قائم مقام که فکر و ذکرش افغانستان بود اینك در میان نیست ولی شاه خودرا از اجرای نقشه‌های آن وزیر دانشمند ناچار میداند.

در سال ۱۸۳۵ (۱۲۵۱) لرد پالمراوستون وزیر امور خارجه به مستر الیس که مأمور دربار ایران بود دستور مخصوصی میدهد « پادشاه ایران را راضی کنید که اقدامات او منجر بجنك با افغانستان نشود » وزیر مختار در پاسخ مینویسد : « شاهنشاه ایران یك نقشه عریض و طویلی برای جنك و تصرف آن کشور حاضر دارد و تمام اطرافیان شاه بااین نیت او همراه میباشند و تمام ایرانیها افغانستان را جزء لاینفك کشور خود میدانند »

مقدمات جنگ با افغانستان

در ۱۲۵۲ دو اردوی مهم یکی برای سرکوبی ترکمنها و ازبك‌ها که بگرگان دست اندازی کرده بودند .

یکی هم برای تصرف هرات آماده حرکت شد ، این نیروی مهم زیر فرمان شخص شاه حرکت کرد و آغاز زمستان همان سال بگرگان رفتند ولی سختی سرمای آن سال و شیوع بیماری بین سربازان و مداخله وزیر مختار انگلیس شاه را از عزیمت به افغانستان منصرف نمود مشروط به اینکه کامران میرزا والی هرات رقعه معذرت خواهی از اعمال گذشته بعنوان شاه بنویسد و رویه آتیه خودرا درهمان نامه متعهد شود. اردو پس از پایان کار تراکمه به طهران آمد برحسب اشاره انگلیسها فتح

محمد خان نماینده کامران نیز بطهران آمد و از مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس نیز برای حضور در مذاکرات دعوت بعمل آورد وحاضر شد قرارداد زیررا امضاء نماید :

متن پیمان پیشنهادی

۱ - حاکم هرات تعهد میکند که عملیات خصمانه و دست اندازی بخاك ایران راترك گفته و رعایای ایران را به اسیری نگرفته ونفروشد.

۲ - اگر شاهنشاه ایران قصد حمله بترکستان راداشته باشدواز کامران شاه کومك بخواهد نامبرده بقدرمقدور نیروئی بفرستد و آنهارا برای حمله بترکستان در اختیار والی خراسان بگذارد و اگر برای فرستادن بآذربایجان نیز مورد احتیاج باشد. کامران شاه رضامیدهدکه آن عده را بمرزهای آذربایجان گسیل شوند .

۳ - کامرانشاه تعهد میکندکه مبلغی پول بعنوان خراج سالیانه در عید نوروز بپادشاه ایران پیش کش کند و نیز حمایت بازرگانانیرا که بهرات و توابع میروند باحسن وجه تعهد مینماید .

۴ - یکی از بستگان بلا فصل کامرانشاه ویکی از منصوبین نزدیك یار محمد خان و شیر محمد خان برای مدت دوسال بطور گروگان در مشهد اقامت گزینند و پس از آن مدت اگر امرای هرات تعهدخودرا اجرانموده ونقص عهد نکرده‌باشند، اشخاص نامبرده بهرات پس فرستاده شوند و در هر صورت دو سال بیشتر در مشهد مجبور به توقف نباشند و اگر یکی از تعهدات هرات نقض گردید و موقوف الاجرا ماند آن اشخاص را تاهنگام اجرای تعهدات بازداشت نمایند .

۵ - یک نفر وکیل از طرف کامرانشاه در دربار شاهنشاه ایران اقامت نماید .

اجرای تعهدات بالا ازطرف کامرانشاه منوط باجرای تعهدات زیر از طرف ایران میباشد .

۱ - شاهنشاه ایران کامرانشاه را مثل برادر خود دانسته با او بطور احترام رفتار نماید .

۲- حکام وماموربن دولت درموضوع جانشینی کامرانشاه بهیچوجه من الوجوه مداخله ننمایند وبرابرهریک از اعقاب وفرزندان وی که بجای او تعین شود تعهدات بالا را اجرا کنند ؛ شاهنشاه . ایران نیزاین تعهدات را معتبر شناشند وبدون تغییر انجام نماید .

۳- شاهنشاه ایران بمستملکات کامرانشاه سپاهی نفرستند و از جنگ ودست اندازی ویا اسیر گرفتن اتباع اوخودداری نماید وماموربن شاهنشاهی نیز در امور داخلی هرات مداخلاتی نکنند بلکه موجبات انجام تعهدات شاه کامران را فراهم نمایند .

۴ - دولت انگلیس واسطه و شاهد بین طرفین خواهد بود تاهر گاه هر یک از طرفین تعهدات خود را نقص نمایند طرف متخلف را باجرای تعهد خود وادرا نمایند .

این پیمان که دیکته ماموربن انگلیسی بود شاه و حاضرین را بحیرت درآورد ! ! چرا فقط کامران با اردو کشی ایران بترکستان ومرز- های روسیه موافقت کرده بود ؟ زیرا انگلستان نگران اوضاع ترکستان ونفوذ روسیه بودند . کامران که تاآخر عمر آرزوی سلطنت ونام شاهی را

بکوربرد ، اینجا خودرا کامران شاه معرفی میکند زیرا هرات و توابع آن تاآنروز جزء ایران بوده - صدر اعظم آن پیمان را بجلو نماینده کامران انداخت گفت پیمان یعنی چه یکی از استاندارهای ایران کوس یاغی گری زده حالا نماینده انگلیس میخواهد او را شاه بشناسد ؛ این امیر یاغی افراد شیعه ایرانرااسیر کرده ودر بازارهای ترکستان بفروش میرساند ؛ هلاکوپسر حاکم کرمان بهرات فرار کرده ودرمرزهای بیرجند وقائنات و خواف برای شورش واغتشاش خراسان تحریکات مینماید .

سرونسان ایر Gll Sir Vincent-eyre که خود نیز در اردو کشی انگلستان بافغانستان همراه بوده در ضمن قضایای افغانستان اینطور مینویسد :

.... سیاسیون انگلیس درآنروز عقیده داشتند اگر هرات بدست دولت ایران افتد نه تنها افغانستان ، پنجاب ، سند را دولت ایران تصرف خواهد نمود ، بلکه هندوستان ، انگلیس دچار خطر خواهد گردید بنا براین : انگلیس ، افغانستان ، سیخها باید بر ضد دشمن عمومی یعنی ایران متحد شوند .

دوک ولینگتون معروف در یادداشتهای خود چنین مینویسد: «طبق پیمان موجوده مقرراست اگر دولت ایران با افغانستان مقابله کند دولت انگلیس را در میانه سخن نباشد و در جنک با افغانستان حق با دولت ایرانست چه ازمملکت هرات هنگام فرصت ده هزار تن ایرانی اسیر بودند ؛ شاهنشاه ایران لابد بتدبیر دزدان لشگر کشیده هرات رامحاصره کرد. با اینکه الهیار محمدخان وزیر کامران بایلچی انگلیس نوشت اگر

دولت شاهنشاهی باما می‌جنگد شما در این امر مداخله نکنید ، دولت انگیس خود هرزه درائی کـرد و مهندس بهرات فـرستاد و بـا دولت ایران جنگید .... »

انگلستان که در این خصوص تیرش بسنك خورد ، کینه ایرانـرا بدل گرفت وبطوریکه خواهیم‌دید باحمله بخاك ایران پیمانی سنگین‌تر وننگین‌تراز آن قرارداد که کامران پیشنهاد کرده بود بایران تحمیل کرد .

وبلافاصله بادوستمحمد خان امیر کابل وارد مذاکـره شد افسران انگلیسی برای آموزش سربازان افغانی به‌کابل فرستاد از جمله لیوتنان تود TOOD را از ایران روانه افغانستان نمود . این همان افسر شریفی است ؟ ! که‌در زمان عباس میرزا یکعده از محصلین ایرانی را همراه خود بلندن برد و آنها راگرفتار انواع صدمات‌روحی نمود اول اسمش دارسی بود بعد دارسی تود شد .

یکی دیگر ازعلل تحریکات انگلستان آن بودکه میدید سیاست روسیه در ایران جلو افتاده . نماینده آندولت در زمان اقتدار قائم مقام خواست یك پیمان بازرگانی با همان‌شرایطی که‌برای روسها قائل‌شده‌اند بـاایران منعقد کند ولی بـا تمام تلاشی کـه مامورین آندولت نمود موفق نشدند .

و از زمانیکه امور سیاسی ایران‌را بحکومت هندوستان محول نموده بودند دولت ایران چندان اهمیتی بـه نماینده سیـاسی حکومت هندوستان نمیداد تاآنکه‌سرجان کامپ بل پیشنهاد کرد که‌دولت انگلستان یك وزیر مختار مستقیماً از لندن بایران بفرستد ، دولت بـریتانیا مستر

الیس ALISS راکه سابقاً هم در ایران بود مأمور ایران نمودکه هـم به محمد شاه تبریك بگوید وهم برای انعقاد یك پیمان بازرگانی داخل مذاکره شده و روابط حسنه را از سر گیرد .

مستر الیس هنگامیکه بایران آمـد اوج قدرت قائم مقام بـود و در نزد او اقداماتی کرد ولی قائم مقام گفت بهتر است در ایـن خصوص مذاکره‌را دنبال‌نکنید تاهنگام‌اقتدار دولت، پیمان‌باروسیه را لغو کنیم .

مستر الیس در یادداشت‌های خود مینویسد :

« وعده آتیه ایران موعد ندارد »

خلاصه قائم مقام برای حفظ حیثیت ایران در بـرابـر بیگانگان آنقدر کوشید تا شرنگ زهر نوشید .

اما جانشین او در رد پیشنهاد کامران که دیکته دولت انگلستان بود بی‌سیاستی کرد .

او شاهد بودکه در نتیجه مخالفت بادولت انگلستان و چشمك زدن به‌ناپلئون بـرای تسخیر هندوستان فتحعلیشاه بهترین و پـر قیمت ترین خاك خودرا از دست داد و بالاخره هم خودرا در دامان‌انگلستان انداخت و بدون هیچ قید و شرطی تسلیم سفیر آندولت شد ، یك مـرد سیاستمدار هرگز در حال عصبی تصمیم نمیگیرد و با این سرعت پاسخ‌رد نمیدهد و حریف را در حال بیم و امید نگاه میدارد ، این‌سرعت عمل و اخذ تصمیم فوری برای افسر و سرباز عیب و ایراد نیست ولی‌مردسیاسی بایدعاقبت‌بین‌باشد، آیاباتغیروتشدد درعمارت‌خورشید ، دولت‌انگلستان سنگر هندوستان را رهاکرده و دست بسته خودرا تسلیم روسیه‌میکند؟

و حال اینکه باحك و اصلاح و پس و پیش کردن عبارات ممکن بود انگلستان در تقویت کامران عجله نکنید و برج و باروی شهر را مستحکم ننماید و ارتش ایران بموقع کامران بیشعور را غافل گیر میکرد .

و آن بدبختی‌ها واهانت ، و لطمات مالی و معنوی بعدی پیش آمد نمیکرد که پس از آنهمه فداکاری سربازان وخونریزی ، بالاخره هم چوب را بخوریم و هم پیاز را .

ترس انگلستان از گذشته

پیشینه تاریخی ایران و هند و تعلق خاطر امرای آنکشور نسبت بایران انگلستان را دچار بیم و هراس فوق العاده نمود .

آنها از مفاد نامه پسر والی دکن به فتحعلیشاه کاملا آگاه بودند اینك قسمتی از آن نامه :

« ... لازم دید که حقیقت مدعا را معروض رأی خدیوانه سازد که اگر همت خسروی و عزم شاهنشاهی تسخیر ملك هندوستان را دامن برمیان زند وفوجی ازشرزه شیران قزلباش نصرت تلاش را بند ازسر پر شور گشاید و مأموران حدود فرماید ، با سهل وجهی بی‌تنازع متنازع ملك أز دست رفته هند بدست آید و تیر از شصت جسته بشصت باز آید و ممالك فسیح الممالك هند ضمیمه ممالك سلطانی گردد . . . . »

انگلیسها با اطلاع از این پیشینه و با توجه باینکه نیروی ارتش ایران تدریجاً دارد تقویت شده بروز اول بر میگردد تصمیم گرفتند که با یك تیردونشان بزنند یعنی ضمن تجزیه افغانستان هم کشورایرانرا که باندازه کافی ضعیف نشده ناتوان سازد وهم منطقه حریم امنیتی در مرزهای هندوستان ایجادکند.

قیام فیروز میرزا اردوکشی محمود شاه بهرات بتحریك انگلستان بود پس از پیمان ترکمن چای عباس میرزا نایب السلطنه مامور هرات گردید ولی اهمیت قضیه افغانستان از زمان محمد شاه شروع میشود و زمان ناصرالدین شاه تجزیه آن عملی میگردد .

بهرحال محمدشاه سپاهی تشکیل داد و درتاریخ ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۵۳ ازتهران حرکت نمود ، در بین راه شاهزاده ناصرالدین میرزا ولیعهد را برای ملاقات نیکلا معروف به تزار آهنین امپراطور روس برادر الکساندرکه بنا بود بایروان آمده و اوچ کلیسارا تماشا کند در ضمن مایل بود از پادشاه ایران دیدن کرده باشد ، چون شاه عازم هرات بود ولیعهد هفت ساله خویش را روانه قفقاز نمود .

و نیز میرزا حسن خان مقدم آجودانباشی را بسمت سفارت در ممالك اطریش ، فرانسه و انگلستان باروپا فرستاد که بدرفتاری مستر مکنایل وزیر مختار انگلیس را باطلاع اولیای آندولت برساند .

اردوکشی محمد شاه مخالف میل دولت انگلیس بود چون پس از سی سال اطاعت کورکورانه ، انگلیسها توقع نداشتند نقشه قائم مقام شهید بموقع اجرا گذارده شود .

خواه وناخواه روز ۲۲ شعبان (۲۲ نوامبر ۱۸۳۷) شهر غوریان چون نگین انگشترمحصور ارتش ایران شد .

پیش از آنکه سپاه ایران بهرات برسد کامران عده‌ای ازایرانیهای مقیم هرات راکه دست از احساسات وطن پرستانه خود بر نمی‌داشتند تیرباران کرد و جمع زیادی را که مورد اعتمادش نبودند از هرات اخراج نمود .

در دهم اکتبر (۲۱ رجب) کاپیتن ویکتوویچ CAP، WIKOWICH باردو ملحق شد ورسماً اعلام داشت که ماموریت دارد ورود لشکر روس را به استراباد و اشتراك مساعی آنانرا باسپاهیان ایران در تصرف هرات بعرض شاه برساند. محمد شاه تشکر نمود وپاسخ داد به کومك نیروی روسیه احتیاجی ندارد .

بخش یازدهم

محاصره هرات

سپاهیان ایران برخلاف تذکرات وزیر مختار انگلیس غوریان را پس از ده روز محاصره تسخیر نمودو اوایل ماه رمضان هرات محاصره شد در این مدت کلیه اقدامات نمایندگان انگلیس برای حل اختلاف بجائی نرسید ، زیرا محمد شاه میگفت کامران میرزا بـاید شخصاً در اردوی ایران حاضر شود و اظهار ندامت و اطاعت کند از طرفی بکامران تلقین شده بود که تا شاه بمشهد مراجعت نکنند برای هیچگونه مذاکره حاضر نگردد .

در فوریه ۱۸۳۸ مستر مکنل در اینمورد چنین مینویسد :

« مردم هرات مردانه از شهر خود دفاع نموده اند واگر تجهیزات شاه ایران و تعداد نفرات سپاه وسهولت ایجاد وسایل لازمه در نظر گرفته شود رشادت اینمردم بیشتر مورد نظر قرار میگیرد ؛ شاه چهل هزار مرد جنگی وهشتاد عرابه توپ تحت فرمان دارد وبـا اینکه روحیه هراتیها بواسطه سقوط دژ غوریان رو بضعف نهاده و آتشبار های هـراتیها بـا

توپخانه ارتش ایران قابل مقایسه نمیباشد و متفقین وهمدستان حکمران هرات از ابراز مساعدت مضایقه نموده اند ، باز لشگریان هراتی حدود و ثغور شهر را حفظ کردند .

من هرگز فکر نمیکردم هرات یك چنین سنگر محکم وحصن غیر قابل گشایشی باشد ... بهمین سبب مستر ماکنیل از دولت بریتانیا درخواست کرد که استقلال این دژ مهم را حفظ و هرات را با اهمیت مخصوصی تلقی نموده بیشتر از بیش باین دژ مهم توجه داشته باشند .

درضمن محاصره هرات بعضی پیش آمد های دیگر کدورت بین دولتین ایران وانگلیس را تشدید نمود یعنی بهانه‌ای بدست آنها داد ، ازجمله موضوع علی محمد بیك غلام سفارت انگلیس است که ازطرف مستر مکنیل بهرات رفته بود ، هنگام بر گشتن چون به حدود ممنوعه اردو تجاوز کرده بود دستگیر وتنبیه شد .

مستر مکنیل که از جریان مطلع میشود نامه‌ای بـه صدر اعظم مینویسدو تقاضا میکند حاج خان سرتیپ فرمانده پاسداران بعلت توهین بفراش وزیر مختار مجازات شود و صدر اعظم نیز از وقـوع این قضیه عذر خواهی کند ،

موضوع دیگر آنکه درویشی تحت تاثیر حشیش در بوشهر بمستر جرالد عضو نمایندگی انگلیس حمله کرده کلاه او را بزمین انـداخته ناسزا میگوید ؛ مستر جرالد درویش را کتك میزند . در این ضمن مردم اجتماع کرده وبهوا خواهی درویش مرتاض که سیدو از اعقاب پیغمبر اسلام بوده میخواستند به نمایندگی انگلیس هجوم ببرند که حاکم بندر بوشهر مداخله کرده ومانع از اقدام آنها میشود .

در طول مدت محاصره رونوشت پیمانی که قرار بود توسط سفیر دولت روسیه بین امرای قندهار و پادشاه ایران بسته شود بوسایل مخصوص بدست مستر مکنل میافتد و زیر مختار نامبرده تمام مفاد آنرا به لرد وکلان Lord Auclan فرمانفرمای هند میفرستد و گوشزد میکند اگر هرات بدست ارتش ایران سقوط کند دیگر درخاور میانه و آسیای مرکزی ابرو وحیثیتی برای انگلستان باقی نمی ماند زیراجنگ هرات در حقیقت جنگ بین دولتین ایران و انگلیس است و تقاضای کومك به محصورین هرات مینماید .

* لرد اوکلان فرمانفرمای هند (۱۸۳۶ - ۱۸۴۲) و از طرفداران شاه شجاع بشمار میرفت ودر ۱۸۳۹ برای مرتبه سوم او را بسلطنت افغانستان رسانید ، افغانها که با این شخص مخالف بودند کینه انگلستان را بدل گرفتند و در ژانویه ۱۸۴۲ درکابل و اطراف آن کلیه ارتش انگلیس راکه شانزده هزار نفر بودند از دم تیغ بیدریغ گذرانده فقط یکنفر دکتر مجروح را اجازه خروج ازافغانستان میدهند .
در نتیجه این حادثه لطمه بزرگی به حیثیت انگلیس درخاوروارد آمد و لرداوکلاندفرمانفرماهی هندوستان بلندن احضار شد »

بخش دوازدهم

التیماتم انگلستان بایران و حمله ارتش بریتانیا بایران

در ۲۱ صفر ۱۲۵۴ (۱۶ مه ۱۸۳۸) مسترمکنیل برطبق دستور دولت خود حضور محمد شاه شرفیاب و یاد داشت زیر را تسلیم میکند.

۱ - دولت ایران باید پیمان عادلانه‌ای با حاکم هرات منعقدسازد وازایذا وآزار وی و مداخله در امورهرات خود داری کند .

۲ - دولت ایران بایدپیمان بازرگانی با دولت بریتانیا به بندد و متعهد شودکه با بازرگانان انگلیسی مثل بازرگانان سایر دول کاملة الوداد رفتار نماید .

۳ - کسانیکه علمیحد غلام سفارت را دستگیر وباو توهین کرده اند مجازات شوند و فرمانی مبنی بر منع وقوع نظایر این حادثه صادر شود .

۴ - درآتیه مستخدمین ایرانی سفارت انگلیس بدون اطلاع بسفیر بریتانیا جلب نشوند .

۵ - حاکم بوشهر که کنسول انگلیس را تهدید نموده منفصل شود و سایر کسانیکه در حادثه محل ذیعلاقه بوده اند تنبه شوند و برای جلوگیری از وقوع نظایر این قبیل وقایع اقدام جدی بعمل آید . »

محمد شاه که خود را پادشاه یك کشور مستقل میدانست این

تهدیدات والتیماتم بی‌نهایت اورا نا راحت کرد، آخر مگر بزور و تهدید هم میشود با یکدولتی پیمان بازرگانی منعقد نمود آنهم بنحویکه آندولت قوی دلش میخواهد، بااینکه انگلیس که دولت بزرگیست و خیلی به احترام قول وعهد و پیمان خود پای بند است بچه علت در امور بین ایران ویکی از استانداران یاغی ایران دخالت میکند، فرضاً که هرات را جز خاك افغانستان بداند ایندولت بزرگ وپای بند به قول و قرار درعهدنامه مورخه دهم ذیحجه ۱۲۲۹ (۲۵ نوامبر ۱۸۱۴) مخصوصاً اینموضوع را تاکیدکرده (اگر نزاعی فیمابین دولت علیه ایران وافغان اتفاق افتد، اولیای دولت بهیه انگلیس را در آن میانه‌کاری نیست!؟ وبهیچ طرف کومك وامدادی نخواهد کرد، مگر اینکه بخواهش هردو طرف واسطه صلح گردد؟!!»

پس چرامداخله میکند، مگر کسی ازاو خواهشی کرده، خلاصه تامدتی از قبول یکچنین پیشنهاد شدیدالحنی خود داری نمود تا اینکه در ۱۴ ربیع الدول ۱۲۵۴ (۷ ژوئن) سفیرانگلستان قطع رابطه بریطانیا وایران را اعلام نمود و چادر سراپرده خود را از اردو کند و بطرف مشهد روانه شد.

از آنجا فوراً برای دولت متبوعه خود گرازشی تهیه و اهمیت سیاسی و نظامی هرات را تکرار کرد من جمله نوشت: «ارتش پنجاه هزار نفری ایران مدت هفت ماه است که از محصول حوالی هرات و غوریان استفاده میکند و هنوز احتیاج پیدانکرده که بمراتع حاصلخیز سبزار و فراه دست بزند.... اگر یك اردوئی بخواهد از این سمت هندوستان را موردحمله قراردهد هرگونه امنیت‌وسلامتی از آن‌قطعه

سلب‌خواهد شد، بعقیده اینجانب دربرابر تهاجم‌اردوی ایران که بمنزله جلودار ارتش روسیه است خاموش نباید نشست و باتکاء پیمان‌منعقده از مداخله در امور ایران و افغانستان خود داری نمائیم.... اهالی هرات چندمرتبه بسرپرستی☆ پتن جر سپاه ایران شکست داده....»

حرف نشنوی محمد شاه و شدت حملات او موجب شد کشور بیطرف انگلستان؟ سپاهیانی بخلیج فارس بفرستد و جزیره خارك را تصرف کند.

مسترمکنیل به لرد پالمرسون چنین مینویسد:

«ورود همین عده مختصروتصرف جزیره خارك ولوله عجیبی در ایران برپا نموده. احتمال دارد که اینموضوع وتلفاتیکه تاکنون‌بارودی ایران وارد آمده مخصوصاً کشته شدن چند نفراز رشید ترین ومهمترین افسران ایران شاه را وا دار کند که پند و اندرز کلنل استودارت را بپذیرد تا عملیات خود را تعقیب نکند.

... در این ایام نفوذ و سیاست مشترك ایران و روس در کلیه خاك افغانستان بغیر از هرات پیشرفت نموده و این موفقیت که توأم با عملیات تعرضی ایران و اقدامات دولت مزبور وروسیه است بقدری‌برای نظم و آرامش هندوستان زیان‌آور و برای امنیت آنقاره خطرناك است که دولت بریتانیا هیچ چاره‌ای جز مبادرت باقدامات متقابله ندارد.

☆این کاپیتن انگلیسی باعمامه وسبحه و ردا و ریش مصنوعی‌وارد هرات شد و بعداً یك متخصص سنگرسازی نظامی از کار درآمد، اینست مفهوم عدم مداخله و ارزش امضاء سیاست مداران بزرگ جهان!!

... بعقیده اینجانب سکوت دولت انگلیس در این مورد گذشته از اینکه بی کفایتی ما را در انظار مردم این حدود جلوه گر میسازد برای آینده هندوستان زیاد از حد خطرناك میباشد...»

این آقای مستر مکنیل سفیر دولت انگلستان که معلوم نشد بچه حق دراردوی ایران میخ به میخ پوش صدراعظم چادر ودستگاهی برپا کرده بود ، بمجردیکه ضعف وفتوری، در نیروی مدافعین هرات حس میکرد فوراً سوار کالسکه شده بشهر هرات میرفت امرا وسرداران را میخواست وآنهارا باستقامت وپایداری تشویق میکرد، مرتب وعده میداد چند روز دیگر پایداری کنید من وادار میکنیم شاه دست ازمحاصره بکشد. بعلاوه نیروئی مهمی از هندوستان به کومك شما خواهد رسید ایکاش حاجی میرزا آقاسی عذر این میهمان جاسوس را از اردوی سلطنتی ایران میخواست ، آیا در کجای دنیا معمول است که سفیر دشمن دراردوی طرف میهمان باشد وبجاسوسی بپردازد ، **ای قائم مقام جای تو خالی که اجازه ندهی این سفیر نیرنك باز خود خواه حتی از طهران حرکت کند مگر بامرو اجازه تو**

بالاخره روزی که امرای افغانی تصمیم به تسلیم گرفته بودند آقای وزیر مختار بعجله خودرا بهرات رساند ماژور تود که درهرات بود احضار نمود ودرحضور سرداران وکامران ویارمحمد باودستور داد که فوراً به هندوستان حرکت نموده ونیروی نظامی را روانه هرات کند انتشار این خبر که نیروی انگلستان بزودی به امداد محصورین هرات میرسد روح جنگی افغانها تقویت نمود وبیش از بیش در پایداری و مدافعه دژهرات

تشویق شدند .

اعلان جنك

بااینکه کلیه اهالی هرات باستثنای مدافعین آن از شهر خارج شده بودند معهذا خواربار و علیق موجوده کفایت سربازان و چهارپایان کامران را نمینمود بویژه آنکه مهمات آنها روبکاهش میرفت وچیزی نمانده بود کامران تسلیم شود که استودارت به صدراعظم ایران اخطار کرد اگر هرات بازهم در محاصره نگاهداشته شود دولت انگلیس ناگزیر بایران اعلان جنك خواهد داد .

باید اعتراف کرد که رر این تاریخ مرد سیاسی یا نظامی لایقی که بتواند امور کشور را سرپرستی کند وجود نداشت . تنها کسی که شخصیت خود را به همسایگان نشانداده بود وروی او حساب میکردند ومیتوانست ایران را از این گرفتاری نجات دهد مرحوم قائم مقام فراهانی بود که محمد شاه او را کشت و بعدها فهمید علاوه بر اینکه خود را بیکس و ناتوان نمود ایران را ازوجود یك شخصیت دانشمند وسیاستمداری محروم کرده است . این نقشه فتح هرات طرح او بود واگر زنده بود میدانست چه بکند وچه نکند که مرد شرور وماجراجوئی مانند مستر مکنیل نتواند برای برای او گربه رقصانی نماید.

بدبختانه در اردوی شاه هم نظم وترتیبی وجود نداشت ، راست است که شخص محمد شاه ازپانزده سالگی در رکاب پدرش در میدان های جنك روس وعثمانی و ترکستان شرکت داشته ولی اینك که بسلطنت

رسید صرفنظر از کسالت جسمانی احاطه اطرافیان طماع و ندامت و پشیمانی ازقتل قائم مقام اورا رنج میداد ، افسران و فرماندهان او باهم اختلاف نظر داشتند واز جدیت وفداکاری سربازان بخوبی بهره برداری نمیشد اگریك فرمانده باعزم ومطلع در امور نظامی در اردوی شاه وجودداشت محاصره هرات در مدت یکی دو ماه بپایان میرسید . تمام امرای افغانستان جز کامران و وزیر او که مسحور لك های انگلستان شده بودند شاهنشاه ایران را دوست میداشتند ، انگلستان هم بیم آنرا داشت که اگر افغانها تسلیم شوند آنوقت پادشاه ایران ممکن است سمت خود را تغییر داده وهندوستان راهدف ومنظورخود قراردهد دوستمحمدخان وکهندل خان افغانیهم از این اندیشه زیاد دور نبودند ، این بود که نیروی هندوستان درتهیه آن بودند تا کنار رود سند را سنگربندی کنند تا اگر ارتش ایران وافغانستان بآنجا برسند درآن خط از آنها جلوگیری شود.

اما طول مدت محاصره فرصت کافی بنمایندگان انگلیس وفرمانفرمای هندوستان داد که ترتیب کار را موافق میل خود بدهند . بین سران سپاه ایران تفرقه و اختلاف بیندازند ، ارتش خودرا بخلیج بیاورند ، وباز موضوع حمله بایران وتغییر سلطنت را به سلسله زندیه که توده مردم ایران بآنها خوشبین بودند در افواه منتشر کنند ، تاجائیکه محمدشاه به مستر مانکیل این نامه را مینویسد :

مشروحه شما بوسیله کلنل شیل منشی سفارتخانه درده نمك از
«لحاظ ماگذشت . شما مینویسید که ما خوبست دوستی انگلستانرا بر»
«تسخیر هرات ترجیح دهیم . حمد خدا که ارکان دوستی ما ودولت ما»

«نسبت بدولت متبوعه شما خللی وارد نیامده وهیچگاه ما برخلاف مفاد»
«پیمان رفتار ننموده ایم ، اگردولت بریتانیا چنانکه بما نوشته اید مایل»
تجدید روابط دوستی میباشد بدیهی است ما نیز باین موضوع متمایلیم»
«وقطع داریم که اختلافات موجوده به بهترین شقوق ممکنه تسویه خواهد»
«شد. مقتضی است شما درخواست های خود را اطلاع دهید تادر باب »
«آنها قرارلازم داده شود.»

میرزا آقاسی لیاقت آنرا نداشت یامایل نبود ازرفتار و اقدامات مامورین انگلیس جلوگیری کند ناچار اردوی ایران در ۱۸ جمادی الثانی (۱۲۵۴) (۹ سپتامبر ۱۸۳۸) دست از محاصره کشید واز وزیر مختار بریتانیا نیز پوزش خواسته شد وفرمانی بشرح زیر منتشر گردید :

هرگاه یکی از مستخدمین سفارت انگلیس چه ایرانی چه غیر ایرانی مرتکب خطائی شوند که مستلزم مجازات باشد باحضوریکی از اعضای سفارتخانه محاکمه وبه تقصیرات او رسیدگی نمود وبدون حضور عضو سفارت انگلیس اقدامی برای مجازات مقصر بعمل نخواهد آمد . »

کلنل شیل نزد صدراعظم رفت و گفت چرا تابحال از توهینی که بغلام سفارت شده دولت ایران معذرت نخواسته ؟ ودژغوریان چراتاکنون تخلیه نشده ؟!

دراین ضمن سرفردریك میتلند FREDERICK-MTIALADN که یکی از دریاسالار های انگلیس بود « ناپلئون را در ۱۸۱۵ تسلیم او شد . »

در ۲۵ مارس ۱۸۳۹ (هشتم محرم ۱۲۵۵) یك واحد مختلط رابا چهاز ولسلیسی WELLESLEYSIR در بوشهر پیاده کرده ، ازطرف

پادگان بوشهر بطرف آنها تیر اندازی شد و کاپتن هنل نماینده انگلستان قهر کرد واز بوشهر به خارك نقل و مکان نمود ، برای رفع سوءتفاهم مجتهد محل و نماینده والی فارس و حاکم بوشهر در صدد استمالت او بر- آمدند مفید واقع نشد .

اعزام نماینده فوق العاده به لندن

از طرفی نماینده فوق العاده‌ای برای تسلیت فوت ویلیام چهارم و تبریك سلطنت ملکه ویکتوریا عازم لندن شد ولی لرد پالمرسون به وزرای مختار خود در وین و پاریس دستور داد به حسین خان نظام الدوله نماینده فوق العاده ایران متذکر شوید تا موقعی که از توهینی که به غلام سفارت انگلیس در مراجعت از هرات شده عذر خواهی نشود دربار انگلستان از پذیرائی رسمی وی خودداری خواهد کرد ولی نظام الدوله اعتنائی نکرد بلندن رفت وزیر امورخارجه را ملاقات کرد ولی پالمرسون باو گفت نامه‌های شمارا نمیتوانم از نظر ملکه انگلستان بگذرانم ودر ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۵۵ این یاداشت را باو تسلیم نمود .

۱ - دولت ایران باید کتبا برای اقداماتیکه راجع بدستگیری غلام سفارت خانه بعمل آمده از دولت بریتانیا معذرت بخواهد ونامه اعتذار نباید حاکی از هیچگونه اعتراضی باشد وآن نامه باید یااز طرف میرزا آقاسی صدراعظم ایران بعنوان هیئت دولت انگلیس یا ازطرف شاه بملکه انگلستان ارسال شود.

۲ - فرمانی از طرف دولت ایران صادر شود و سواد آن نیز بدولت

بریتانیا ارسال گردد حاکی از اینکه دولت ایران متعهد میشود که کلیه مستخدمین و اعضای سفارت انگلیس را چه ایرانی چه انگلیسی بتمام معنی تحت حمایت وحفاظت خود بگیرد وضمناً تعهد نکاتی راکه مستر مکنیل در یادداشتی که در تاریخ چهارم ژون ۱۸۳۸ بشاه تقدیم کرده درعهده شناسد.

۳ - دزغوریان وسایر اراضی که حال بتصرف نیروی ایران باقی مانده بفوریت تخلیه و بافغانستان تسلیم شود.

۳ - دولت ایران کتبا بمناسبت اقدامات ماژور ژنرال سمینو SEMINEAU (فرانسوی مستخدم ایران بود. نگارنده) برای تصرف عمارتی که شاه تحت اختیار ماژر تودو TODO گذارده معذرت بخواهد.

۵ کلیه کسانیکه در بوشهر بکار کنان نماینده انگلیسی در نوامبر گذشته بیحرمتی کرده‌اند تنبیه ومجازات شوند.

۶ - حاکم بوشهر که در مراجعت سرفروریك میتلند دریاسالار بریتانیا باو بی احترامی کرده ازمقام خود منفصل وعلت انفصال وی برای اطلاع عامه اعلان شود.

۷ - کلیه دعاوی سرهنری بتون SIR HENRV BETHUNE راجع کانهای قراجه داغ تصفیه شود.

۸ - مطالبات افسران انگلیسی تأدیه شود، اینها افسران و درجه‌داران انگلیسی مستخدم ایران بودند که فقط در هر مأموریتی که خودشان مایل بودند میرفتند ، در جنك باروس دخالت جدی نکردند ، درجنك با

افغانستان بعوض کمك بایران با افغانها کمك میکردند. نگارنده»

۹ - پس از امضاء و مبادله پیمان بازرگانی که بین ایران انگلیس منعقد میشود، مناسبات سیاسی دولتین نیز از نو تجدید خواهد شد.»

پس از مذاکرات زیاد بین نماینده انگلستان و میرزا مسعود خان وزیر خارجه ایران تمایل شاه به قبول پیشنهادات انگلستان اعلام شد.

محمد شاه روزیکه دست از محاصره برداشت و بسمت مشهد برگشت اعلامیه زیررا خطاب به سران سپاه و فرماندارن ایران صادر نمود.

«سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان ایران، سپاه ظفر همراه وجمیع افواج قاهره و سواران جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدانند؛ از هنگامیکه بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم، نیت همین بود که خراسان امن شود، اسیر فروشی موقوف، ولایات امن گردد. تادر این سفر پیش، مأمور شدم به تنبیه هرات که قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد، برگشتیم و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هراتی دزدی و هرزگی نشود، دوماه نکشید نقص عهد کردند، متصل چپاول نمودند، اسیرها بردند و من خودرا در پیش خدا مقصر میدانستم، چرا؟ زیرا همه اسباب جنك فراهم بود، اما تکاهل میکردیم، زحمت را بخود گوارا نمیساختم و در فکر پس گرفتن اسیرها نبودیم، وگرنه، نه خدا و نه پیغمبر خدا نه مردم هیچکدام بمن بحث نمیکردند، خود در پیش خود خجل بودم ومانعی هم بنظر نمیرسید، چراکه از رود سند تا جیحون اگر تمام بجنك من بر میخواستند بعد از فضل خدا بهیچوجه آنهارا مانع این همت نمی-

دانستم وحال آنکه سردار دوست محمدخان از کابل وسردار کهندل خان از قندهار و بزرگان سیستان وبلوچستان و شمس الدین خان کلاعریضه‌ها وآدمها فرستادند آن مانع هم بنظر نمیرسید، خلاصه آمدیم و ارتش بهمت مردانه جنگها در محاصره و فتوحات غوریان و باد غیسات و میمه همه را ازجلادت و غیرتی که داشتند درست کرده. چنانکه احدی متمرد از سند تا جیحون دیگر نماند، بزرگان بلخ و اکابر او یماقات فیروزکوهی و هزاره و جمشیدی و غیره آمدند، از ارتش نهایت رضامندی دارم، در سرمای سخت و گرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کنار خندق و آوردن خوارو بار ازصحرا و همه این زحمات درکمال شوق و غیرت تاب آوردند، منتهی شوق را ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان نثاریها کردند، بشهر و اهلش صدمه‌ها زدند و در یك روزچهل هزار گلوله ازتوپها و خمپاره ها بشهر انداختند از این صدمات امر شهر چنان پریشان شدکه سی هزارکس باکوچ و بنه از شهر بیرون شدند و نزدیك بهزار نفر از پادگان شهر بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه‌ها در جزو آمدکه در اینوقت با اینکه سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته بودندکه دولت انگلیس راباامر افغانستان بهیچوجه رجوعی نباشد، اعلان جنك رسید باین مضمون: که جنك شما باهرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بودودشمنی باماست، وکشتیهای جنگی آنها بخاك ماکه جزیره خارك باشد آمدند که اگر ازهرات برنگردید ما بفارس و کرمان ارتش میکشیم و ما مضبوطی هندرات و فارس را هم بهمان عهدنامه دولتی مضبوط میدانستم.»

« آن‌ها را محکم تر از صد دژ و توپها کـه در بندر بسازیم پنداشتم و اینوقت ارتش ما دوسال است کـه در سفر است . جنك بـا افغانستان و ازبك که کومك افغان بود میکردند و با انگلیس که دولت بزرگیست صلاح حرب ندانستیم و برگشتیم، مردم ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنك خسته شده یا نیتی که در پس گـرفتن ایران داشتم تغییر دادم ، هرگز، بخدا قسم اسرای ما خاطرجمع باشند که که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و بفضل خدا همه اسرارا پس خواهیم گرفت ، حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور مرز را مرتب کنیم ، باز سردار خراسان با پادگان خواهم گذارد و سپاه خراسان پس از فضل الهی هنگهای آراسته و سربازان پیراسته درغوریان که پیچ گلوی هرات است که اگر بمخلصین ما از آنها اذیتی برسد فوراً خودرا بهرات خواهند رسانید و در تربت و مشهد مقدس ، غازیان جرار و سربازان آتشبار و سواران شیر شکار و توپخانه رعد نشان مستعد و مظبوط دارندکـه بعد از فضل خـدا جواب صد هزار قشون را در یك ساعت بدهند . »

« توپچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرار ، بدانید که مردن باغیرت و مردانگی بذات پاك احدیت بهتر از هزار سال زندگانی بردباری و تملق است و بقوت اسداله الغالب من شمـا را چنین دانسته و میدانم که از همه ارتشهای کشورهای بیگانه تابدارتر بزحمت غیور و دیندار و پاس ابروی دولت را بکارتـر میباشید ، هرچه دارم برای شما میخواهم ، نه در بند خـانه و اطـاقهای بازینت و لذت و خوشگذرانی هستم ، همین قدر ازخداطالبم اذیت هائی که ازهمسایگان ازبك و سایر

ترکمانان بخراسان رسیدپس بگیریم وذلت بهیچ کس نکنیم ، این منتهای لذت من است ، همانا شما برادران دینی و غیور من هستید ، تحریراً فی شهر جمادی‌الاخر ۱۲۵۴ » ضمناً با خشم و تأثر فراوان در حضور وزراء و امرا مکنایل را مخاطب ساخته وگفت :

« انگلیسیهاچنین می‌پندارندکه من از جنك و ستیز باکی دارم من تصور میکردم که پیمان وامضاء مأمورین عالیرتبه و دولت انگلیس مانند دیوار آهنین درکنار دریاکشیده‌شده و دولت ایران سالهای‌فراوان نیز برای انگلستان بمنزله دیوارآهنین بوده است که در مرزهندوستان کشیده شده .

اکنون که آنهانقض‌عهدکردندمن نخست دست ازهرات برمیدارم و مرزهای کشورم را استوار داشته لشگری آماده میکنم کـه همواره آماده جنك با دولت انگلیس بوده و شایستگی داشته باشد آنگاه‌باهر هرات پرداخته و ازکمك بانگلستان برکنار خواهم نشست تـا مقدار حق دولت ایران اززمان ناپلئون تاامروز بگردن آندولت است‌درست بدانند و چنین سهل و ساده نقص روا ندارند . »

ضمناً آجودانباشی راکه مامور دربار لندن کرده بود فـرمان داد که بادولت فرانسه نزدیك شده مستشارانی استخدام کنند .

آجودانباشی روابطایرانو فرانسه راکه سی سال بود قطع شده بود از نوبرقرار نمود . آنگاه کنت دو سرسی Comte de Sercey بسفارت کبرای دربار ایران عزیمت کرده و یك هیئت نظامی مـرکب از ۱۲ افسر (یك فـرمانده ، سه افسر توپچی دو افسر سوار و پنج افسر پیاده) و ژنرال داماس که‌از افسران ناپلئون بود و بعد از بناپارت ازکار

کناره کرده بود داوطلب خدمت ارتش ایران شد این عده بامقداری اسلحه و مهمات در پنجم شوال ۱۲۵۵ (۱۸۳۹) بـایران وارد شدند اقـدام و استخدام این مستشاران انگلیسی ها را متوجه بیانات تهدیدآمیز محمد شاه نمود، روس ها هم که دیگر حاضر نبودند دولت ایران کوچکترین قدم اصلاحی بردارد، ایندو دولت بنای مخالفت و تحریکات راگذارند بطوریکه این هیئت حتی بآموزش چند سرباز موفق نشدند وپس از چهار سال سرگردانی بدون اینکه کوچکترین استفاده‌ای بارتش ایران بدهند بکشور خود بازگشتند.

درهرحال انگلیسی ها بامنتهای ناجوانمردی وبی‌مروتی پیمان و وامضای خودرا زیر پاگذارد و محمد شاه‌را وادارکردند وعمل محاصره را که نزدیک به شکست بود ناتمام گذارده و با کمال سرشکسته‌گی برگردد، بهانه اینها این بود که دولت ایران میخواهد هرات رابگیرد بدهد بروس درعوض ایروان راپس بگیرد ولی اصل موضوع همان حفاظت هندوستان بود. برای خاطر هندوستان یکصد و پنجـاه سال ایران زیر چکمه‌های انگلستان خوردشد بحمدالله که فعلا برادران هندی استقلال خودرابدست آوردند ولی ضرباتیکه برای خاطر آنها به پیکـر کهنسال ایران وارد شد هنوز آثارش باقیست.

میرزا عبدالوهاب گرمرودی منشی میرزا حسین‌خان اجودانباشی سفر نامه مسافرت اروپای ایشانرا باخامـه ای بس شیوا وشیرین برشته تحریردرآورده که جملات مربوط بهقطع روابط ایران وانگلیس عیناً از

یادداشت‌ها نقل میشود.

سفیرایران در۲۳ جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ ازتبریزحرکت‌مینماید پس از پذیرائی سلطان‌عثمانی وپذیرائی بسیارمجلل پرنس مترنیخ صدراعظم اطریش ومهمانی پادشاه‌فرانسه، به‌لندن میرود ودرآنجا چون‌ازنامبرده پذیرائی رسمی بعمل نمیآید شرح وقایع و خطاهای مستر مکنیل وسایر مامورین انگلیس را بصورت بخشنامه بین نمایندگـان مجـلس عـوام انگلستان پخش میکنند، چون وکلای مجلس ازجریان استحضار حاصل مینمایند از لرد پالمرستون وزیر خارجه میپرسند «مانمیدانیم بـادولت ایران دوست هستیم یادشمن وایلچی انگلستان مامور ایران چرادرلندن است وبچه‌علت باو مواجب میدهید»

وزیر خارجه درپاسخ سئوال نمایندگان گفته‌بود ما الان بادولت ایران نه دوست هستیم ونه دشمن وبه مستر مکنیل‌هم مادامیکه‌درلندن است نصف حقوق داده میشود.

مجدداً نامبرده‌کلیه ادعاهای انگلستان را نـوشته وبرابـر هریك توضیح میدهد، ضمناً تخلفات مامورین دولت انگلیس را با دلایل کافی تشریح میکنند ودرپایان مینویسد:

«جناب لرد پالمرستون درخاتمه مکتوب‌خود درباب نه‌فقره‌دیگر از امنای دولت ایران شکایت کرده و رفع هریك را خواهش نموده و دوستی‌دولتین علیتین رابعمل آنها انحصار داد:

۱ ـ درعذرخواهی چاپار نوشته‌اند که چون جناب حاجی سلمه‌الله

تعالی (مقصود صدراعظم است) آن پیک‌را دانسته‌وفهمیده، درصورتیکه میدانست چاپار دولت انگریز است بلفظ خود حکم داده بودند که زندانی شود، کاغذ عذرخواهی بنویسد ویا اعلیحضرت‌شاهنشاهی بکوین انگریز (مقصود ملکه ویکتوریا جانشین ویلیام چهارم‌پادشاه انگلستان است) نامه عذر خواهی از این مطالب مرقوم فرمایند. درنامه یاکاغذ مطالب دیگر که باعث مباحثه باشد مرقوم نگردد مگر اظهار تاسف و تأثر ازوقوع آن مقدمه و نیزمتعهد شوند که منبعد چنین‌امرخلاف روی نخواهد داد.

۲ - طبق یك فرمان عمومی کلیه مردم ایران را مطلع سازند که چاپارها و اتباع دولت بهیه انگریز را اعم از انگریزی وایرانی وطایفه دیگر در ممالك محروسه ایران احدی متعرض نشود ودر همه‌جا معزز و مطلق‌العنان باشند و رونوشت آن فرمان را بدولت انگریز ارسال دارند »

۳ - غوریان وسایرجاهای افغانستان که در تصرف عساکر ایران مانده است بکلی تخلیه و بخودشان واگذار کنند.

۴ - چندی پیش در تهران خانه‌ایکه بباغ‌ایلچی‌دولت ایران‌نزدیك است ، اعلیحضرت‌شاهنشاه ایران آن‌خانه‌را به «نادصاحب» انگریز داده بودند یکوقتی‌مسیو سمنوف‌فرانسوی‌که در خدمت دولت علیه‌ایرانست خواسته بودکه جبراً مستر تود را از آنجا خارج نماید معذرت نامه‌ای دراین‌باب باید بدولت ایران بنویسند.

۵ - در ماه نوامبر گذشته چند نفری در بوشهر بوکیل قنسول انگریز بی‌حرمتی کرده لذا باید همه‌آنها تنبیه و بسزای خود برسند.

۶ - آنکه دراین‌ایام ادمیرال جهازات‌جنگی انگریز که درسمت دریای مشرق مأمور خدمت‌بود بدوستی از بندر بوشهر بیرون آمده ، هنگام مراجعت حاکم بوشهر باوگفته است از راهیکه آمده‌ای نباید برگردی بلکه باید ازجلو گمرك عبور کنی ، چون این خطسیر لایق‌شأن ادمیرال مزبور نبود اینطور بی احترامی را قبول نکرده باتفاق صاحب منصبانیکه‌در معیت اوبودند خواسته بود از راهیکه آمده است برگردد حاکم علاوه برآنکه دستور داده بود باو سنگ بیندازند، تیرتفنك هم بطرف او خالی کرده بودند ، باید حاکم منفصل و تنبیه شود و سبب عزل اورا باطلاع کلیه اهالی ایران برسانند.

۷ - میجرجنرال سرهنری بیتون MAJOR CENERAL SIR HANRY BETHUNE در معدن قراجه داغ پول زیادی برای استخراج آهن مصرف کرده ، فرمانی از طرف دولت ایران باو صادر شده که چون آن کانها متعلق بدولت ایران است باید بهای آنچه‌استخراج کرده بپردازد.

۸ - آنکه مستشاران انگریزکه در دولت ایران باسمت مشاقی به تنظیم وآموزش هنگ‌ها بودند مقدارکمی از مواجب آنها پس‌افتاده است ، امنای دولت علیه باید کارسازی کنند.

۹ - بستن پیمان بازرگانی که بمهر مبارك اعلیحضرت شاهنشاه ایران رسیده باشد در تجدید دوستی بین‌دولتین مؤثر است.

پاسخ و توضیحات آجودان باشی

پاسخ مطالب ۱ و ۲ بطور مشروح به مستر مکنیل داده شده و در اطلاعیه اول باطلاع وکلای محترم پارلمانت رسیده است .

پاسخ مطلب ۳ ـ اولا نمایندگان طرفین بموجب سهٔ طغرا پیمان تصویب کرده اند که مداخله دولت انگریز در امر افغانستان جایز نیست و هروقت ارتش دولت ایران با افاغنه جنگ نمایند ، دولت انگریز را در آن میان کاری نباشد و حالا بر عکس جدا در این امر مداخله کرده و دولت ایران را ازحق خود ممنوع داشتن چه معنی‌دارد ؟

ثانیاً هرات جزو افغانستان نیست وهمیشه یکی از شهرستانهای ایالت خراسان بوده، کامران بفرمان خاقان مغفور بحکومت آنشهرستان منصوب شده ، غوریان تابع‌هرات نیست و دژ آنجا از ابنیه اسحق‌خان سردار قرائی میباشد، همیشه در تصرف او و پسرش و والی‌های خراسان بوده ، حتی مستر مکنیل ضمن شروطی که نوشته است قید کرده که غوریان کمافی‌السابق در تصرف حکام خراسان باشد . اینهمه تکالیف شاق و بیحساب کافی نیست ؟ دولت ایران که در امر افغانستان مداخله نکرده دولت انگریز میخواهد هرات و غوریان تابع افغانستان بدانند تا در تصرف آن آزادی کامل داشته باشند .

سال گذشته از اعلیحضرت شاهنشاهی خواهش کردند که از تنبیه افاغنه صرف نظر کرده . تا ضرر جانی وخسارت مالی متوجه بندگان خدا نشود ؛ دولت ایران اینکار راکرد ولی امسال دولت انگلیس ارتش بافغانستان کشید . و همان بندگان خدا را در خاك و خون میکشند .

پاسخ مطلب چهارم ـ دو سال است که مستر تود به هندوستان رفته و اگر این موضوع قابل‌توجه بود باآنهمه بهانه جوئی که مستر مکنیل مینمود اینمورد را هم به امنای دولت ایران متذکر میشد ، بعلاوه خود شما نوشته اید که **مسیو سمینوف میخواست** مستر دتاد را از آن‌خانه مسلوب الاختیار نماید ، چرا نکرد و نتوانست بکند ؟ بعلت اینکه امنای دولت ایران جلوگیری کردند ، بعلاوه اگر یك فرانسوی و یك انگلیسی باهم مباحثه داشته اند بچه علت دولت ایران معذرت بخواهد .

پاسخ مطلب پنجم ـ بمحض‌خواهش دولت انگلیس حاکم‌بوشهر از طرف دولت ایران معزول شد ولی دولت انگلیس ایشانرا نزد خود خوانده وباو مواجب و مقرری دادند دولت ایران منتظر بود که در این خصوص دولت انگریز عذر خواهی کند !

پاسخ مطلب‌ششم ـ اولا ورود ادمیرال‌باکشتی جنگی بسواحل بندر بوشهر پس از واقعه اشغال جزیره خارك خلاف قاعده بوده و اگر حاکم اورا باگلوله توپ میکشت مجاز بود بعلاوه مستر مکنیل بقاعده آن‌بندر وارداست ، که واردین طبق مقررات محلی ،کسانیکه از دریا بساحل پیاده میشوند باید ازبرابر گمرك بگذرند و سفرای دولت‌انگریز همه این قانون را هنگام‌ورودکرده لذا ممکن است **ازسرگور اوزلی و سرهارفود جونز** ،که خود رعایت این قاعده را کرده اند و زنده هستند این موضوع‌را بپرسید . در این موقع ادمیرال‌که **خارك**راتصرف کرده است ببوشهر وارد و هنگام مراجعت میخواست راه دیگری را انتخاب‌کند این توهم ایجاد شد که مبادا سوء نظری داشته باشد ناچار

باو اخطار کرده اند که از راه معموله برود و هنگام دشمنی متوقع احترامات دوستانه نبایدبود ، بعلاوه اگردولت ایران بنا بر خواهش شما این حاکم را هم معزول کند ازکجا اطمینان حاصل نماید که مانند شیخ نصر حاکم پیشین اورا بامواجب و مقرری کافی نزد خود نبرید و اورا برعلیه ایران تحریک کنید ، این همه اصرار بیجهت شما درعزل مامورین مفهومش آنست که میخواهید مردم آن حدود از سرپرستی دولت ایران مایوس شده و بشمابگروند والا این مطالب پیش پاافتاده لایق آن نیست که مایه نقار و دلتنگی دوپادشاه بزرگ شود .

پاسخ مطلب ۷ - میجر جنرال سر هنری بیتون برای آموزش سربازان هنگ هائی بایران مامور شده بود . نه برای استخراج معدن .

هنگامیکه شاهنشاه تنبیه افاغنه بهرات عزیمت فرمودند این افسر هم دست ازوظیفه ومشاقی برداشت ورفت بآذربایجان و برای استفاده شخصی بامور معادن دخالت کرد . اگر این جنرال مدارك و دلائلی اقامه کرد که برای معدن قراجه داغ پولی خرج کرده ، بنده درگاه تنخواه اورا همینجا نقدمیدهم، کلیه مخارج معدن را دولت پرداخته است. معدنچی ها وکارگران آنجا اجرت خود را طبق قبوض موجوده از دولت ایران گرفته اند باتمام این خرجها تاکنون بیش از چهل هزار تومان از این معدن عاید دولت ایران نشده .

پاسخ مطلب ۸ - مشاقان انگریزی طبق پیمان حق دریافت دیناری مواجب ندارند، درگذشته که درهنگ های نظامی زحمت میکشیدند .

ولیعهد مرحوم و اعلیحضرت شاهنشاهی محض مرحمت ملوکانه و تشویق آنها انعام و مقرری وکرایه خانه وغیره عنایت میفرمودند ، در این دوساله ماموریت هرات آنها بحکم ایلچی انگریز دست از خدمت نظامی کشیده به تهران و تبریز رفتند و مصدر هیچگونه خدمتی نشدند که استحقاق انعام ومواجب داشته باشند ، معهذاچون درایران غریب بودند امنای دولت همان انعام و احسان قدیم را التفات فرمودند ، وسبب نرسیدن این جزئی تنخواه آنست که مستر مکنیل بدون اطلاع قبلی آنهارابسمت بغداد روانه ساخت و البته درپرداخت این مبلغ جزئی امنای دولت علیه مضایقه نخواهند نمود .

پاسخ مطلب ۹ - البته وقتی که دوستی برقرار شد پیمان بازرگانی هم منعقد میشود ولی با رویه ایکه مستر جرجیس اتخاذکرده وکلاه مردم ایران رابرداشته بازرگانان انگلیسی را بدنام کرده است و مشکل میدانم که بعد از این بازرگانان ایرانی جرأت بکنند با مردم انگلیس معامله نمایند . »

اتخاذ این رویه وانتشار این مطالب بصورت بخشنامه بین نمایندگان سایر دول مقیم لندن وعده ئی از نمایندگان مجلس و مدیران جرائد ، موجب شدکه سرمقاله روزنامه‌ها دراطراف مطالب آجودانباشی نماینده ایران مطالبی انتشار دادند و در مجلس از وزیر خارجه سئوالهای سختی نمودند .

مستر پالمر ستون پاسخ داده بود که من میدانم رفتار مستر ماکنیل خوب نبوده ولی چون در زمان فتحعلیشاه برحسب درخواست

میرزا صالح نماینده فوق‌العاده ایران دولت انگلیس مستر ولك ایلچی مقیم تهران را تعویض کرد سایر ایلچی‌های انگلیس خیلی محتاطانه‌قدم برمیدارد میترسم اگر مستر مکنیل را هم عوض کنیم بعد از این سایر ایلچی‌های ما برای اینکه برحسب خواهش دولت ایران عوض نشوند همواره ملاحظه‌رضایت دولت ایران‌راکرده وخودرا نوکر آنها بدانند ، بعضی از وکلای مشورت خانه‌که مخالف او بودند گفتند خیر «این‌مرد پستی بودکه تو مقام بزرگ که لایق آن نبود باو دادی ، ایلچی‌ایران میبایستی آدم نجیب و از امرای ارتش باشد ، مستر مکنیل زحمات گذشتگان را بهدر داده ، بعد از این‌آشوب افغانستان را بچه ترتیب خواهیدتوانست بخوابانید ، آن ولایت بی نظم هرگز آرام نخواهد گرفت .

میرزاحسین خان آجودانباشی ۴۱ روز در لندن بود و همه‌روزه با مدیران‌روزنامه‌ها ورجال لندن‌آمدو رفت داشت وبرای اثبات حقانیت ایران چیزها میگفت و مینوشت .

از آنجا بپاریس برگشت و با چند افسر مشاق فرانسوی وهفتصد قبضه تفنگ بلند و دو هزار تفنگ کوتاه سوار و سه هزار شمشیر توپخانه و دو هزارطپانچه ، از فرانسه خریداری نمود و کنت **دسرسی** هم از طرف امپراطور فرانسه بسمت وزیر مختاری فرانسه بایران اعزام گردید .

آجودانباشی در شوال ۱۲۵۵ وارد ایران شد .

اوضاع افغانستان

مردم افغانستان از اینکه آلت دست کفار شده و از اطاعت امر پادشاه مسلمان ایران سرباز زده اند نادم و پشیمان بودند ، با اینکه انگلیسها پول فراوانی بین آنها پخش میکردند معهذاحاضر بودندبدون دریافت دیناری تابع پادشاه مسلمان ایران باشند و حتی مالیات و خراج هم بدهند .

با اینکه هرات با تهدید و تطمیع انگلیس در برابر ارتش ایران استقامت کردو باکومك‌افسران مهندس و توپخانه‌انگلیسی ده ماه‌حملات ارتش ایران را دفع کردند بااینحال همان روزیکه محمد شاه دست از محاصره کشید هنوز **صدای شیپور** اردوی شهریار ایران شنیده میشد که **کامران** پادشاه هرات و **یار محمد خان** وزیرش از کرده خود پشیمان شده ، بنای مخالفت با دولت انگلیس را گذاشتند و فهمیدند چه‌گناه کبیره ایرا مرتکب شده‌اندکه بکمك کفار دست پادشاه اسلام‌را از مملکت مسلمین کوتاه کردند و چند روزی طول نکشید که مجلس مشورتی تشکیل داده وآرزوی مراجعت ارتش پادشاه ایران را داشتند تا بیك ترتیبی آشتی کنند و معذرت بخواهند ، ولی عمال انگلیس‌در این هنگام طوری دولت ایران را ذلیل و بیچاره نکرده بودند که بتواند برخلاف میل او قدم بردارد .

حاج میرزا آقاسی سلمه‌اله تعالی ! ! هم آخوندی بی سیاست وبی لیاقت بود و نتوانست از احساسات اهالی هرات بنفع کشورش استفاده کند حتی‌نمیگذاشت درخواست‌های کامران بگوش شاه برسد .

و این موضوع نا تمام باقی‌ماند و محمد شاه هم برخلاف قولی که داده بود دیگر نه قدرت داشت و نه جرأت که سر وقت این استان و استاندار یاغی برود ، ولی مرحوم امیرکبیر در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه نقشه تصرف آن استان را کشید و این طرح پس از شهادت او بدست حسام‌السلطنه اجرا شد و میرزا آقا خان نوری صدر اعظم نالایق او تمام زحمات اورا بباد داده منتهی ارتش انگلیس این مرتبه از طریق بوشهر و خرمشهر بداخله ایران بنای تاخت و تاز را گذاردند ، هندیها از اینکه انگلیس‌ها یك ملت بزرك دیگری را استعمار میکنند ابراز احساساتی کردند غیبت لشکرهای انگلیسی را غنیمت دانسته دست بشورش زدند عده زیادی مامورین بریتانیا راکشتند سربازان طغیان کرده افسران و درجه‌داران انگلیسی را مجازات کرده و تیرباران مینمودند .

در این هنگام میرزا آقا خان خواب آلود بی کفایت که نه تنها میتوانست ارتش متجاوز انگلیس را لخت کرد . و ضمن تحمیل سخت ترین قرار دادها آنهارا رها کند ، بلکه فرصت بود تا با امرای افغانستان کنار بیاید و هرات را رسماً ضمیمه ایران کند .

ولی بدبختانه ننگین‌ترین قرارداد را انگلیس ها بما تحمیل کردند و رسماً هرات را از ایران مجزا نمودند و حتی در آن پیمان قید کردند اگر امرای افغانستان از ایران شکایت کنند انگلستان برای حکمیت مداخله کند و بسرعت ارتش خودرا بهندوستان برگرداند وخون هزاران هندی بدبخت را برای بدست آوردن آرامش ریختند اگر میرزا ابولقاسم قائم مقام بدسایس بیگانگان و با پنجه‌های خونین جلادان محمد شاه

بقتل نرسیده بود این همه بدبختی بایران روی نمینمود و آن افتضاح برای سلطنت محمد شاه فراهم نمیشد .

قتل قائم مقام موجب شد که خردمندان و مردمان مجرب فال بد زنند و پیش آمدهای ناگواری را در انتظار میکشیدند .

خود خواهی و بیخبری بعضی از سلاطین قاجاریه موجب میشد که هریك بنوبه خود دشمن مردان توانای ایران بودند .

مردان بزرگی در دودمان قاجاریه برای نجات ایران قد علم کردند ولی در اثر ناسازگاری با محیط فاسد روز ، یکی بعد از دیگری بدست سلاطین وقت یا مامورین مخصوص آنها ترور شدند امیدوارم شرح حال هریك از آنهارا مانند حاج ابراهیم اعتمادالدوله میرزا تقی خان امیرکبیر میرزا علی‌اصغر خان اتابك را در کتابی جداگانه باستحضار هموطنان عزیز برسانم .

تهران کوچه آبشار م . ح یکرنگیان

منابع کتاب

مرآت‌البلدان | تاریخ روابط ایران وانگلیس
ناسخ‌التواریخ | تاریخ روابط ایران وروس
تاریخ روابط ایران واروپا | تاریخ نو
یادداشت‌های ژنرال گاردان | تاریخ جنگهای ایران وروس
یادداشت‌های ژنرال تره‌زل | تاریخ جنگهای ایران وانگلیس
یادداشت‌های لرد گرزن | تاریخ امیرکبیر
یادداشت‌های خطی آقای رفیع قائم‌مقامی | تاریخ سرجان ملکم

سایر تألیفات مؤلف

تاریخ جغرافیائی تهران | جغرافیای عراق
نگارشهای نظامی | جغرافیای پاکستان
جغرافیای هندوستان | جغرافیای تاریخی مرزهای ایران
جغرافیای ترکستان | نقشه‌برداری

دو کتاب صدراعظم‌های شهید و ترورهای سیاسی آماده چاپ است

خواهشمنداست این اشتباهات مهم را درست کنید

ی	سطر ۸	(مهلت)	مهلک
ی	سطر ۱۶	(صدوسه)	چندهزار
صفحهٔ ۷٤	سطر ۱	(صفهات)	صفحات
» ۷٦	سطر ۱۳ و ۱۹	(افقانستان)	افغانستان
» ۸٤	سطر ۹	(بخش هفتم)	حذف شود
» ۸۸	سطر ۹	(پیمان انگلیس)	پیمان گلستان
» ۹۰	سطر ۱	(بخش هشتم)	حذف شود